الاتحاد الاسلامي العالمي
للمنظمات الطلابية

دورِ نماے درخشانِ اسلام

سید قطب شہیدؒ

ترجمہ: کلیم اللہ متین

٤

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

IN THE NAME OF ALLAH
THE MERCIFUL THE COMPASSIONATE

المستقبل لهذا الدين

سيد قطب

باللغة الفارسية
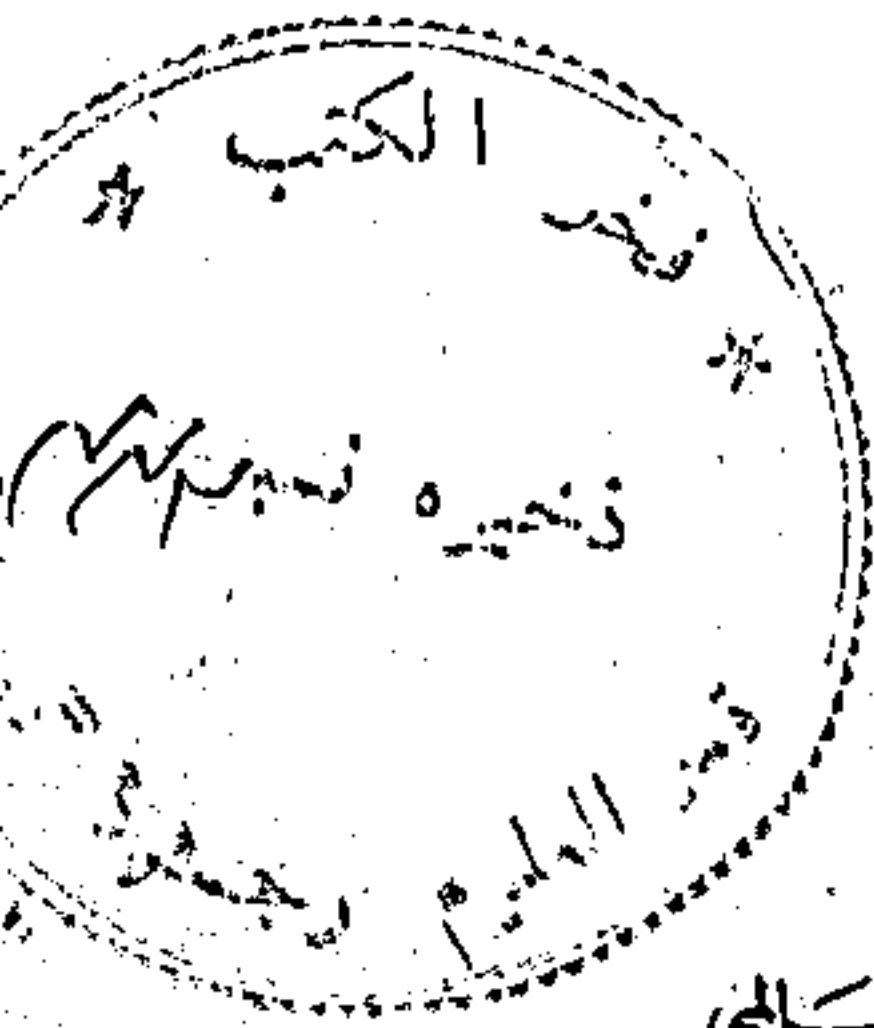
الطبعة الرابعة

الاتحاد الإسلامي العالمي
للمنظمات الطلابية
١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م

سید قطب شہیدؒ
ترجمہ: کلیم اللہ متین

الطبعة الاولی ١٩٨٠
الطبعة الثانية ١٩٨٠
الطبعة الثالثة ١٩٨٢
الطبعة الرابعة ١٩٨٥

I.I.F.S.O.
1405 A.H. — 1985 A.D.

محتویات این مجموعه

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

سزاوار تشریح و نیازمند بیان نیست که مفکورهای تمدنی یکه انسان آنرا در زمان امروزی در پیش گرفته ، بعوض آنکه انسانرا با سلامت و سعادت همکنار سازند ، ویرا به پرتگاه نابودی می‌کشانند ، و لو این مفکوره ها سرمایه داری ، کمونیسم ، نا سیونالیسم یا کدام فلسفه دیگر ما دیگری بوده باشد . تحریفاتیکه در مذاهب اسمانی از جمله عیسائیت و یهودیت بعمل آمده علت شده که بی کفایتی هر دو مذهب را در ساحه رهنمونی انسان ثابت سازند . اگر انسان خواسته باشد که روی این کره ی خاکی زیست کرده از نابودی حتم مصئون بماند پس ناگزیر است که در ظلال مبارک اسلام و تمدن اسلامی پناهندگی جوید . تنها اسلام همان مفکوره حیاتست که میتواند زندگی متوازن و معتدل را برای انسان مهیا

سازد ، و تنها همین اسلام است که با تامین نیازمندیهای واقعی مادی انسان ، خواسته های روانی و معنوی ویرا نیز ایفا کرده میتواند ، و او را براه مستقیمی سوق بدهد که با بر داشتن گامهای وسیع بآن میتواند همان مقام شامخ واقعی خود را حایز شود که وی برای احراز آن به زمین فرستاده شده است .

این تحلیل و تجزیه ی تا رخیست که موجب شده اسلام را یکبار دیگر بحیث یک نظام کامل تمدن و حیات در جهان ناگزیر و حتم نشان بدهد . و طلوع علامات آن نیز بالای افق عالم سرزده است . سید قطب شهید رحمة‌الله علیه این موضوع را درکتاب شهره افاق خویش "المستقبل لهذا الدین" مورد بحث قرارداده است . مفکوره سید شهید(رح) با وضاحت خیلی ها روشن د آفتابی منور بانور وحی الهی است وخامه‌ی پر توان وی شهسوار میدان ادب و بلاغت بوده چنانکه وی درین اثر خود با نحوی از انحا واقدرت و ندارت کاملی بر مستقبل اسلام روشنی انداخته که آن یک فیصله وقضاوت درست وصحیح واقعی ذهن اسلام است .

امیدواریم که این اثر سید شهید(رح) که ما آنرا تحت عنوان "دور نمای درخشان اسلام" بزبان فارسی در آورده ایم مفکوره اسلامی را در طبقه مطالعه کنندگان زبان فارسی هر چه بیشتر جلوه‌گرساخته درین راه با اوشان کمک بیشتر کند. و همچنین برای آنانکه مصروف جهاد در راه خدا(ج) اند بدرجه نهائی موجب همت افزائی و حوصله مندی آنها خواهد شد.

خلیل احمد الحامدی

رئیس دارالعروبه للدعوة الاسلامیه

منصوره ــ لاهور

پاکستان

مورخ : ۹ حوت سال ۱۳۵۹ هش

مطابق : ۲ مارچ سال ۱۹۸۱م
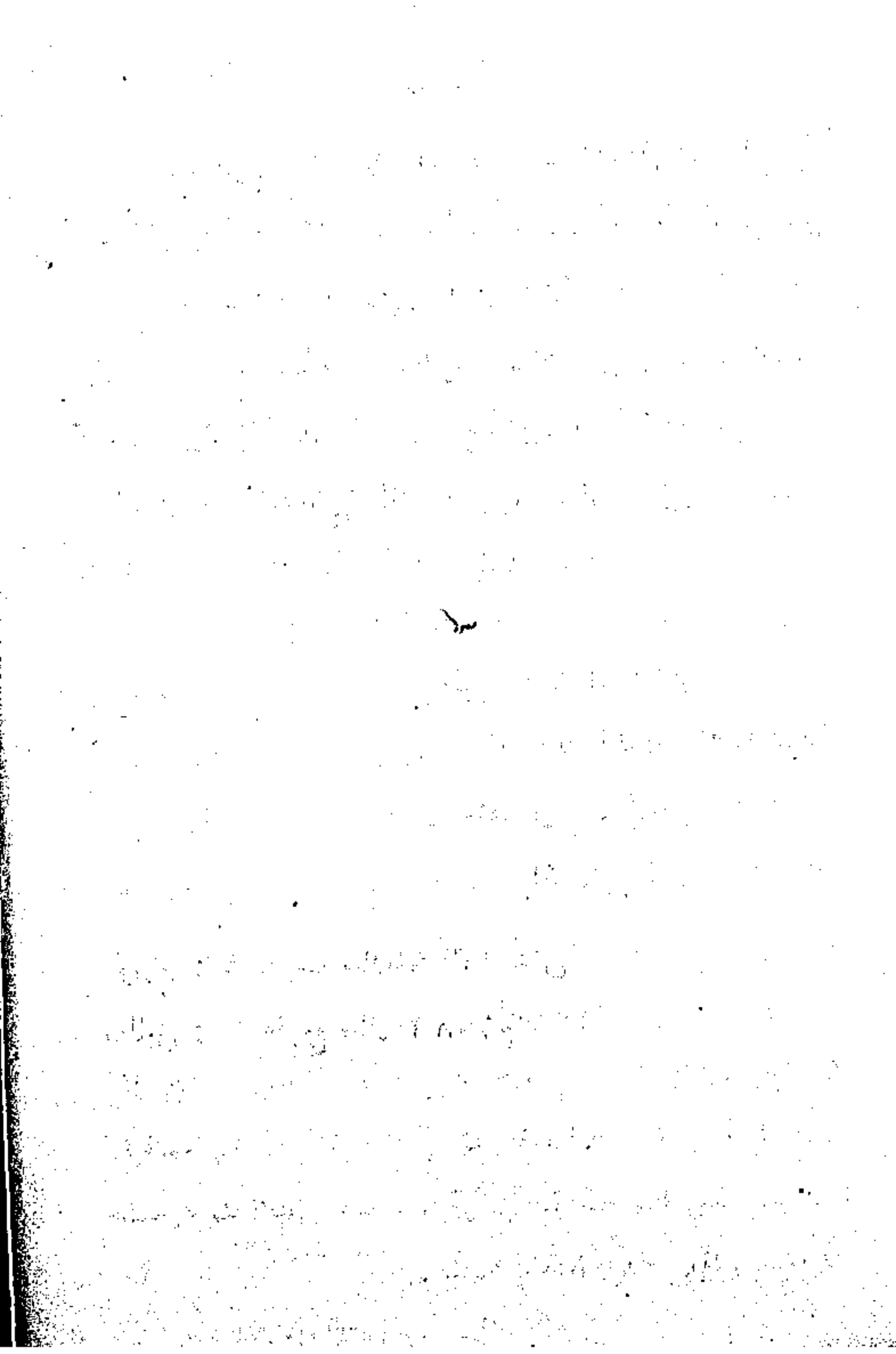
اسلام راه و روش زندگیست

طرز زندگی بشر ، ارزشهای آن و طرز و اسلوب شامل مفکوره اعتقادی است که از آن ماهیت کاینات ، آشکار گردیده و در آن مرتبه و مقام بشر و غایه و هدف وجود آن متعین میشود . این روش زندگی صورت گری آن همه تنظیمات را میکند که منبع آن مفکوره اعتقادی اسلام است و بوسیله آن . این اسلوب حیات در زندگی عملی جلوه گر میشود . درین تنظیم ها نظام اخلاق اساس آن و منبعیکه از آن سرچشمه میگیرد نیروی غالبی است که در نفاذ آن ممد و معاون شمرده میشود یعنی نظام سیاسی ، اشکال مختلف آن و ویژگی های آن ، نظم اجتماعی و اساسات و ارزشهای آن ، نظم اقتصادی ، فلسفه و اشکال مختلف آن ، نظام حکومت و همه قواعد و مقررات آن شامل اند .

ما یقین کامل داریم که از اعتبار راه و روش

زندگی ، آینده و مستقبل در دست این دین (اسلام) قرار خواهد داشت . این اسلوب زندگی بصورت مرتب شامل آن همه ارزشهاست که عبارتند از ارزشهای تنظیم کننده جوانب مختلف حیات بشری ، ارزشهای تا مین کنندهٔ نیازمند یهای حقیقی و ارزشهای تنظیم کننده فعالیت های مختلف آدمی .

این دین تنها یک عقیده و جدانی نبوده که با زندگی عملی انسان سروکاری نداشته باشد . بالفرض اگر ما این نکته را برای یک لحظه قبول بکنیم که گویا کدام دین الهی جداگانه از زندگی عملی انسان تنها یک عقیده و جدانی شده میتواند پس باز هم در مورد این دین درست نیست که این تنها مجموعه ای از چند عبادات بوده باشد که آنرا مؤمن به بر آن بصورت انفرادی یا اجتماعی بجا می آورند و در آنها وصف تدین ایجاد میگردد و نه این دین راهی است به آخرت که تنها جهت احصول جنت اخروی بوده باشد ، در حالیکه بجز از منهاج این دین و نظامها و تنظیم ها راه های دیگری نیز جهت حصول جنت ارضی وجود دارند .

این نکته نیازمند وضاحت لیست که تپ و تلاش و کوششی به پیروزی رسیده نمیتواند که این دین را تنها بصورت عقیده و جدانی جلوه گر و ارایه سازد و آنرا جداگانه از حیات بشری تنظیم های زندگی فعلی و انواع مختلف آن و از نظامهای عملی آن لا تعلق نشان بدهد یا امیدی برای پیروزی این تپ و تلاش وجود ندارد که مبنی بر ارایه آن بصورت عقیده ئی بوده که با مردم وعده جنت روز رستاخیز بدهد ، هنگامیکه آنها شعایر و عبادات آنرا بجا بیاورند جز اینکه در جامعه حاضر وفعلی با نظامها، قوانین و اوضاع بویژه این دین را بشکل حقیقی مشاهده بکنند . این دین آن چنان دین نیست ، نبود و شده نمیتواند . ممکن است دینی در روی زمین در موردش مبتلای این زعم باشد که آن «دین» هست و قبول کنندگان آن نیز آنرا دین میدانند مگر دین اسلام هرگز آن چنان دین شده نمیتواند .

ما درک کرده ایم که از قرنها باین طرف صرف مساعی شده است که اسلام را در چارچوب اعتقاد وجدانی و شعایر بندگی محدود ساخته جلوه آنرا در نظام

زندگی عمل و فعالیت آن و تپ و تلاش واقعی حیات بشری گرفته آنرا از نگهبانی باز دارد که در حقیقت این مساعی منافی با فطرت و حقیقت اسلام است .

این دین ویژگی های دارد یعنی جامعیت ، واقعیت و زعامت که عیسائیت و صیهونیت از مقابله با آن عاجز بوده اند ، لهذا چاره ای نداشت که هر دو مذهب به دسته جمعی بکوشند تا دین اسلام را بحیث اعتقاد و جدانی و محدود در چار چوب شعایر بندگی مقید جلوه بدهد و آنرا از مداخله در نظام زندگی فعلی باز دارد و همچنین آن از نگهبانی بر فعالیت های نظام بشری دست بردار شود ، این مساعی در معرکه خاتمه دادن به اسلام حیثیت گامهای اولین را دارا می باشند .

این مساعی مذبوحانه پیروزگردیده و بدست اتاترک با پیروزی نهائی رسیدند . او خلافت اسلامیه را منسوخ قرارداده دین را از حکومت منفک قرارداده یک دولت بی دین را اعلام نمود . دول اسلامیکه پیشتر تحت اداره استعمار قرار داشتند در صدر آن شدند تا شریعت اسلامی را از حیثیت منبع و مسیر قانون سازی دور انداخته ،

قوانین اروپائی را مورد استفاده قرار دهند و دین اسلام را در یک گوشه محدود بعنوان قانون شخصی مقید گرداند .

پس از بدست آمدن پیروزی در مساعی و پیروزی های قاطعانه ییکه بدست اتاترک بدست آمده بودند گام جلوتر یا مرحله آینده اش تپ و تلاشهای اند که در اطراف واکناف دول اسلامی برای از ریشه بر کندن دین اسلام و آنرا دور انداختن از مقام اصلی و حیثیت آن و همچنین جلوه دادن آن بحیث یک عقیده و تخلیه کردن جایش به مفکوره های وضعی دیگر ، بعمل می آیند ارزشها ، مفاهیم و نظامهای مختلف ناشی ازین مفکوره های وضعی خلای «عقیده» را پر می کنند و آنرا همچنین نام عقیده داده می شود .

با این همه کوششها ضربات وحشیانه سهمگین دیگری نیز وجود دارند که پیشاهنگان نهضت اسلامی روی زمین در هرجابا آنها مواجه اند . نیرو های متحارب و متخاصم در مرتکبین این ضربات وحشیانه شامل اند که جز داشتن بیم و هراس از نهضت مترقی اسلامی بر نقطه

دیگری در همه جهان بگرد هم نیامدند ، نهضتیکه براه انداختن آن از نظر حقائق کائنات . زندگی و اوضاع فعلی انسان لازمی بوده است .

مگر ما میدانیم که این دین یک حقیقت بس سترگ است و ریشه های آن تاحدی عمیق تر فرو رفته که این همه مساعی و ضربات سهمگین در بر کندن آن پیروز شده نمی توانند . ما این را نیز درک کرده ایم که نوع بشر نیاز مند تر از آنست که کینه ورزی کینه ورزان علیه دین ، راه زندگی آنرا تعین کرده و آن با خیلی ها سرعت به پرتگاه سهمگین تباهی می شتابند و مردم خبیر آنها را بازنگ خطر متوجه ساخته برای راه نجات بشریت در تپ و تلاش اند و نجات تنها در مراجعه بسوی الله (ج) و اسلوب درست هدایت شده او تعالی میسر است .

دلهای پریشان و مضطرب و حنجره های خسته حال در هرجا برای راه نجات و نجات دهنده فریاد می کشند ، و نشانی های خاص این نجات دهنده جز در دین اسلام در هیچ یک از ادیان دیگر مشاهده نمیشود و بر هیچیک دین دیگر جز دین اسلام منطبق نبوده است .

از نیازمندی یکه ما از روشهای زندگی این دین و ضرورت مبرم بنی نوع انسان بآن احساس می کنیم بصورت خلل نا پذیر ، متیقن می شویم که این دین دارای مستقبل روشن است ، و برای کردار و عملیکه این دین دعوت و رهنمونی بدهد و لو دشمن آن بخواهد یا نخواهد و یا اینکه این کردار مجوزه در عقاید دیگر یا روشهای دیگر زندگی وجود نداشته باشد که آنرا انجام داده بتواند ، نیز اینکه همه بشریت تا عرصه خیلی ها متوالی ازین عقیده و اسلوب حیات بی علاقه شده نمیتواند .

ممکن است بشریت گمراه شده در شرق و غرب با تجربات مختلف در حالت بی سرو سامانی همواره وبصورت یکنواخت اکنون سرگردان است لکن ما اطمینان داریم که این تجربه ها خاتمه خواهند یافت و ما باوثوق کامل میگوییم که در پایان کار غلبه از اسلام خواهد بود .

این همه تجربه ها دریک دایره میان تهی می چرخند که از آن بدر شده نمیتوانند . این دایره عبارت است از

تخیل حیات بشری و تجربات بشری که آن شامل جهل ، ضعف و خواهشات انسانی نیز است و بشریت نیاز مند بدر شدن ازین دایره میان تهی است که نیاز مند آغاز این تجربه دیگر حقیقی و نوینی است که کاملاً استوار بر اصول مختلف باشد یعنی اصول روشهای حیات ربانی که بعوض جهالت ، نقص ، ضعف و خواهش نفسانی ماخوذ از علم ، کمال ، قدرت و حکمت باشد و اصل بنیه این اصول همین است : انسانیت را از اطاعت و بندگی بندگان بیرون آورده بسوی بندگی الله وحده لا شریک سوق باید داد .

نشانی ها و علامات ممتاز این همه روشها علاوه بر اسلوب زندگی رهبری شده اسلام چنین اند که در نظام زندگی اسلامی مردم از یک معبود بندگی می کنند و او تعالی را در صفات الوهیت ، ربوبیت و حاکمیت و یگانه ومنفرد می شمارند و تنها از او تعالی تخیلات یا تصورات ارزشها ، ملاک ها ، نظم ها ، قوانین ، اخلاق و آداب حاصل می کنند درحالیکه در نظامهای دیگر ، مردم از معبودان و اربابان مختلف بندگی می کنند والله(ج) را

ترک کرده آنها را حاکم خود می شمارند و تخیلات ، ارزشها و ملاکهای نظم زندگی و قوانین و اصول ، وآداب و اخلاق را از انسانان همانند خویش فرامی گیرند و همچنین این انسانان همانند خویش را اربابان خویش می تراشند و به حقوق الوهیت ، ربوبیت و حاکمیت آنها معتقد میباشند در حالیکه آنها انسانان همانند و بمشابه اینها بندگان اند .

ما اینگونه نظامها را که در آن بندگان از بندگان دیگر بندگی می کنند نظام جاهلیت قرار میدهیم .واو اشکال این نظامها هر چه باشند و در هر جامعه و زمان رایج و بر سرکار باشند . این نظام ها بر اساساتی استوار اند که برای خاتمه آن و رهایی بشر از شر آن درین گیتی برای استقرار نظام الوهیت یگانه دین اسلام آمده است . که هدف یگانه آن همین است که مردم را از بندگی بندگان بیرون آورده در بندگی الله وحده لا شریک داخل بکنند . بی شک این دین (اسلام) برای آن آمده است که انسان را از شر عبودیت انسان رها ساخته ربوبیت بشر را خاتمه داده عبودیت الله واحد را در زمین مستقر سازد زیرا

عبودیت تنها و تنها درین کاینات وسیع برای الله وحده لا شریک است.

افغیر دین الله یبغون وله اسلم من فی السموات والارض طوعاً وکرهاً والیه یرجعون.

(ال عمران : ۸۳)

"یعنی این (کافران) جز دین الله در صدد کدام دین دیگر اند در حالیکه همه اهل آسمان و زمین با خوشی یا ناخوشی فرمانبردار خدا اند و بسوی او تعالی مراجعه می کنند".

اسلوب این دین از کدام نظام تاریخی دوران خاص تاریخ اسلامی سر چشمه نمیگیرد و این نظام هیچ نظام محلی و مربوط کدام جامعه و یا کدام نژاد بویژه بشری نبوده بلکه یک اسلوب دایمی و استواری است که آنرا الله تعالی جهت حیات بشر انتخاب فرموده است تا زندگی کامل بشر بر محوری بچرخد که در آن خوشنودی الله تعالی است. و تحت یک نظم معینه باشد که آنرا الله تعالی خواسته باشد تا این زندگی بصورت عالی در آمده و انسان را از بندگی ما سوا الله بیرون آورده بمقام شامخ

عزت و پروقار فایز نموده است .

این اسلوب زندگی حقیقتی است جهانی که بحیث قوانین فطرت کایناتی و دایمی در مقابل انسان قرار دارد که از بدو افرینش در کاینات حکمفرماست و امروز و فردا نیز حکمروا خواهند بود و آلام و مصائبیکه بنی نوع انسان با آن مواجه است علت اساسی اش خلاف ورزی ازین حقیقت جهانی میباشد .

مردم می باید یا مطابق اسلوب زندگی ارزانی کرده خداوند بسر بر ند یعنی بحیث مسلمان سکونت گزینند و یا زندگی اش را با موازین اسلوب ساخته و بافته انسانه دیگری عیار سازند که در جاهلیتی سر گردان است ، جاهلیتی که دین ما قطعاً با آن ارتباط ندارد و جاهلیتیکه بخاطر ریشه کن ساختن آن و واژگون ساختن آن و برای نجات مردم از بندگی بندگان و بخاطر سوق دادن آنها بسوی بندگی الله وحده ، دین مقدس اسلام عرض اندام کرده بود .

مردم باید یا بطور قطع اسلوب زندگی عطا کرده خداوند(ج) را بر زندگی شان حاوی سازند که آن

قوانین طبیعت ، فطرت وجود و با خود طبیعت هماهنگی کامل دارد و یا اینکه مطابق بآن اسلوب ساخته شده انسانی دیگر بسر برند که ضد قوانین ، ضد طبیعت وجود ، ضد نوامیس فطرت و بالاخره باخود فطرت نیز متصادم باشد . عواقب و نتائج نا هنجار این تصادم و این تضاد زود یا دیر بظهور خواهد رسید .

ما را ایقان بر آنست که مردم بسوی اسلوب ارزانی کرده خداوند(ج) رومیبرند و بدون شک و ریب ، این دین ، در مستقبل نیز سر بلند و سر افراز خواهد بود .

همچنان ما یقین داریم که این دین ، دینیکه حیثیت اسلوب شدن زندگی واقعی انسان را در همه شئون عملی و شعوری تضمین می کند ، تمام مساعی در راه منحرف ساختن از طبیعت خودرا با شکست و ناکامی مواجه خواهد ساخت ، آثار و این ناکامی و شکست نمایان گشته اند چه زندگی انسان و بی تفاوتی از امور دنیوی ، طبیعت این دین نبوده بلکه طبیعت دین دیگری نیز نمیباشد .

هر دین یک نظم زندگی است

تصور اعتقادی و نظام اجتماعی یک دین ارتباط وسیعی در بین دارد بلکه این ارتباط وسیع در صورت پیشرفت و ارتقا ناگزیر به یک ارتباط دیگر مبدل می شود و آنهم ربط اندیشه اعتقادی نظام اجتماعی .

نظام اجتماعی با وصف خصایص کلیه آن از انگیزه اعتقادی مشتق می شود سپس نهال نظام اجتماعی با شکل اصلی و طبیعی اش نشو و نما میکند و اندیشه اعتقادی کاینات مرتبه و مقام بشر را در کاینات مهیا ساخته و تشریحی را که پیرامون هدف و غایه وجود بشر ارایه میکند آن بصورت کلی منطبق بر نظام اجتماعی میباشد . اشتقاق از اندیشه اعتقادی نظام اجتماعی شکل و صورت صحیح بلکه صورت یگانه است از اندیشه اعتقادی نظام اجتماعی که بر توضیحات وتشریحات آن تطابق داشته باشد وا نیست راه درست وراه یگانه امور دین و دنیا . هیچ یک نظام اجتماعی ممکن نیست که بصورت طبیعی نشو و نما کرده و بصورت سالم مستقر شده بتواند مگر اینکه آن مشتق از اندیشه و تصور جامعی باشد که در آن حقیقت

کاینات ، حقیقت انسان و مرتبه و مقام انسان معین بوده و همچنین حدود غرض و غایه وجود انسانی را تعیین کرده باشند . هدف نظام اجتماعی باید چنین باشد که آن غرض و غایه وجود انسانی را آشکار سازد . انسان دارای حقوق است که او به علت و برکت مقام خود درین کاینات از آن برخوردار است و این حقوق طرز عمل او را و وسایل آنرا معین میسازند ، انسان میتواند جهت بدست آوردن هدف وجود خود از آن استفاده کند ، نیز این حقوق است که حدود علاقه انسان را با کاینات معین میسازند و نوعیت روابط ذات البینی انسان را ابنای نوع و اداره های مختلف آن تعین می کنند که آنرا ما با نظام اجتماعی تعبیر می کنیم .

هر نظامیکه جز این اساس مبنی براساسات دیگر بوده و یا بعبارت دیگر پی ریزی آن بر اساسات دیگر شده باشد آن یکسره غیر طبیعی و نظام گمراه کننده نخواهد بود و در آن بمشابه نظامیکه بنیه آن استوار بر کدام اندیشه جامع اعتقادی پی ریزی شده باشد امید زندگی جاودانی میسر نخواهد بود . امیدیکه مبنی بر آن

نظامی مستقر شده بتواند که زیر سایه آن حرکت انسان ، حرکت کاینات ، فطرت بشری و نیازمند یهای حقیقی بشر باهم دیگر هماهنگ شده بتواند .

ما دامیکه این هماهنگی وجود نداشته باشد پس نظام عاری ازین هماهنگی ، نظامی است که به علت عمل کردن بآن انسان خود را از گودال بدبختی ها و مصیبت ها ایمن ساخته نمیتواند واو این گونه نظام برای او هر قدر سهولت های مادی فراهم ساخته باشد . سپس تناقض بین فطرت کاینات و فطرت بشر موجب نابسامانی واختلال در نظام یک امر لازمی است .

این اشتقاق اندیشه اعتقادی نظام اجتماعی موجب یگانه تطابق با اندیشه اعتقادی و تشریحات و توضیحات آن و همچنین رشته و علاقه بین اندیشه اعتقادی و نظام اجتماعی میباشد. عین ممکن است که این امر در صورت پیشرفت نه تنها بحیث محیطی برای هر حرکت نظام اجتماعی بلکه بحیث محیطی نظام کامل زندگی یعنی افکار و احساسات انسان ، اخلاق ، عبادات ، و شعایر دیگر بندگی انسان در زمین در آید .

این حقیقت به عبارات دیگر چنین بیان باید کرد

که هر دین به علت بودن اندیشه اعتقادی نظام زندگی است و یا این جمله را اگر بصورت درست بگوییم پس گفته میتوانیم که هر دین بنا بر آن یک نظام زندگی است که آن شامل اندیشه اعتقادی یی بوده که نظام اجتماعی یی را تولید می کند بلکه نظام زندگی یی بمیان می آرد که همه فعالیت ها و سرگرمیهای انسان را در زندگی این گیتی منضبط می سازد .

همچنین عکس این سخن نیز درست است که بگوییم که زندگی در حقیقت بویژه نظام دین است و دین گروه انسانی نظام زندگی یی است که زندگی آن گروه را منظم میسازد اگر این نظام زندگی ساخته الله تعالی باشد از اندیشه یا تصور اعتقادی ربانی مستنبط بوده پس گروهی یا جمعیتی دارای این نظم پیرو دین الله شمرده خواهد شد . اگر این نظم ساخته کدام یکی از شاهان یا امیر ، قبله یا قوم بوده باشد پس مستنبط از مذهب و تصور فلسفه بشری بوده و جمیعتی دارای این گونه نظام متدین بر دین همان شاه یا امیر یا قبیله خواهد بود و در دین الله داخل شمرده نخواهد شد زیرا آن متدین بر دین نظام زندگی

الله وحده لا شریک نیست.

متخصصان فلسفه، اجتماعیت، مذاهب و نظریات آن از تشریح و توضیح این حقیقت می هراسند. حقیقت اینست که آنها پیشتر تعین برخی از "عقاید" می کنند سپس میخواهند که مردم را در زندگی خویش جلب نموده ومیخواهند این عقاید اجتماعی، وطنی و قومی را بر کرسی عقاید دینی بنشانند.

اشتمالیت و اشتراکیت تنها نام یک نظام اجتماعی نبوده بلکه اندیشه اعتقادی یی است که در آن توجیه مادی کاینات بصورت اساسی کار می کند و درین مادیت متناقضاتی موجود اند که همه تحولات و انقلابات را بمیان می آورند. این اندیشه را با مادیت جدلیاتی (ماتریا لیزم دیا لکتیک) تعبیر می کنند زیرا این فلسفه مبنی واستوار بر توجیه اقتصادی تاریخ و تحولات حیات بشری در تغیر اقرار تولید بوده است. لهذا این نظام تنها یک نظم اجتماعی نبوده بلکه مفکوره اعتقادی نیز است که نظم اجتماعی استوار بر آنست یا مدعی استوار بودن برآنست جز در نظر داشت اینکه در مفکوره اصلی و حقیقت

نظام فعلی چقدر فرق و بعد وجود دارد . یعنی خلیج اختلافات تا چه حد وسیع تر شده است .

همین وضع وصورت حال از روشهای زندگی وعناصر ترکیبی موجوده آن میباشد که پیروانش آنرا بنام "عقاید" می نامند و میگویند که "عقیده اجتماعی ما"، "عقیده وطنی ما" یا "عقیده قومی ما" ، این همه تعبیرات از عین همان حقیقت غمازی می کنند که هر نظام زندگی یا هر روش زندگی "دین" میباشد . به همین علت است که مردمیکه زیر سایه این روش یا نظام زیست می کنند دین آنها همان روش یا نظام بوده است . اگر آنها زیر نظام و روش عطا کرده الله تعالی زیست کنند پس آنها در دین الله داخل می شوند و اگر در روش زندگی یا در نظامیکه از طرف ما سوا الله ارایه شده باشد زیست کنند پس در دین ما سوا الله داخل می شوند.

این حقیقت چنان بدیهی است که ما نیازمندی ی را جهت بحث مزید پیرامون آن احساس نمیکنیم اگر این حقیقت ساده و بسیط مد نظر گرفته شود پس هیچ دین تنها مبنی بر وجدان یا عقیده یا بعبارت دیگر وجدانی

و عقیدوی نیست که از زندگی عملی انسان بطور قطعی بی علاقه باشد ، و نه این دین تنها مجموعه چند شعایر و عبادت شده میتواند که آنرا پیروان این دین بصورت فردی یا اجتماعی انجام بدهند و نه نام احوال شخصی است که تابع شرعیت این دین بوده باشد . در حالیکه برجانب دیگر زندگی حکم شرعیت ماخوذ از منبع و مصدر دیگر نافذ باشد و این منبع و مصدر از کدام روش زندگی نمایندگی می کند که مستنبط از دین الله نباشد .

هیچ آن شخص مفهوم عبارت "دین" را فهمیده نمیتواند اگر او تصور و اندیشه امکان وجود آن گونه دین الهی را بکند که در وجدان مردم مقید باشد یا در حدود شعایر عبادات یا احوال شخصی محدود بوده و حاوی تپ و تلاش و سایر حرکات زندگی نبوده و اعمال زندگی عملی در آن وجود نداشته زمام امور زندگی مردم را در دست نداشته باشد وهمچنین در روابط مختلف اخلاق، مفکوره ، اندیشه ها ، افکار واحساسات ، رهنمونی نمیکند .

نه خیر ، اینگونه دین از جانب الله ساخته و فرستاده نشده است که تنها وسیله پیروزی آخرت بوده و در دنیا

برای حصول کامرانی و کامگاری انسانی به پیروی ادیان وضع کرده انسانان حکم کند.

این جزیک اندیشه مضحک حقیقت کاینات و حقیقت بشری بیش نیست، اینست تقسیم مقتضای خود ساخته و ایجاد بنده که او تنظیم یک جانب زندگی را به الله سبحانه و تعالی تخصیص میدهد و تنظیم و نظم خیلی‌ها جوانب دیگر را به ما سوای الله و "اربابان" دیگر تخصیص میدهد.

این اندیشه و تصور انتهای مضحک است. مضحکی که مردم بروش آن بیاندیشند ناگزیر برخود و با طرز تفکر خود خواهند خندید و برسادگی و پریشان فکری تمسخر خواهند کرد. کاش آنها حقیقت نفس الامری را از زاویه نگاه درست و صحیح اسلام و نور رهنما در راه حیات و سکون بخش اسلام جستجو میکرد.

شخصیت انسان از اعتبار فطرت و طبیعت خودش یک "وحدت" است، وحدتیکه همه وظایف زندگی را در صورت یک نظم انجام میدهد در افعال و اعمال آن هم آهنگی بمیان آمده نمیتواند مگر اینکه آن بصورت

اساسی از یک مفکوره یگانه مستنیز بوده و تابع یگانه اسلوب زندگی باشد.

اگر ضمیر و وجدان انسان تحت یک نظم و انضباط بوده و حقایق زندگی و فعالیت‌های او زیر نظم و انضباط دیگری قرارداشته باشند و این هر دو نظم‌ها وانظباط ها از مفکوره‌های مختلف مستنبط بوده و از آن نشأت کرده باشند یعنی یکی از آن از اندیشه حیات ارایه شده و ساخته شده انسان بوده و دیگر آن از وحی الهی، پس شخصیت انسان و فکر و عمل او مبتلای بیماری تضاد و نفاق، (schizofrenia) خواهد شد و همچو انسان در حقایق شعوری و وجدانی خود و حقایق زندگی عملی اش هدف تیر دو عملی و منافقت خواهد شد و به وضع متوحش و سرگردان خواهد گشت طوریکه ما امروز نتیجه آن افتراق را در ممالک مشرقی امریکا و اروپا مشاهده میکنیم که مبنی بر نیمه وجدانی بوده و برخی دیگری مبنی بر بی علاقه‌گی و لا تعلقی از اندیشه‌ها و ارزشهای آن بوده است. این همه نتیجه آن "افتراق منحوس" است که آنجا در بین دین و دنیا ایجاد گردیده و علل بویژه این

علیحدگی در تاریخ عیسائیت آشکارا وجود دارند .

این تنها ویژه‌گی "دین الله" است که کاینات ، علاقهٔ آنها با خالق آن ، مرتبه و مقام انسان در کاینات را تعین و توجیه کامل و جامع غرض و غایه وجود انسانی را ارایه می کند . سپس نوعیت آن روابط را متعین میسازد روابطی را که نوع بشر مرتبه و مقام خود را درین کاینات و از برکت این مرتبه و مقام در حدود حقوق بدست آورده خود قرارداشته که برای حصول مقصد و منشأ موجودیت خود مستحکم کرده میتواند و وسایل نوعیتی را متعین میکند که بوسیله آن جز برآمدن از حدود حقوق خود و مرتبه و مقام به هدف خود نایل شده میتواند و همچنین به وسیله آن به خوشنودی خالق عظیم و سعادت دنیا و آخرت یعنی سعادت دارین نایل آمده میتواند . این امر بوسیله آن روش یگانه زندگی ممکن است که شالوده نوع انسانی را ازهم نمی پاشد و او را مبتلای بیماری تضاد فکر و عمل نمیکند و بالاخره بافطرت انسانی و فطرت کاینات برخورد نمی کند .

بهمین علت است هر دینیکه از طرف الله (ج)

فرستاده شده باشد اساس مفکوره اعتقادی یی را برای انسان مهیا می سازد که نظام زندگی وجدانی و نظام زندگی عملی برآن پیریزی شده باشد . دین الله برای آن می آید که نوع بشر را بسوی پروردگار خود راجع ساخته و نظام زندگی او را به سوی اسلوب زندگی یگانه یی سوق بدهد که از جانب الله تعالی تعیین شده باشد تا در بین ضمیر او خقایق زندگی اش، وجدان، عمل، حرکت او و قوانین فطرت هم آهنگی بمیان آید .

هر دین از طرف الله (ج)، برای آن فرستاده میشود تا آن در دنیا نافذ گردیده مردم در افعال و اعمال خود تابع آن بوده باشند ، نه برای آنکه در دل مردم ایجاد یک شعور وجدانی کرده گوشه نشین شوند و در اخلاق آنها سامان فرسودگی روح را مهیا ساخته شعایر عبادات آنها تنها برسر منبر و محراب قرارگیرند و زندگی آنها تنها یک جانبه و تا احوال شخصی محدود شده باشد .

"وما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله".

(النساء : ٦٤)

"یعنی رسولی را که ما فرستاده ایم او را برای آن

فرستاده ایم که براساس اذن خداوندی از او اطاعت شود».

همچنین تورات فرو فرستاده شد که در آن رهنمونی‌هایی پیرامون عقیده و نظام زندگی هر دو وجود دارند و پیروان آن پابند این امر گردانیده شده اند که آنها در همه امور زندگی خویش به احکام آن گردن نهند و آنرا وعظ و نصیحت نسازند که دایره آن تا کیفیت‌های روحانی محدود شود و نه آنرا تنها شعایر عباداتی شمرده بنشینند که آنرا در عبادتگاه‌های خود بجا می آورند.

"انا انزلنا التوراة فیها هدی ونور . یحکم بها النبیون الذین اسلمو اللذین هادوا والربنیون والاحبار بما استحفظوا من کتب الله وکانوا علیه شهداء . فلا تخشوا الناس واخشون ولا تشتروا بایتی ثمنا قایلاً . ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکفرون . وکتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس . والعین بالعین والأنف بالأنف والأذن بالأذن والسن بالسن . والجروح قصاص . فمن تصدق به فهو کفارة له . ومن لم یحکم بها انزل الله فاولئك هم

الظلمون". (المائده: ٤٤ - ٤٥)

"یعنی ما توریت را فرو فرستادیم که دارای هدایت و روشنی بود همه انبیاء که مسلم بودند مطابق آن امور آنانی را که یهودی میشدند فیصله میکردند و همچنین ربانی و احبار نیز (مدار فیصله برآن بودند) زیرا آنها مسئول حفاظت کتاب الله قرارداده شده بودند و برآن گواه بودند. پس (ای گروه یهودان) شما از مردم در هراس مباشید بلکه از من بترسید و آیاتهای مرا در مقابل مبلغ اندک مفروشید، کسانیکه برطبق قانون فرو فرستاده الله قضاوت (و فیصله) نکنند کافراند. ما در توریت به یهودان حکم نوشته بودیم که جان در بدل جان، چشم در بدل چشم، بینی در بدل بینی، گوش در بدل گوش، دندان در بدل دندان و بدله مساوی در بدل همه جراحات، سپس کسانیکه صدقه قصاص بدهند پس آن برای آنها کفاره است و مردمیکه بروفق قانون فرو فرستاده الله فیصله نکنند ظالم اند".

قرآن مجید تنها یک مثالی را از شریعت توریت

بیان فرموده است . خیلی‌ها نکات دیگر نیز در آن شریعت گنجانیده شده اند که بوسیله آن موسی علیه السلام و سپس سایر انبیاء علیهم السلام بنی اسرایل تا قرنهای متوالی زندگی عملی خود را با آن تنظیم میکردند .

سپس عیسی علیه السلام نصرانیت را با خود آورد که او را الله تعالی بسوی بنی اسرایل فرستاده بود و او از انبیای بنی اسرایل بود . بهمین علت بود که او با تغیراندکی شریعت توریت را تصدیق فرموده برخی از مسئولیت‌های سنگینی را از دوش یهودیان برداشت آنچه بشکل جزایی تا دیبی یا کفاره بردوش آنها گذاشته شده بود . قرآن آنرا چنین اشاره فرموده است .

"وعلى الذين هادوا حرمنا كل ذي ظفر . ومن البقر والغنم حرمنا عليهم شحومهما الا ما حملت ظهورهما او الحوايا او ما اختلط بعظم . ذلك جزينهم ببغيهم وانا لصدقون". (الانعام : ١٤٦)

ترجمه: "و مردمیکه یهودیت را اختیار کردند ما همه حیوانات ناخون دار را بالای آنها حرام قرارداده بودیم و چربی گاو و بز بجز آنکه بر کمر یا بارودهای

آن چسپیده یا به استخوانهای آن پیوست باشد ، این را ما جزای سرکشی آنها داده بودیم و چیزیکه ما میگوییم کاملاً راست است" .

شریعت ترمیم شده را که حضرت عیسی علیه السلام آورده بود بحیث نظام حکومت و نظم زندگی قرارداده شد .

"وقفینا علی اثارهم بعیسی ابن مریم مصدقاً لما بین یدیه من التوریة واتینه الانجیل فیه هدی ونور . ومصدقاً لما بین یدیه من التورة وهدی وموعظة للمتقین . ولیحکم اهل الانجیل بما انزل الله فیه . ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الفسقون" .

(المائده : ٤٦ ـ ٤٧)

"یعنی سپس ما پس ازین پیامبران، عیسی فرزند مریم را فرستادیم چیزیکه در توریت به پیشگاه او وجود داشت او تصدیق کننده آن بود و ما به او انجیل را عطا کردیم که در آن رهنمونی و روشنی بود وآنهم تصدیق کننده آن بود که آن زمان در توریت موجود بود و برای مردم خدا ترس سراسر هدایت و نصیحت بود . حکم ما چنین بود که اهل

انجیل برطبق آن اصدار فیصله کنند ، آنچه الله (ج)
در آن فرو فرستاده بود و مردمیکه بروفق قانون
فرو فرستادهٔ الله فیصله نکنند آنها فاسق اند" .

سپس حضرت محمد ﷺ با شریعت اسلامی مبعوث
گردید اسلام شریعت‌های صحیح آسمانی ما قبل خود را
رد نمیکند بلکه از آنها تصدیق می کند و از آن دفاع
می کند زیرا پیغام اسلام پیغام واپسین برای همه نوع
بشر است که رشد و هدایت انسان را اعلام می کند
و در آن هر آن نکته گنجانیده شده است که نظام زندگی
بشر براساس آن مستقر گردیده است و مردم از آن
پیروی کرده از تاریکی جاهلیت بدر شده مطیع و فرمانبردار
الله میشوند و اسلام به نحویکه در دلهای پیروان خود
خوف خدا را ایجاد می کند همان طور زندگی کامل آنها
را تابع مقرره زندگی عطا کرده الله میسازد .

"وانزلنا الیك الكتاب بالحق مصدقاً لما بین یدیه
من الكتب ومهیمناً علیه فاحكم بینهم بما انزل الله
ولا تتبع اهواءهم عما جاءك من الحق . لكل جعلنا
منكم شرعة ومنهاجاً . ولو شاء الله لجعلكم امة

واحدة ولـكن ليبلوكم فى ما اتـكم فاستبقوا الخيرت .
الى الله مرجعكم جميعاً فينبئكم بما كنتم فيه تختلفون .
وان احـكم بينهم بما انـزل الله ولا تتبـع اهواءهم
واحذرهم ان يفتنوك عن بعض ما انـزل الله اليك .
فـان تولوا فـاعلم انمـا يريـد الله ان يصيبهم ببعض
ذنوبهم . وان كثيراً من النـاس لفسقون . افحـكم
الجـاهلية يبغون . ومن احسن من الله حكماً لقوم
يوقنون" . (المائده : ۴۸ ـ ۵۰)

ترجمه: "و فر و فرستاديم بسوى تو كتاب را براستى
باور دارنده آنچه پيش وى است ازكتاب و نگهبان
بروى پس حكم كن درميان ايشان بآنچه فر و آورده
است خدا. و پيروى مـكن خواهش ايشان را اعراض
كنان از آنچه از حـكم الهى بتوآمد ، براى
هر گروهى از شما مقرر ساخته ايم شريعتى و راهى
و اگر ميخواست خداوند ميگردانيد شما را امتى
لـكن خواست كه بيازمايد شما را در آنچه بشما
داده است پس بشتابيد بسوى نيـكوكارى بسوى
خدا رجوع شماست پس خبر دهد شمارا بآنچه

در آن اختلاف میکردید و فرمودیم که حکم کن میان ایشان بآنچه فرو آورده است و پیروی مکن خواهش ایشان را و بترس از ایشان از آنکه گمراه کنند ترا از بعض آنچه فرو فرستاده است خدا بسوی تو پس اگر اعراض کنند پس بدان که میخواهد خدا تا عذاب کند ایشانرا بسبب بعض گناهان ایشان و حقیقت اینست که بسیاری از مردمان بدکارانند آیا حکم جاهلیت میخواهند و کیست خوبتر از خدا باعتبار حکم برای قومی که یقین دارند".

هر دینی ازین همه مذاهب بزرگ بخاطر رجعت دادن مردم بسوی رب و بیت الله وحده لا شریک و پرتو زندگی رهنمونی شده او تعالی فرستاده شده بود. از حضرت نوح علیه السلام گرفته تا همه انبیای دیگر بهمین مقصد مبعوث گردیده اند. اندیشه اعتقادی و هدف اساسی این پیامبران با وصف اختلافات در تفصیلات شریعت یکسان و واحد بود و آن عبارت بود از: مردم را از بندگی بشر بیرون آورده و تمرکز آنان برمحور بندگی الله وحده لا شریک، درهم شکستن طلسم ربوبیت‌ها

و الوهیت‌های کوچک و بعوض آن قیام و استحکام الوهیت و ربو بیت الله وحده لا شریک .

این حقیقت را در جای دیگر قرآن مجید طور اجمالی بیان فرموده است و طرز زندگی یگانه رهنمایی شده خداوندی را واضح کرده است زیرا تنها الله خالق یگانه این کاینات و همه مردم است و کلیدهای صلاحیت و اقتدار در دست قدرت او تعالی است . به همین ترتیب مقام دین اخرین را وضاحت فرموده چنین اظهار کرده است که علت آمدن این دین و محافظ بودن همه ادیان دیگر چیست ؟ و این دین است که خد فاصلی را بین پیروان خودش و ادیان مبنی برجاهلیت تعین کرده است .

"وما اختلفتم فیه من شیء فحکمه الی الله . ذلکم الله ربی علیه توکلت والیه انیب . فاطر السموات والارض . جعل لکم من انفسکم ازواجاً ومن الانعام ازواجاً . یذرؤکم فیه ، لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر . له مقالید السموات والارض یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر ، انه بکل شیء علیم . شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً والذی

اوحينا اليك وما وصينا بـه ابـراهيم وموسى وعيسى
ان اقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه . كبر على المشركين
ما تدعوهم اليـه . الله يجتبى اليـه من يشاء ويهـدى
اليه من ينيب . وما تفرقوا الا من بعـد ما جاءهم
العلم بغيـاً بينهم . ولولا كلمـة سبقت من ربك الى
أجل مسمى لقضى بينهم . وان الـذين اورثو الـكتب
من بعـدهم لفى شك مـنـه مريب . فلـذلك فـادع
واستقم كمـا امرت ولا تتبع اهواءهم . وقـل امنت
بما انـزل الله من كتب . وامرت لا عـدل بينـكم .
الله ربنـا وربـكم . لنـا اعمـالنـا ولـكم اعمالـكم ؛
لا حجة بيننا وبينـكم . الله يجمع بيننا واليه المصير".
(الشورى : ۱۰ ـ ۱۵)

ترجمه: "و در مورد هر معامله‌یکه بین شما اختلاف
باشد فیصله آن ، کار ، الله است ، همان الله
پروردگار من است ، من به او توکل کردم و بسوی
او تعالی رجوع میکنم ، افریننده اسمانها و زمین که
از جنس شما جفت‌های شما را خلق کرده است ،
و بهمین ترتیب او تعالی از حیوانات نیز (همانند آن)

جفت‌ها ساخته است و باین ترتیب او نسلهای شما
را می‌گستراند هیچ چیزی از کاینات همانند و مشابه
او نیست ، او شنونده و بیننده است . کلیدهای
خزاین اسمانها و زمین نزد او تعالی است کسی
را که بخواهد روزی میدهد و برای هر که بخواهد
تنگ می کند . او برهر چیز عالم و داناست .
او برای شما روشی از دین تعین کرده است که او
از آن به نوح حکم داده بود و آنرا (ای محمد ﷺ)
اکنون بسوی شما بوسیله وحی فرستاده ایم و ما
هدایت آن را به ابراهیم ، موسی و عیسی
(علیهم السلام) داده ایم این دین را با تائید مستقر
بساز و در آن متفرق مشوید . این سخن برای آن
به مشرکین خیلی‌ها ناگوار افتاده است که آنها را
(ای محمد ﷺ) شما دعوت میدهید کسی را که
الله بخواهد از خود میسازد و به او راهی را بسوی
خود رهنمونی میکند کسی که بسوی او رجوع کند .
تفرقه یکه در بین مردم رونما شده آن بعد از آن
رونما شد که نزد آنها علم آمده بود و به علت آن

شده که آنها میخواستند بالای یکدیگر تجاوز کنند ،
اگر پروردگار شما پیشتر این نه فرموده میبود که
فیصله تا یک وقت معینه ملتوی گذاشته خواهد شد،
پس در بین آنها فیصله می شد و حقیقت اینست
کسانیکه بعد از (انبیاء) وارث کتاب قرارداده
شده اند آنها در اشتباه افتاده اند (در باره دین) .
پس از آنها دعوت کن و با آنکه به تو فرموده
شد مستحکم باش و از خواهش کافران پیروی مکن
و بگو بآنچه خداوند فرود آورد ایمان آوردم
هرکتابیکه هست ، و فرموده شد مرا که بین شما
عدالت کنم خدا پروردگار ماست و پروردگار
شماست . ما را عمل‌های ماست و شما را
عمل‌های شماست . بین ما و شما گفتگو نیست ،
خداوند روزی ما و شما راجمع خواهد کرد
و بازگشت بسوی اوست» .

چیزیکه در مورد حضرت شعیب علیه السلام و قوم
او اهل مدین در قرآن مجید آمده است در آن پیرامون
زندگی عملی و قوانین تذکرداده شده و اعتراض به علت

عدم ادراک مزاج این دین نیز بالای قوم و ارد آمده است که نظام جامع همه زندگی است ، تنها تا واردات قلبی وادای شعایر عبادات در معابد و مساجد محدود نیست در مورد تخیل محدود بودن دین، اهل مدین و پیش آهنگان جاهلیت دوران فعلی باهم برابراند .

"والی مدین اخاهم شعیباً . قال یقوم اعبدوا الله مالکم من اله غیره . ولا تنقصو المکیال والمیزان انی ارنکم بخیر وانی اخاف علیکم عذاب یوم محیط . ویقوم اوفوا المکیال والمیزان بالقسط ولا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین ، بقیت الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین . وما انا علیکم بحفیظ . قالوا یشعیب اصلوتك تأمرك ان نترك ما یعبد اباؤنا او ان نفعل فی اموالنا ما نشؤا . انك لانت الحلیم الرشید" . (هود : ۸۴ ـ ۸۷)

ترجمه : و به اهل مدین برادر آنها شعیب فرستاده شده وی گفت :ـ

"ای مردم قوم من از الله بندگی کنید جز او تعالی هیچ یک خدای دیگر شما نیست . درمقیاس و ترازو

خیانت مکنید وضع بهتر فعلی شما را که امروز می
بینم مگر می ترسم که فردا بالای تان روزی خواهد
آمد که عذاب آن همه شما را در برخواهد گرفت
و ای برادران قوم با عدل و انصاف بصورت
درست وپوره دهید پیمانه و ترازو را و به مردم از
چیز های آنها کم مرسانید و تبهکاری مکنید در زمین
و مشوید فساد کنندگان ، نفع باقیمانده عطا کرده
خدا برای شما بهتر است اگر شما مومن باشید
و بهرحال من بالای شما نگهبان نیستم"۔
آنها در جواب گفتند :ــ
"ای شعیب آیا نماز تو برایت این می آموزد که ما
این همه معبودان خود را ترک کنیم که پدران
و نیاکان ما از آن پرستش می کردند یا اینکه ما
مطابق منشای خودحق تصرف در ثروت خود نداشته
باشیم پس تنها همین تو یک شخص عالی ظرف
و راستین مانده ای".
همچنین در قرآن مجید اظهار همان حقیقت شده است
که صالح علیه السلام بقوم خود فرموده بود :

فاتقوا الله واطیعون. ولا تطیعوا امر المسرفین الذین یفسدون فی الارض ولا یصلحون

(الشعراء ۱۵۰–۱۵۲)

یعنی از الله بترسید و گفتنی مرا قبول بکنید و گفتنی آن عده مردم را قبول مکنید که از حدود بندگی خدا بیرون شده و در زمین فساد میکنند و هیچگاه سخن اصلاح نمی گویند.

در یک مقام دیگر فرائض همه انبیای علیهم السلام و مقصد و هدف عمومی کتاب الهی را تعین می کند یعنی زمانیکه در بین مردم اختلاف رخ دهد پس آن زمان آن یک قوه قضاوت کننده و فیصل کننده میباشد.

کان الناس امة واحدة فبعث الله النبین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه.

(البقره : ۲۱۳)

یعنی مردم یک امت واحد بود پس الله تعالی انبیا علیهم السلام را بحیث مژده دهنده و هراس دهنده مبعوث فرمود و با آنها کتاب حق نیز فرو فرستاد تا در امور

مورد اختلاف مردم فیصله کند . بحث پیرامون مسئولیت ها و فریضه های کتاب الهی و پیامبران بپایان میرسد و مفهوم و مقصد دین الله را تعین می کند دینیکه از طرف الله نظام پسندیده زندگی است . بیشتر ازین مبحث مختصر پیرامون حقیقت "الدین" وحاوی بودن آن بر نظام موجوده زندگی نیازمندی به گفتنی های زیاد احساس نمیکنیم زیرا دین مفهومی نخواهد داشت اگر آن اندیشه ها و قوانین بویژه و هم چنین حقایق مختلف زندگی خاصی را بوسیله توجیهات بویژه و زندگی فعلی را تنظیم کرده نتواند . نظام اساسی این زندگی انسانی لازماً بر اساس اندیشه اعتقادی استوار خواهد بود که وضاحت حقیقت کاینات ، رابطه آن با آفریدگار آنها و مقام و مرتبه انسان در آن ، هدف انسان بودن و روابط نوعیت برای حصول آن را می کند، واو این روابط بین انسان و پروردگار باشد یا بین انسان و کاینات باشد و یا این روابط بین نوع بشر و همه مخلوقات باشد .

اگر این تصور و مفکوره همه جانبه و جامع دین از طرف الله نباشد و نظام زندگی بصورت کلی بآن پیریزی

نشده باشد پس آن دین نبوده بلکه خواهش نفس است ، که شکل دین را بخود گرفته است این جاهلیتی است که از طرف الله برای بیرون آوردن پیروان هر دین از آن و همکنار ساختن آنها با درجات عالی ربانیت فرستاده شده آمده است .

اگر بندگی الله تعالی بر وفق طرق و روشهای رهنمای شده او نباشد پس آن عبارت است از بندگی برای انسان و هر دین الله برای نجات دادن انسانها از آن آمده است .

برای طول دادن سخن پیرامون این حقیقت بدیهی جایز نمی بینیم اگر مناقشاتی در اروپا بمیان نمی آمد که در بین دین و دولت یا بعبارت دیگر بین دین و زندگی موجب افتراق نمی شد . اکنون لازمی است که ما بر اوضاع و واقعاتی روشنی سطحی اندازیم که از آن الله تعالی تاریخ و دین ما را محفوظ و مصئون داشت مگرخود ما به علت حماقت خویش آنرا از اروپا وارد کردیم .

تفکیک دین و دنیا

تفکیک مخالف از فطرت و مزاج "الدین" است در فطرت اسلوب زندگی خداپرستی ممکن نیست که آن دور از گوشه های مختلف حیات بشری ، شعائر عبادت و کیفیت های وجدانی و اخلاق در یک گوشه تنگ و محدود که ازان احوال شخصی باید نام برد محدود و مسدود گذاشته شده باشد .

این امر از فطرت "الدین" نیز بعید است که آن باری تعالی را حاکم یک بخش نهایت ضعیف حیات بشری قبول کرده سائر حصص زندگی عملی انسان را تابع معبودان باطل بگردانند و بی نیاز از رهنمونی خداوندگار در پیروی از خواهشات نفسانی ، مقررات و اصول و قوانین زندگی را وضع کند .

همچنان "الدین" با این امر مخالف است که زندگی دنیوی را یکسره نادیده گرفته بمردم راه اخروی را راه فلاح و رستگاری نشان بدهد که منتهای آن بهشت است و مردم مطابق با اسلوب زندگی پسندیده الله (ج) زیست

نکنند و از مسئولیتهای خلافت الهی یکسره بی نیاز باشند .

این فقره در فطرت "الدین" شامل نیست که خودش ضعیف شده بازیچه اطفال ساخته شود ، یا بحیث مجموعه چند مراسم گذاشته شده با زندگی عملی علاقه یی نداشته باشد . در صورتیکه دین بحیث بازیچه اطفال فرستاده نشده پس نفی آن در امور زندگی دنیا جز یک سخن خنده آور بیش نبوده و آخر این مفکوره مضحک از کجا شده و چرا این افتراق نا مطلوب و نا پسندیده در نظام زندگی و دین ایجاد شده است .

این تفکیک نا مطلوب دین و دنیا در اوضاع خیلی‌ها نا پسندیده وتیرهٔ ایجاد شده آثار تباه کننده آن بیشتر در اروپا و سپس در سائر جهان رونما گردید و مفکوره های غرب و نظامهای زندگی غربی باعث شدند نوع بشر هدف ستمگری ها و استبداد شود . زمانیکه زندگی مخلوق از نظام زندگی ساخته یی خالق بی علاقه و گسسته شده پس جز ازین چاره ای نیست که انسان زندگی خود را مطابق با نظام زندگی هلاکتباری سپری کند که آن ساخته و بافته خود انسان بوده و مسئولیت عواقب آنرا بدوش بگیرد که خود

مقدر آن گشته بود و در نتیجه او در یک دوران طاغوتی در آید که دران جز دشواری ها و مصیبت ها چیز دیگری بدست نیاید و در انصورت انسان در صدد ایذا رسانی همدیگر باشد مگر او از بیرون آمدن دوران آن محور عاجز خواهد بود و نجات خود را در داخل آن جستجو می کند.

اینجا فرصت تذکر کامل این بدبختی ها میسر نیست که بگوئیم بشریت برای نجاتش چه ها فریاد ها می کشد. البته در فصول آینده ازان یاد آوری خواهیم کرد. ما اکنون به اصل موضوع خود بر می گردیم که آن چگونه اوضاع بود که دران تفکیک نا مطاوب دین و دنیا بمیان آمده است.

هر یک دین برای آن به دنیا فرستاده شده آمده است که آن همه زندگی را احتوا کرده باشد. یهودیت آمد آن نظامی را برای بنی اسرائیل فراهم ساخت. همچنین پس از یهودیت برای بنی اسرائیل نصرانیت نظام ترمیم شده زندگی تعین و فرستاده شد.

لکن یهودان رسالت مسیح علیه السلام را قبول نکرد و آن تخفیف و ترمیم را نیز قبول نکرد که مسیح

علیه السلام آنرا بشکل نصرانیت از جانب الله (ج) آورده بود . در حالیکه آن را قرآن مجید باین شکل شرح میدهد .

° و مصدقا لما بین یدی من التوراة ولا حل لکم بعض الذی حرم علیکم و جئتکم بایة من ربکم فاتقوا الله واطیعون .

(آل عمران آیت ۵۰)

یعنی او من تصدیق کننده این تعلیم و هدایت فرستاده شده ام که در تورات در زمان موجوده من وجود دارد، و برای آن آمده ام که برای شما برخی ازان اشیاء را حلال قرار بدهم که بر شما حرام قرار داده شد بودند . بنگرید من نشانی ای از طرف پروردگار شما برای تان آورده آمده ام . لهذا از خدا بترسید و از من اطاعت بکنید .

به همین ترتیب یهودان با حضرت عیسی علیه السلام و داعیه او مخالفت ورزیدند که شامل پاکیزگی و تزکیه روحانی و سلامت بود . به این علت که یهودان قیود اعمال ظاهری و مراسم مذهبی را مهم می شمردند . دلهای شان رابطه و علاقه ای با تقوی نداشتند و نوبت باین

جا رسید که یهودی ها حکمرانان رومن سر زمین سوریه را
اماده بران ساختند تا حضرت مسیح علیه السلام را به دار
بکشاند . دسیسه قتل مسیح به پیروزی می رسید اگر او
را الله تعالی به آسمان بالا نمی کرد .

سپس آویزشیکه بین پیروان حضرت عیسی علیه‌السلام
و یهود ایجاد شده بود صورت متوحشی را بخود گرفت .
هسته نفرت در دلهای عیسائی ها علیه یهودان کاشته شده
بود همچنان نفرت و حقارت در دلهای یهود علیه عیسائی‌ها
آبیاری شد و آخر الامر پیروان حضرت مسیح علیه
السلام از یهودی ها و عیسائیت از یهودیت علیحده
شد (در حالیکه عیسائیت در حقیقت برای تجدید یهودیت
و ترمیم اندکی در احکام آن آمده بود . . گرچه داعیه
حضرت مسیح علیه السلام احیاء مجدد روحانیت و تمدن
اخلاق نیز شامل بود)

هنگامیکه فضای کینه و عداوت بین پیش آهنگان
مسیحیت و یهودان ایجاد شد، انجیل کتاب عیسائی ها از
تورات مجزی گردید . تورات و کتب دیگر یهودان گرچه
در کتابهای مقدس عیسای شمرده می شدند مگر شریعت

آنها از شریعت تورات علیحده بود . زمانیکه برای بنی اسرائیل (بدون در نظر داشت اینکه یهودی بودند یا عیسائی) شریعت همان بود که در تورات فرو فرستاده شده بود و همچنان به علت مجزی شدن تورات و انجیل عیسائیت نتوانست کدام دستور زندگی مفصل را ارا یه بکند تا از آن حیات بشری منظم شده می توانست .

مگر مفکوره اعتقادی ایرا که مسیح علیه السلام با خود آورده بود اگر آن به صیغه خود باقی می ماند امکان زیادی موجود بود که کاینات و رتبه و مقام انسان در کائنات و تشریح و توضیح درست وجود بشر بعمل آمده می توانست که نظم اجتماعی برآن باید گذاری می شد .

همچنین اگر این مفکوره به این صبغه اصلی اش باقی می ماند که آن از جانب الله (ج) فرو فرستاده شده است در انصورت امکان آنرا داشت که شریعت تورات با برخی از تغیراتیکه آن را حضرت عیسی علیه السلام برای تخفیف در بندشها و تکالیف خود بافته علمای یهود در شریعت موسوی بعمل آورده بودند به عیسائی ها بار دیگر رجعت

داده می شد .

لیکن علی رغم آن در عالم حوادث چنین واقع گردید که یهودی‌هاوبت‌پرستان رومی (که برمیهن مسیح علیه السلام حکمراویان بودند) حواریان حضرت عیسی علیه السلام را مورد ستمگریها و استبداد شدید قرار دادند و آن بیچاره گان را وا دار به این ساختند تا کار دعوت و داعیه دین را مخفیانه و پوشیده از انظار این ستمگاران بجا آورند . آنها با سرعت تام در برخی از نصوص انجیل در احوال زندگی حضرت عیسی علیه السلام و واقعات آن زمان تغیراتی را بعمل آوردند . زیرا وقت آنچنان بود که غور و تعمق و تواتر روایات مد نظر گرفته نمی شد حتی راویان در نصوص انجیل این کتاب فروفرستاده الله‌تعالی‌حالات زندگی حضرت عیسی علیه السلام را بصورت نا درست بیان کرده نکات از خود ساخته و خود بافته را دران شامل ساختند . به علت اختلاف روایت کنندگان در محتویات انجیل نیز اختلافات و یا ضد و نقیض رونما گردیده که بصورت انجیل های‌متعدد بوجود آمده است . دران انجیل های مختلف حالات زندگی

حضرت عیسی علیه السلام با نظریات شخصی و نقطه نظر خود شاگردان او نگاشته شده که برخی ازان از فرموده های حضرت مسیح علیه السلام مأخوذ اند . انجیلی ازین اناجیل متعدد که انجیل نخست بشمار می رود یک قرن بعد از زمان حضرت عیسی علیه السلام نوشته شده است . در بین مورخین عیسائیت تا سالهای ۴۰ و ٦٤ میلادی در تعین تاریخ اختلافات مزید به نظر می رسند و نیز آنها در مورد زبان انجیل که دران نوشته بود اختلافات بی شمار دیده میشوند ، زیرا زبان اصلی ایکه انجیل به آن نوشته شده بود در دسترس نیست بلکه تنها تراجم آن بدسترس خوانندگان آن قرار دارند .

مسیحیت در اروپا به وسیله پولوس (سینت پال) وارد گردیده است. این شخص پیشتراز حلقه بگوش شدن مسیحیت بت پرستی بود . او گاهی به صحبت و ملاقات حضرت مسیح علیه السلام باریاب نشده و در فراگرفتن تعلیمات او نه کوشیده بود . پولوس مذکور و مفکوره های نا مطلوب مبنی بر بت پرستی رومی و فلسفه یونانی در دین مسیح شامل ساخته و در اروپا به پخش آن آغاز کرد این

بود بدبختی نخستین عیسائیت در اروپا که در دوران اول مصائب در مورد تحریف انجیل و حالات زندگی حضرت مسیح علیه السلام که بدون غور و تعمق با نقل روایات نیز بیشتر شده بود .

"پولوس پس از قرن نخستین میلادی مجله های متعددی نوشت که مبنی بر ترکیب مشترک از معتقدات دینی و موشگافیهای فلسفی بودند بویژه این شخص مبلغ ورزیده فاسفه حلول بود . وی بسا اوقات می گفت که مسیح علیه السلام به جانب راست خدا (ج) قرار دارد . وی به خواهان نیکوی به صورت عموم توصیه می کرد که کلمة الله را در خود جذب کنند و جهت پوزش و بخشایش به وی رجوع کنند . . . وی بمثابه انبیاء به عوام الناس مژده ها میداد و می گفت که زمانیکه حضرت عیسی علیه السلام مراجعت کند به وی عزت و احترام فوق العاده یی خواهد بخشود . وی حضرت مسیح را بنام "خداوند ما یسوع مسیح" می نامید و خود را به لقب اعزازی "رسول یسوع مسیح" ملقب

ساخته بود .»

(ماخوذ از «الله» اثر عباس محمود العقاد صفحه۱٦۹)

هنگامیکه داعیه پولوس روبه انکشاف شد ، مردم به خطاءوی را کامرانی و موفقیت عیسائیت تلقی کرده خوشنود شدند ، سپس زمانیکه قسطنطین شهنشاه رومی دین مسیح را پذیرفت مردم گمان کردند که اکنون عیسائیت به علت رویکار آمدن یک نیروی دولتی هر چه زود تر انکشاف خواهد کرد . یکی از متفکرین اتازونی در کتاب خود «دین و علم» پیرامون این اوضاع روشنی انداخته مینویسد : «به علت نفوذ و اثر منافقین در مسیحیت مکروب شرک و بت پرستی داخل شدند . این منافقین دارای عهده های بلند حکومت رومی و بدست آورنده رقوم خطیر معاوضه ازان دولت بودند . آنها بظاهر دم از مسیحیت می زدند مگر به این ترتیب آنها دین را بصورت جبران ناپذیر خسارمند ساختند . یکی از علل این امر نا آگاهی مردم از دین بود و دیگر آن منافقت آنها . آنان علاقه مخلصانه ای با دین نداشتند و خود قسطنطین هدف این جهالت و منافقت قرار گرفته بود . ناطول

زندگی او در فسق و فجور گذشته بود و جز چند سال آخر عمرش وی احکام دین را در خور اعتنا نه شمرده بود.

گرچه جمعیت عیسائی تا آنقدر نیرومند شده بود که هر کسیکه آنرا روش و مسیر خود دانسته بود او را بر سریر سلطنت نشاند مگر خودش پیروز با بدست گرفتن این قدرت نشد که حریف خود یعنی بت پرستی را از سر راه خود بر دارد. نتیجه بر خورد بین هر دو چنین شد که اصول هر دوی آن باهم مشترک شده و یک مذهب جدید ازان پدید آمده پا به عرصه گذاشت که دران پدیده های بت پرستی و عیسائیت هر دو به پهلوی همدیگر به نظر می خورد. فرق بزرگی که بین اسلام و عیسائیت وجود دارد همین است که اسلام مخالف خود (بت پرستی) را بصورت قطعی نابود کرده و عقائد خویش را بدون هیچگو نه آمیزش پخش کرد. این شهنشاه که تنها بنده ثروت و پول بود و اعتقادات مذهبی اش دارای هیچگونه ارزشی نبود، جهت منافع شخصی و بهبود سلطنت خودش و همچنین منافع هر دو جمعیت های مخالف یعنی عیسائی ها و یهودان دران جستجو می کرد که تا

حدیکه ممکن شود بین آن دو جمعیت هماهنگی و روابط ایجاد گردد گذشته از همه حتی عیسائی های راسخ الاعتقاد نیز با این پالیسی او چندان اختلاف نداشتند زیرا امیدوار بودند که اگر پیوند عقائد دیرینه در شاخ تعلیم جدید پیوند بخورد درانصورت مذهب با هرچه سرعت انکشاف خواهد یافت و آخر الامر از آمیزش کثافات بت پرستی پاک شده یک مذهب راستین باقی خواهد ماند" . (مأخوذ از عروج و زوال مسلمانان در عالم بشریت اثر مولانا سید ابو الحسن علی ندوی صفحه ۲۴۱ ، ۲۴۲) .

اما این مذهب نوین علی رغم توقعات عیسائی های راسخ الاعتقاد از آمیزش کثافات بت پرستی مصئون نماند . دران مفکوره های بت پرستی و داستان های از خود ساخته و خود بافته آن شامل بودند . سپس معامله رخ دیگری را به خود گرفت و اختلافات سیاسی و نژادی نیز دران رونما شدند و جهت نیل به اهداف سیاسی تغیر و تبدیل در عقائد آغاز یافت .

الفرد بتلر در کتاب تالیف کرده اش بنام "فتح العرب لمصر" می نویسد :

"قرون پنجم و ششم زمان زد و خورد پیهم بین مصر یها و اهل روما بود . این آتش زد و خورد را اختلافات نژاد و مذهب بر افروخته بود و اختلاف مذهب شدید تراز اختلاف نژاد بود زیرا آن زمان علت مهم نزاع خصومتهای ذات البینی شاه پرستان و پیروان مذهب یعقوبی (Monophysites) بود . گروه نخستین طوریکه از نامش برمی آید گروه اختیار کننده مذاهب حکومت شهنشاهی بوده و معتقد بران بود که مسیح علیه السلام جامع صفات مختلف و متضاد است . در حالیکه پیروان مذهب یعقوبی (اهل مصر) این عقیده نیکوهش می کرد و علیه این عقیده با آنقدر شدت بر سر پیکار شدند که خارج از تصور بود .
تهامس آرنلد در تصنیف خود "داعیه اسلام" پیرامون این اختلاف گروهی سیاسی و نژادی و همچنین در مورد اثرات ناگوار بر اختلافات ناشی از شامل ساختن ترمیات وبدعات و فضولیها در مسیحیت می نویسد :
"قسطنطنین یک قرن پیشتر از فتوحات اسلامی در

تشکیل و حدت شهنشاهیت رومی پیروز شده بود
مگر پس از مرگش شالوده آن وحدت از هم پاشید
و این امر ناگزیر شد که یک مفکوره مستحکم
مشترک بمیان آید تا فرماندوائی های مختلف
و مرکز حکومت عیسائی را با هم ارتباط دهد" .

"تا جاییکه باهر قل تعلق میگیرد مساعی او برای
پیوند دادن مجدد سوریه با دولت مرکزی به پیروزی
نرسیدند مگر بصورت عموم راه و روشی را که
او برای مصالحت در پیش گرفته بود آن بعوض
اینکه به این طوائف الملوکیت خاتمه داده باشد
موجب تفرقه و انتشار مزید گردید ، و سپس تنها
احساسات مذهبی میتوانستند بر کرسی شعور ملی
بنشینند ، پس هرقل عقائد دینی را چنین تعبیر
و تفسیر کرد که اطمینان بخش بوده مانع عناد بین
گروپهای متخارب شود و همآهنگی را بین قیام
کنندگان علیهٔ عیسائیت رومن کتولیکهای کلیسا ،
عیسائی های عام و حکومت مرکزی فراهم سازد" .

"در سال ۴۵۱ میلادی شوری کالیدن اعلام کرد

که در ذات مسیح دو فطرتهای کامل تجمع یافته که یکی از انها فطرت الهی و دیگر آن فطرت بشری بوده است و پس از اتحاد هر دو فطرت نیز ویژه گیهای جداگانه بدون تغیر و تبدل بجای خود باقی مانده و در یک اقنوم (کالبد و جسد به اصطلاح مسیحیان) گرد آمده اند و در دو اقانیم جدا از یکدیگر نمیشوند بلکه در یک اقنوم تجمع یافته است . این اقنوم واحد فرزند است ، الله است و روح القدس نیز است» .

فرقه یعقوبیه با این اعلام سر سختانه مخالفت کرد . آنها معتقد بوده می گفتند که او مجموعه ای از اقانیم است و دارای همه صفات بشری . مگر ماده ایکه حامل این همه اوصاف است اشکال آن تقسیم شده نمیتوانند بلکه یک وحدت مرکب اقانیم بوده است :

«این اختلاف تا مدت دو قرن بین کتولیکها و یعقوبیها ادامه داشت و گروه یعقوبی ها در مصر و سوریه و همچنین در ناحیه های خارج از قلمرو سلطنت بازنطینی شدت گرفته نیرومند شد هر قل

جهت مصالحت بین آنها این مفکوره نوین ارایه کرد که مسیح مالک همین مشیئت یگانه است .
این سخن زمانی گفته شده بود که در مذهب مسیحی در مورد عیسی علیه السلام بقای مفکوره دو فطرتها به اوج خود رسیده بود لکن هر قل در مساعی میانجیگری اش با عواقبی روبرو شد که همه آن مردم با آن روبرو بودند که آنها در بین مذاهب برای میانجیگری قد علم کرده بودند .
چنان واقع شد که این بر خورد نه تنها بار دیگر مشتعل تر گردید بلکه خود هر قل نیز هدف اتهام بی دینی و الحاد قرار گرفت و نزد هر دو گرویهای متخاصم سزاوار عذاب . قرار داده شد" .
این بود اوضاع ناگواریکه مسیحیت در بدو امر با آن مواجه شد و بار دیگر در زمان غلبه سیاسی اش و برای بار سوم پس از غلبه سیاسی ، اختلافات نژادی و تحریف و ترمیم در عقیدهٔ مسیحیت با آن روبرو شده بود .
میانجیان هر دو گروه متخاصم در مفکوره اعتقادی مسیحیت انچنان نکات عجیب و غریبی را شامل کردند

که نه تنها مخالف با فطرت این مفکوره اعتقادی بودند بلکه با دین مکمل الهی برخوردمی کرد ند. سپس طوریکه مفکوره اعتقادی مسیحیت را تحریفات پیهم و قضاوتهای عمومی و خصوصی آن چنان ساخته بود استعدادی دران باقی نمانده بود که او بتواند کائنات، حقیقت آن، حقیقت علاقه خالق با کائنات، حقیقت صفات آن و حقیقت غایه و هدف الهی از وجود بشر را تعبیر و تفسیر کند. این است عبارت از ارزشهائیکه باید صحیح و درست باشند تا نظام اجتماعی ای استنباط شده ازان درست و سالم باقی مانده بتواند که نظام زندگی آینده بران مستقر باشد.

سخن تنها تا خرابی مفکوره اعتقادی محدود نماند بلکه اوضاع صورتی را بخود گرفت که در آینده علت و موجب لغزشها و اشتباهات دیگری را فراهم ساخت.

کلیسا کوشید تا موانعی را در راه عیش پرستی و شهوت رانی رومی ایجاد کند که در زمان سلطنت روما پیشتر از قبول مسیحیت به اوج خود رسیده بود که آنرا درپیر در کتاب نوشته خود معرکه مذهب و سائینس

چنین بیان کرده است :

(مصنف فاضل در اصل متن نام این کتاب را "الدین والعلم" اظهار فرموده اند حالانکه مترجم اردو این کتاب را بنام "معرکه مذهب و سائینس" ذکر کرده و در پای ورق یاد آور شده نام کتاب را به انگلیسی (History of the conflict between religion and Science) نام برده اند

"طوریکه سلطنت روما از لحاظ جنگی و سیاسی به انتهای ترقی پیروز نشد پس از حیث مذهبی و عمرانی حالت اخلاق آن به حد منتهای فساد رسیده عیش پرستی های اهالیان روما به اوج خود رسیده بود . آنها معتقد به این اصل بودند که انسان باید زندگی خویش را یک سلسله عیش پرستی بسازد . عصمت بمثابه نمکدان بر دسترخوان نعمت حظ نفس است و اعتدال تنها یک وسیله درازی حظ نفس است . دسترخوان آنها پر از قابهای طلا ونقره بوده که نقش ونگار جواهرات بالای آن جاب نظر می‌کرد . ملازمان آنها ملبوس به لباس چشم خیره‌کننده به

خدمت شان کمربسته ایستاده می بودند . ماهرویان
روماکه از قید زنجیر طلائی عصمت ازاده بودند انها از
صحبت مستی انگیزی شان لذت می برند . جامهای
عالیشان تماشاگاه های هیجان آفرین به تعیش
و عیاشی های اهالیان روما می افزودند که دران
گاهی درندگان وحشی وگاهی پهلوانان تازمانی
مصروف زور آزمائی می بودند تا آنکه یکی ازان ها
درخاک و خون آغشته بخواب ابدی نه می خسپید .
این فاتحان گیتی چنین اندیشیده بودند که اگر
چیزی در جهان سزاوار پرستش باشد آن قوت
و نیروست و بس . لهذا از برکت همین نیرو
حصول سرمایه ای ممکن میشود که بوسیله تپ و
تلاشهای جانگداز و زحمت کشی های زیادی
بدست آمده باشد . مصادره املاک و ثروت
و تشخیص محصولات از ایالات نتیجه پیروزی در
نبرد بوسیله استعمال نیرو و حکمروائی بر دولت
روما نشانه های این زور گرئی ها و نیرومندی ها
اند . خلاصه اینکه در نظام تمدن روما شعله برق

آسا از چاه و جلال بنظر می خورد اما این شعله ای بود ملمع نمایشی همانند انکه در مدنیت یونان باستان بظهور پیوسته بود» .

(ماخوذ از اثرات عروج و زوال مسلمانان در عالم بشری تالیف مولانا سید ابو الحسن علی ندوی) .

در عین همین زمان از طرف دیگر موج دیگری از "رهبانیت" تلاطم کرد که برای عالم بشریت منحوس تر از وحشت بت پرستی رومی بوده و آن انسان را از خواهشات طبعی زندگی بی بهره اش ساخت اندیشه ها و آرزو های فطری انسان را زیر پا گذاشت و آن همه استعدادها و قوتها را از بین برد که آنرا از جانبی الله تعالی برای بقای نوع بشر ودیعت فرموده بود و از طرف دیگر متضمن آن بودند که بشر زمین را آباد ساخته وجائب و مسئولیتهای خلافت را ایفا کرده بتواند . انحراف باغیانه عنوان کمال تقوی و فضیات بخود گرفت . طوریکه آن راه و روشی بود که حکم آن از طرف خداوند داده نشده بود بهمین علت از درپیش گرفتن آن توازن زندگی برقرار شده نمی توانست .

رهبانیت درمان نابسامانی های متذکره را فراهم کرده نتوانسته بلکه کشمکش دیگری را بین هر دو فریق لگام گسسته (پیش آهنگان رهبانیت و عیش پرستان روما) ایجاد کرد . حقیقت این است که این هر دو فریق از جاده فطرت بی راه شده بودند .

پروفیسور لیکی در کتابش بنام ”تاریخ اخلاق اروپا“ این دوران تاریخ مسیحیت را شرح داده می نویسد :

”انحطاط و رکاکت اخلاق به حدنهائی خود رسیده بود ، عیش پرستی های دربار ، غلام طینتی ارکان دربار و تزئینات لباس و زیور در شباب بود . این زمانی بود که جهانیان از یک طرف زیر ضربات رهبانیت و از طرف دیگر تحت شلاتهای بی رحمانه انتهای بدکاریها می تپیدند ، بلکه برخی از شهر ها که دران زهاد و راهبین به تعداد کثیر وجود داشتند بازار عیش پرستی ها و بد اخلاقی ها گرمتر بود (ماخوذ از ”اثرات عروج و زوال مسلمانان بر عالم بشری“ اثر مولانا سید ابو الحسن علی ندوی)

به همین ترتیب رهبانیت که از همان تصورات کلیسائی سرچشمه گرفته بود و از عقیده ربانی مسیحیت بی راه شده بود ازین سخن عاجز ماند که بحیث یک نظام اخلاق برای عالم مسیحیت عرض وجود بکند به علت همین نظام در دل مردم بیزاری از دین ایجاد گردید در حالیکه خود دین ازان بری الذمه بود و مردم علیه این نظم خلاف فطرت یعنی رهبانیت که بنام مذهب ایجاد شده بود آماده به سر پیچی و بغاوت شدند و همین بود یکی از عوامل که آخر الامر موجب شد دین را از دنیا منفک ساخته باعث تفکیک آن هر دو شود .

سپس مردم با یکی از مصیبت های دیگر آن زمانه مواجه شدند زمانیکه به آنها آشکار شد که کلیسا مردم را جزای دیگری بشکل محرومیت از مزا یای دنیا میدهد و آنها را تهدید می کند که اگر از اشیاء مشروع و حلال زندگی استفاده اندکی بعمل آورند داخل شدن آنها در بهشت مشکل خواهد بود .

ما میگوئیم مصیبت بزرگ آن بود که به مردم آشکار شد

که زندگی شخصی اهل کلیسا نه تنها در استفاده های از اشیاء مشروع وحلال می گذرد بلکه تا حدعیاشی منحط شده، عکاسی هرگونه فواحش می کند.

دریپر در کتاب نوشته خود "معرکه مذهب وسائینس" چنین می نویسد:

"این نظام سابی رهبانیت و مذهب بهر صورت خلاف فطرت بود لکن اثرات مذهب نوین و اقتدار روحانی آنرا تحت الشعاع گرفته بود و دیری نگذشته بود که خود در مراکز مذهبی و همه حوزه های آن عیاشی‌ها و عیش‌پرستی‌ها آغاز یافتند که علیه آن رهبانیت به مخالفت پرداخته بود و حتی در انحطاط اخلاق و عیش و تنعم از ثرو تمندان جلوتر رفتند و حکومت وادار به این شد که از سلسله داعیه های مذهبی جلوگیری کند انچه هدف ظاهری آن ایجاد اخوت و محبت بین مسیحیان بود. بهمین ترتیب تجلیل مراسم سالگرد های شهداء و اولیاء ممنوع قرار داده شدند، زیرا این گونه مراسم پایگاه های فسق و فجور بود وپاپان بزرگ مورد اتهامات

جرایم اخلاقی قرار گرفته بودند" .

سینت جیروم (Jerume) می گوید که از تعیش اهل کلیسا عیش پرستی های امراء و ثرو تمندان خجالت می کشد . خود پوپ مبتلای انحطاط جرائم اخلاقی بود و هوس ثروت و علاقمندی پول بالای او چنان غالب بود که مناصب و عهده را بمشابه مال تجارت می فروخت و گاهی آنرا لیلام می کرد . قباله های بهشت مانند اسناد عادی جایداد ، فرامین مغفرت ، اجازه نامه های قانون شکنی و تصدیق نامه ها و جواز نامه های نجات با خیلی ها آسانی فروخته می شدند . کدر مذهبی مرتشی و سود خور بودند . اسراف و خراجی تا اینجا رسیده بود که پاپ (کشیش) انوسنیت هشتم تاج کشیشیت یا پیشوائی مذهبی را به گروی داد و در مورد کشیش لیودهم گفته میشود که او عایدات سه کشیش را بخرج داد یعنی ثروتی را که کشیش سابق از پشت خود مانده بود آنرا به مصرف رسانید و عایدات جانشین را پیشگی گرفته آنرا صرف کرد . گفته میشود که عایدات مملکت کامل فرانسه نیز برای مصارف این کشیشان یا پوپ ها کفایت نمی کرد .

(ماخوذ از اثرات عروج و زوال مسلمانان در عالم بشریت اثر مولانا ابو الحسن علی ندوی صفحه ۲٤۹ ، ۲۵۰).

حق توذیع فرامین مغفرت که درپیر ازان یاد آور شده . در محافل اجتماعات مختلف اهل کلیسا داده می شد . همچو محافل برای آن وقتاً فوقتاً دایرمی شدند که مطابق "خواهشات مقدس" اهل کلیسا ی آن در عقائد مسیحی تغییر و تبدل کرده بتوانند .

کتابی بنام "تاریخ کلیسا" تصویب مجلس دوازدهم کلیسا را چنین شرح میدهد :

"این مجلس تعلیمات خود را در مورد مغفرت بمرحله نهائی رسانیده گفت که حضرت مسیح علیه السلام صلاحیت اعطاء فرامین مغفرت را به کلیسا داده است و کلیسا این صلاحیت را که به آن از آسمان اعطاء گردیده از بدو امر ی بکار برد . این اجتماع مقدس اعلام نموده حکم میکند که این عمل نجات دهنده ملت مسیحی باید در داخل محوطه کلیسا برای اهل کلیسا محفوظ نگهداشت .

سپس آن عده مردم را که فرامین مغفرت را غیر مفید تلقی می کرد ند و قبول نمی کردند که کلیسا این فرامین را اعطاء کند، محروم المغفرت قرارداد. گرچه این اجتماع مقدس میخواست که ازین صلاحیت طبق عنعنات سابق با خیلی ها دانشمندی کار گرفته شود و در داخل کلیسا باقی بماند تا باثر تساهل در تهذیب کلیسا تعطلی رخ ندهد".

فرامین مغفرت که عموماً به فروش میر سیدند متن آن قرار آتی است:

"پروردکار ما بر تورحم کند (ای فلان!) تکالیفی را که وو بر داشته است در بدل آن شمارا مغفرت فرمایند. من بحیث نمائنده با صلاحیت او همه تقصیرات شمارا مورد عفو قرار میدهم. کوتاهی‌ها گناه و فرو گذاشت‌های خورد و بزرگیکه در سلسله کلیسا از تو بعمل آمده اند، من همه آنرا بمثابه عدم قرار میدهم و هر گناهی که تو علیه پوپ اعظم یا نائب او کرده ای آنرا نیز ساقط می کنم. خلاصه

اینکه همه گناهان و فعل ملامت کننده ایرا که تا امروز کرده ای آنرا معاف میکنم. برو! لغرشهاییکه د راه پسندیدن زندگی مطهر و پاکیزه از تو سرزد شده اند بالای همه آن خط تنسیخ می کشم. ترا باردیگر در حلقه کلیسا و جمله افراد مقدس تاج نیکوئی و طهارت را برسر تو می نهم. اکنون بعد از وفات شما همه آن در ها به روی تو مسدود خواهند بود که ازان در آمده خطا کار بمقام عذاب میرسند و همه آن در ها باز خواهند بود که از راه آن به بهشت می روند. اگر مرگ تا عرصه دراز به تو نرسد نعمت این فرمان مغفرت نزد شما طوریکه هست قائم خواهد بود تا آنکه جان خود را به جان آفرین بسپاری.

(به امر پدر- فرزند و روح القدس)"

اگر ما این سخن را که اهل کلیسا چه گونه دین را عنوان کرده انسانان را از اموال مشروع شان بی بهره می ساخت، حالانکه دین ازینگونه رزمگیها و چیره دستی ها مبرا بوده، برعیاشی و بیهودگی فرامین مغفرت غور

شود بگوئیم ، پس چیزی در مورد اوضاع اندوهگین آشکار خواهد شد که در اروپا باعث شد دین و دنیا را تفکیک کند .

سخن باینجا خاتمه می یافت مگر بین اهل کلیسا، شاهان و مردم بزرگ بانفوذ سلسله دراز کشمکش وزد و خورد آغاز گزدید که ناشی ومبنی برآن بود که جای دین واخلاق را هوس اقتدار شخصی گرفته بود .

"در قرن یازدهم میلادی تشنج و زدوخورد بین دولت و کلیسا آغاز یافت و کمی به بعد به اوج خود رسید . در ابتداء کشیش درین نبرد به پیروزی رسید و اقتدار و وقار آن باندازه‌ای رسید که شهنشاه هنری چهارم در سال ۱۰۷۷ میلادی وادار به این شد که در حصار کانوسا به حضور کشیش (پیشوای مذهبی) حاضر شد و با خیلی‌ها ذلت به پیشگاه او رفت . کشیش با خیلی‌ها مشکل به سفارش بزرگان قوم او را پذیرفته به او اجازه ایستادن به پیشگاه خود داد و شهنشاه پای برهنه در لباس پشمینه آمده بدست کشیش توبه کرد و او

خطایش را مورد پوزش قرارداد ، سپس در آویزش دولت و کلیسا گاهی کشیش پیروز می شد و گاهی هزیمت می خورد . تا آنکه کلیسا در برابر ، دولت زیر فشار آمد" .

(ماخوذ از اثر عروج و زوال مسلمانان در عالم بشریت تالیف مولانا سید ابو الحسن علی ندوی صفحه ۲۵۱) .

"سوسنه سلیمان در کتاب تالیف کرده اش نوشته است . در سال ۱۲٤٥ میلادی باثر حکم پوپ انوسنت در مورد عزل فریدرک شاه فرانسه از اقتدارش در لیون فرانسه اجتماع سیزدهم منعقد گردید . مگر کلیسای فرانسه از قبول فیصله این اجتماع و دادن منظوری آن اعراض کرد" .

(ماخوذ از محاضرات فی النصرانیه تالیف محمد ابو زهره) .

طوریکه کلیسا با ادامه پیکار حصول اقتدار از شاهان و امراء حق تسلط خود را برمردم محفوظ داشته بود و این حق تسلط را در راه وارد کردن خسارات

مالی برمردم باطرق خیلی‌ها ناگواربکار برد (این خسارات مالی بعنوان تاوان کلیسا مستقیماً از مردم حصول و به کلیسا سپرده می شد) مردم از ستمگری آن به ستوه آمده بودند . از طرف دیگر حکمروایان مخالف کلیسا ازین ستمگری‌های آن استفاده کرده مردم را علیه کلیسا مشتعل تر ساختند و برای بدست آوردن این هدف از هر راه و روش کارگرفتند . آنها اولتر از همه طبقه دینی را رسوا ساختند ، پرده را از اعمال نکوهید و ناهنجار آنها برداشتند و زوایای تاریک زندگی شخصی آنها را که در لباس مذهبی . رسم و رواج کلیسا و وقار ظاهری آن پوشیده بود به انظار مردم جلوه دادند .

آن جرم متوحش و مهلکی که در اروپا باعث شد دین و دنیا را از هم جدا و منفک سازد و بالاخره سبب شد مفکوره اعتقادی و نظام اجتماعی را ازهم منقطع سازد بلکه آن جرم بزرگیکه از کلیسای غرب علیه خودش، علیه دین مسیحیت بلکه تا زمانیکه الله تعالی اوضاع را تغیر ندهد ، علیه همه ادیان سرزد ، این بود که :

"کلیسا حق تشریح ، تفسیر و پی بردن به "کتاب

مقدس» تنها برای خود تخصیص داد و برای هر غیر پوپ این را منع قرارداد که کسی در راه پی بردن و تفسیر کتاب مقدس بکوشد».

سپس اهل کلیسا نکاتی را در عقیده مسیحیت شامل ساختند که آنرا چیستان ساخته فهمیدن بآن و تصدیق آن برای عموم مردم ممکن نبود مطالبی را که ما در صفحات گذشته در مورد حقیقت مسیح و مسیحیت از قول "تهامس آرنلد" نقل بیان کرده ایم مثال از همین چیستان است.

بعد اهل کلیسا نکاتی را در راه و روش عبادات داخل کردند که از فهم عامه و ادراک بالاتر بودند یکی از امثال آن مسئله "عشای ربانی" است که یکی از بدعات در دین بود و برابر آن مارتن لوتر و دیگران نهضت اصلاح دین را براه انداخته قیام کرده بودند. مسئله "عشای ربانی" یک مسئله نوینی بود که تذکری از آن در کتاب مقدس نرفته بود و مسیحیان نخستین و مجالس مقدس سابق نیز با آن تماس نگرفته بود حکایت ازین قرار است:

"مسیحی‌ها به روز ایستر طعام میخورند و شراب

میخورند و این خورزد و نوش را طعام ربانی نام میدهند» .

بزعم اهل کلیسا این طعام در جسم مسیح علیه السلام و شراب در خون او شامل میشود . هرکسیکه همین طعام و شراب را بخورد در جسم آن حضرت مسیح باگوشت و خونش منتقل میشود و کلیسا مردم را به قبول این زعم باطل و خرافات مجبور ساخته بودند ورنه آنها را از مسیحیت خارج و از مغفرت الهی بی بهره می ساختند .

همچنین اهل کلیسا تنها به ایجاد و پخش این خرافات و او هام اکتفا نکردند بلکه مردم را ازین سخن منع قراردادند که آنها حقیقت این خرافات را درکتاب مقدس جستجو کنند . یا در مورد شرح و تفسیر آن بکوشند و بعد از آن در مورد زندگی کاینات خیلی‌ها خرافات دیگر نیز بظهور پیوستند که در آن در باره انسان و زندگی کاینات ادعای برخی از مفکوره‌های جغرافیائی ، تاریخی و طبیعی شده بود که کلی و جزئی سر تا سر خرافات بود و آنرا آنها درجه احکام مقدس دادند و تصحیح آن ، بحث در مورد آن و تجربه کردن آنرا نا مشروع و نا جایز

قراردادند .

این بود یک حادثه دردناک که مفکوره‌های خطاء و خرافات از حماقت اهل کلیسا در دین شامل ساخته شدند و از تجربه آن باخیلی آسانی فوراً سره و نا سره آن آشکار می شد زیرا علوم کاینات رشته ای است از زندگی که در آن الله تعالی به عقل ، تعمق و هژمون انسانی کاملاً آزادی داده است و عقل تحقیق و هژمون بشر استعداد آنرا دارد که تا حدی به آن پی ببرد . و از همین علت است که خداوند (ج) در مورد این علوم نظری را به مذهب نداده که مانع آن بشود .

اینجا میخواهم اقتباساتی را از "آثار عروج و زوال مسلمانان برجهان بشریت" تصنیف گرانمایه مولانا سید ابو الحسن علی ندوی ارایه بداریم تا آشکار گردد که نقش این روش احمقانه اهل کلیسا در تفکیک دین و دنیا از چه قرار بوده است :

"اشتباه بزرگتر اهل دین که خودها را نمایندگان آن می شمردند و خود آنرا به نحو خیلی‌ها نیکوهیده خسارمند ساختند ، این بود که آنها برخی از

مفکوره‌ها نظرها وافواهات را از قبیل تاریخی ،
جغرافیائی و طبیعی در کتب مقدس خویش
گنجانیدند که آن تحقیقات و مسلمات آن زمان بوده
و علم بشر در آن زمان تا حد آن رسیده بود لکن
آن حد ، مرز علم بشری نه بوده و اگر احیاناً آنرا
حد شمرده بودند در حقیقت حد و خط نهائی علم
انسانی نبود لهذا علم انسان تدریجی و مترقی و حتی
سفر کننده به سوی جلوتر است که اقامت شکل
موقت دارد به اساس آن. هیچ عمارت پائیدار
بناشده نمیتواند ، زیرا بسا اوقات آن بمثابه ریگ
از جا اش حرکت می کند و عمارت بناشده به آن
ازهم میریزد» .

اربابان کلیسا البته از حسن نیت چنین کرده بودند ،
هدف شان این بود که در عظمت و شئون کتب آسمانی
و محبوبیت آنها اضافه خواهد شد مگر جلوتر رفته این
عمل شان برای خود شان وبال جان شده باعث شد
جبهه خیلی‌ها ناهنجار یرا بین مذهب و تعقل ایجاد بکند
که در نتیجه آن مذهب (مذهبی که در آن علم انسانی

آمیخته شده بود) باهزیمت روبرو شده اهل مذهب بانزولی در اروپا مواجه شدند که پس از آن هیچگاه صعود کرده نتوانستند و متأسفانه تر این بود که اروپا در بی دینی در پرتگاه بی دینی افتاد .

اهل مذهب تنها با الحاق و تحریف اکتفا نکرده بودند بلکه به آن همه معلومات جغرافیائی ، تاریخی و طبیعی که زبانزد مردم آن زمان بود یا شارحین و مفسرین کتب مقدس از آن یاد آوری کرده بودند ، لباس تقدس پوشانیده و به صبغهٔ مذهب در آوردند و آنرا شامل اصول تعلیمات مسیحی ساختند که عقیده داشتن برآن برای یک مسیحي ناگزیر و لازمی قرارداده شده بود . آنها پیرامون این موضوع کتابها نوشته بودند و در حالیکه در مورد آن هیچ کدام سند آسمانی در بین نبود آنرا جغرافیه مسیحی (Christian Geography) نام دادند و به شناختن آن چنان اصرار کردند که اعراض کننده ای از آن را تکفیر کرد .

تصادفاً آن عصر زمانی بود که کوه آتش فشان عقلیت و تعقل در اروپا انفجار کرده، زنجیرهای تقلید

یکسره از هم گسسته علماء و محققین عصر حاضر آنزمان در ارایه مفکوره‌های شان بی قید و بند بودند . آنها اصل مفکوره‌های را که در مورد جغرافیه ، تاریخ و طبیعیات در کتب مذهبی بنظر می خورد یکسره رد کردند و با خیلی‌ها جسارت و آزادی از آن انتقاد کرده از آوردن ایمان بر آن اعراض و خود داری کردند و ضمناً اکتشافات و تجارب علمی خویش را اعلام کردند که از آن هیاهوی محشر صغری در سازمانهای مذهبی بر پاشد ارباباں کلیسا (مانکان اقتدار و نیر و بودند) علیه آنها فتوی کفر داده برای دین مسیحی خون و مال و متاع آنها را مباح قراردادند و مصادره ما یملک آنها را اجازه دادند . محاکم (داد گاها) برای محاکمه آنها تشکیل گردیده‌تا بقول پوپ آن ملحدین و مرتدین را به کیفر اعمال شان برسانند که در شهرها ، منازل ، زیر خانه‌ها، جنگل‌ها، مغارات و زمینهای زراعتی منتشر شده اند . این عده محاکم (داد گاها) وظایف خویش را با خیلی‌ها فعالیت و آمادگی تام انجام دادند حتی در اثر مساعی این محاکم فردی در عالم مسیحی چنین باقی نماند که با عقیده خود

ساخته و خود بافته کلیسا اختلاف داشته باشد . این محاکم در سر تا سر قاره اروپا جاسوسان خود را پخش کردند و آنها عقائد مردم را دقیقانه تجسس کردند . بقول یک تن عالم عیسائی "نا ممکن است که شخصی عیسائی هم باشد و دربسترش بمیرد" قرار یک احصائیه تعداد مجازات شدگان این محاکم بالغ به سه صد هزار تن رسید که سی و دو هزار تن آن زنده به آتش کشیده شدند . در افرادیکه زنده حریق شده بودند برو نو (Bruno) عالم معروف علم هیأت و طبیعات نیز شامل است که جرم بزرگ او نزد کلیسا این بود که او علاوه برکرهٔ زمین‌قائل کره‌ها یا جهان‌های دیگر و وجود مسکونین در آنهابود . محکمه (داد گاه) بزرگ مرکزی در موردقتل این عالم چنین حکم کرد و اورا به حکمروایان دنیوی سپرده تاکید کرد تا او را چنان قتل کنند که بانرمی باشد و یک قطره خون او به زمین نه ریزد مقصد ازین حکم این بود که او را زنده به آتش بکشانند . همچنین گالیلو (Galilo) عالم معروف علوم طبیعی به علت آن اعدام شد که او نظریه داده بود که کرهٔ زمین گرد آفتاب می چرخد .

آخر الامر پیمانه صبر روشن فکران و عناصر مترقی لبریز گردید و آنها علیه مذهب و نمایندگان ارتجاع برسر پیکار شدند. آنها از تشدد و جمود این گروه مذهبی و همچنین از استبدادها و مظالم این محکمه احتساب چنان بیزاری جسته مشتعل شدندکه از همه عقائد، اخلاق و آداب اظهار تنفر کردند با آنکه این همه به این گروه مذهبی منسوب بود و با آن علاقه داشتند. در دل آنها درابتداء علیه مذهب مسیحی و بعد علیه‌هرمذهب جذبه عداوت و تنفر ایجاد شد و نبردیکه پیشتر بین پیشا هنگان علوم و عقیلت و نمایندگان مذهب مسیحی (مذهب در حقیقت سینت پال) در گرفته بود سپس به صبغه نبرد بین علم و دین درآمد. روشن فکران و پیشا هنگان عقیلت فیصله کرد که علم و مذهب ضد و مقابل یکدیگرند که هرگز باهم جمع شده نمیتوانند، و همچنان رقیب یکدیگرند که آشتی بین آن دو امکان پذیر نخواهد شد، لهذا برای وفاداری با علم و عقیلت لازمی است که از مذهب اعراض شود. او اینکه نزد آنها نام دین و مذهب گرفته می شد فوراً چهره‌های شوم و متوحش اربابان کلیسا در

جلو انظار آنها می آمدند ترمیم و مظالمیکه روا داشتند در مغز شان بلا فاصله خطور می کرد. چهره‌های آن عده علماء و محققین بی گناه که بدست اربابان کلیسا این جلادان بی عاطفه و بی رحم به وضع خیلی‌ها ناتوان و مظلومیت به مرگ انتهای بی رحمانه پر از تأسف در تعذیب و شکنجه‌ها قتل شده بودند در جلو چشم آنها مجسم می شدند . باشنیدن نام گروه مذهبی همان چهره‌های بدنما و متوحش پر از غضب و پیشانی‌های پر چین ، چشمان شرر افشان ، سینه‌های تنگ و مغزتهی از عقل و تفکر اربابان کلیسا در مغز آنان متصور و در نظر آنان مجسم می شدند . چنانچه آنها نفرت و وحشت از مذهب اصول زندگی خود دانستند و این نفرت و کراهت را به قشرهای آینده خود به میراث گذاشتند .

این روشن فکران و تجدد پسندان آنقدر صبر و سکون وآنقدر نیروی تعقل و اجتهاد و قابلیت مطالعه و غور و تعمق نداشتند که اصل دین را از مدعیان آن جدا کرده در بین آن دو فرق و امتیاز کرده بتوانند و بدانند که درین واقعات ناهنجار و ناسزا مسئولیت دین

تا چه حداست و مسئولیت اربابان کلیسا درین جمود ، استبداد و نمایندگی بخطا و نا درست آنها چه بوده است .
اگر شکل دیگری دارد پس در صورت دیگر عدم علاقه با دین از طرف آنها و آنرا سزاوار جزاء قراردادن تا چه حد آنها حق بجانب اند مگر اشتعال و عداوت علیه اهل مذهب و قضاوت عاجل درین زمینه به آنها فرصت غور و تعمق نداد و طوریکه بطور عموم در اوان احتجاج و بغاوت در دنیا مروج است آنها نیز گاهی رواداری و تفاهم با دین نه پسندیدند .

(ماخوذ از اثرات عروج و زوال مسلمانان در عالم بشریت تالیف مولانا ابو الحسن علی ندوی صفحات ۲۵۳ تا ۲۵۷) .

این بود آن روداد مختصریکه باعث شد دین و دنیا را از هم جدا سازد که اثرات تیره ناگوار و مصیبت بار آن در اروپا و با خیلی ها تأسف باید بگوئیم که آنرا تا اکنون همه بشریت مجبوراً بدوش می کشد و برداشت می کند .

این بود دینی که همه اروپا علیه آن بغاوت کرده بود

و بعد مردم همه روی زمین بمثابه طوطی‌ها و بوزینه‌ها بلا تفریق مذهب و ملت از اروپا تقلید کردند .

این بود دینی که علیه آن همه اروپا قیام کرده بود ، و دینی که اصول رهنمای آن در نخستین گام هدف نابسامانی‌ها شدند و سپس در خصائص ربانی مفکورهٔ آسمانی و شئون و ارزشهای آن و همچنین در اساسات آن باطل و خرافات آمیزه گردید و این بود بدترین صورت و عواقب ناهنجار و خطیر جعل و دسیسه بدعات .

این بودند پیشا هنگان مذهب که آنان زعامت غرب را بدست گرفته مرتکب چنین جرم شدند . جرمیکه علیه خود شان ، علیه مذهب و علیه همه بشریت نامراد رواداشتند . جرم بزرگ یعنی تفکیک دین از دنیا ، جائیکه علت شد کشمکش و تشنج را بین دین آمیزه شده باباطل و اهالیان جعلکار و تزویر کنندگان مذهب ایجاد گردد

خیلی‌ها شکر است مر خدا را که این همه رویداد تنها مختص است با اروپا حیثیت آن همه جانبه و عالمگیر نیست و آن متعلق و مربوط است با یک نوع ویژهٔ

دین ، که با حقیقت دین هیچگو نه ربطی ندارد وقوع پذیر شدن آن مختص با یک دوران خاص تاریخ است . بشریت میتواند از اثرات ناگوار روح فرسای آن نجات یابد ، اگر از پشت غبار ابرهای معرکه تاریخ، حقیقت را بچشم خود بنگرد و بر رسی کند .

اما نجات به وسیله عقلیت غرب هرگز میسرشده نمیتواند . این نجات هرگز از آن عقلیت میسر نیست که توأم با اثرات آویزش دین و دنیا ، تاریخ تلخ و توأم با ضربات شدید امواج متلاطم فکر ، ضمیر ، فنون و ادب ، سیاست و اقتصاد و همه شعبات زندگی بوده وبالآخره پس از استحکام بخشیدن و فرو بردن ریشه‌های خود در خاک اروپا باعث تفکیک منحوس و مذبوحانه دین و دنیا شده باشد .

انتهای دوران حکمروائی سفید پوستان

برتراند رسل فیلسوف معروف معاصر انگلیس نوشته است :

"دوران برتری و تفوق نژاد سفید به پایان رسیده است . زیرا زعامت و سیادت آن قانون طبیعت نبود که تا ابد ادامه می یافت ، معتقدام امکانات و فرصتهائیکه درین چهار قرن گذشته از جانب قدرت به نژاد سفید میسر شده بودند بار دیگر هرگز آنرا تصاحب نخواهد کرد . روسها تنها کسانی اند که شانس و امکانات گسترش و توسیع نفوذ و اثر خود را دارند . ملل آسیائی استعمار سرمایه داری را به نگاه نفرت می بینند مگر فراموش کرده اند که روسیه نیز اهداف استعماری بویژه ای دارد آنها روسیه را ازمایش نکرده اند . طوریکه ملل غرب از قرون متمادی زیر یوغ استعمار بلوک غرب زیست کرده ازان به ستوه آمده و نفرت می کنند . علت تنفر آنها از استعمار غرب آشکار است . باور دارم غرب شانس و امکانات گسترش نفوذ خود را در

ممالک آسیائی ندارد مگر متوقع ام هند روابط خود را با ممالک سرمایه دار غرب مستحکم خواهد کرد و ممالک اعراب ، مصر و پاکستان در آغوش کمونیسم خواهند رفت» .

این پیشگوئی برتراند رسل در سال ۱۳۲۹ ه ش مطابق سال ۱۹۵۰ میلادی بعمل آمده بود ، واقعات بعدی ثابت ساخت که چین کاملاً در آغوش کمونیزم درآمد . لکن ما را عقیده بران است که پیشگوئی فیلسوف مذکور ناشی از تجارب سطحی ، کوتاه نظری و عالل مادی بوده ، نمی توانیم آنرا بحیث پیشگوئی و نظر یک تن مفکر وسیع النظر تلقی بکنیم واو آزادی فکر او هر چند کسب شهرت هم کرده باشد ، زیرا موصوف در تعقل بخاصی محیط مخصوص خودش و اسیر تهذیب ویژه ای موروثی است هرگز نمیتواند خارج درها از محیط مادی فکر کرده اوضاع جهانرا با وسعت نظر از زاویه نقطه نگاه وسیعتری بررسی بکند ورای بدهد .

این مسئله که موصوف پیرامون آن ابراز نظر کرده نیازمند تعمق مزید است ، دوران تفوق نژاد سفید پوستان

بپایان رسیده درست است زیرا اهداف تهذیب و تمدن آنها همان بود که تامین شدند. چیز دیگری در دست نداشتند که آنرا به جهانیان عرضه می کرد. سرمایهٔ مفکوره ، اصول وارز شهائیکه داشتند خاتمه یافته بود. و دیگر برای بهتر ساختن زندگی بشری ارزشها وشئون قابل ملاحظه ایرا در دست نداشتند.

تمدن سفید پوستان دیری است که عقیم شده. پس از تمدن ماگناکارتای انگلستان ، اصول انقلاب فرانسه و "تجربه آزادی فردی امریکا" در آستان سقوط است.

این همه ارزشهای موقتی و محدود بودند که با یک دوران مخصوص ارتباط داشت و بحیث یک منبع جاری و سرمدی برای بهبود بشریت ثابت نشد.

همه ارزشهای این تمدن ازان اصل الاصول منقطع بودند که جز آن ، استقرار یک نظام اجتماعی امکان پذیر شده نمیتواند و آن اصل الاصول عبارت است از اعتقاد رابطه و علاقه با خداوند آفریدگار ، که دران مقام و رتبه انسان در کائنات و موجودیت او ، همچنین شرح و تفسیر کامل غایه و منتهای وجود بشر آشکارا است ، بهمین

علت است که ارزشهای موقت و محدود تمدن غرب در حقیقت دور و بی علاقه از خالق و آفریدگار کائنات است و آن همانند یک گیاه شیطانی است که ریشه های آن در عمق فطرت بشر فرونرفته از منبعی سرچشمه نمی گیرد که ازان طبیعت و فطرت انسان بمعرض وجود آمده است .

طوریکه مبادی تمدن غرب یا نژاد سفید از منبع سرمدی و ابدی اعطاء کرده پروردگار سرچشمه نگرفته روی همین اصل است که برپایه مخالف طبیعت و فطرت بشری قرار داشته نیاز مندیهای واقعی انسان را در نظر نگرفته آنرا بر آورده نمیتواند ، نیازمندیهای که انسان را به مفهوم اصلی و واقعی آن انسان میسازند . در تمدن نژاد سفید یا غربیهای این ارزشها نه تنها نادیده گرفته شده بلکه با خیلی ها تحقیر و خشونت زیر پا گذاشته و مسترد شده اند .

این همه اوضاع باعث شد تفکیک دین و دنیا را بمیان آرد و در این تمدن به پایه های مخالف دین گذاشته شدند یعنی برپایه های فکری شعوری و جذباتی . وآنوقت تمدن

براهی سوق داده شد ، راهی که منافی حقیقت انسانی ، نیازمندیهای حقیقی بشریت وشئون آن است و مخالف ارزشهای است که ازان حیات بشر باید سرفراز شود .

از آوانیکه انسان این تمدن را بخود گرفته از همان روز به بعد هدف بدبختی ها و شقا و تها شده میرود ، در حالیکه این تمدن جهت انجام خدمت بشر . ترقی ، تعالی و سعادت او بمعرض وجود آمده بود . و بدیهی است هنگامیکه "بشر" و "تمدن" دردوجبهه مخالف یکدیگرقرار گیرند پس از یک سلسله کشمکش ها وجدالها که میان آن دو انجام می یابد بعد از رنجها ، مرارت ها و تلخ کامیها ، خسارت‌ها و قربانیها بالاخره نتیجه ای حتمی بنفع بشریت است واوست که درین پیکار پیروز گشته حریف را ناتوان ونابود خواهد ساخت . زیرا اساس هر تمدن ، و فطرت انسان خیلی ها عمیق تر و پائیدار تر است از پایه های تمدن . نمیتواند هیچ یک از تمدن های موقت نقش خود را بر بشریت حک نماید .

هنگامیکه تمدن ملاک و معیار بقای فطرت بشری قرار داده شود پس آن زمان روسها ، انگلیسها ، امریکائی‌ها ،

فرانسویها و سایر سفید پوستان با یکدیگر همرکاب دیده میشوند بلکه روسها بعلت داشتن رژیم و نظام تحمیلی واجباری خود که جز با کمک وسائل پولیسی ، ترورستی اردو گاههای کار اجباری و تصفیه های جنایتکارانه و اعدامهای دسته جمعی قابل بقا نیست، از ملیت‌های دیگر سفید پوستان دنبال تر و عقب تر افتاده اند.

مکتب مارکسیسم را که از نظر مفکوره وایدیولوژی ملاحظه میکنیم آشکار است که پیشاهنگان این مکتب بهیچ وجه از حقیقت زمان و مکان آگاهی ندارند بلکه آنها از روان انسانی ، تاریخ بشر و مزاج و فطرت او کاملاً نا واقف و نا آشنا اند . فلسفه آنها پیوسته و همواره گرد همین یک محور تخیلی می چرخد که کلیه تپ و تلاشهای انسان ناشی از گرسنگی و کوشش او تنها در راه خوراک بوده و محرک بزرگ افکار و اعمال انسان یک لقمه نان است . به عقیده کمونیسم (که عبارت است از مارکسیسم لینینیسم و استالنیسم و فلسفه مارکس اساس تشکیلات کشور های کمونستی است) همه انقلابات تاریخ تنها ناشی از ایجاد دیگر گونی در ابزار تولیدی اند . چنانچه این طرز

تفکر همه امتیازات و خصائص انسان رادر پرتگاه عدم و نابودی قرار داده امتیاز اتیکه تاریخ بشر را از تاریخ حیوانات جدا می کند. این طرز فکر همه آن اعمال وظائف و رسالت انسان را که روی آن مراحل مختلف ارتقای تاریخی که یگانه عامل مثبت او در جهان و تطورات تاریخ اوست نادیده گرفته و آنرا بی وزن و بی اهمیت قلمی می کند.

این طرز تفکر جاهلانه مستقبل انسان را از تجارب بیش بهاي ماضی یکسره بی بهره ساخته است و به عقیده مارکسیستها و کمونیستها، انسانان در نتیجه آویزش طبقاتی خود بخود به فرشتگان نیک سیرت تبدیل خواهند شد، آنها وجائب و وظائف خویش را خود بخود ایفا خواهند کرد و از دست آوردهای زحمتکشیهای خود که تا آخرین قدرت خود کار می کنند ولی فقط بمیزان احتیاج خود ها پاداش خواهند گرفت، دران جامعه حکومتی وجود نخواهد داشت ومردم بدون آنکه کسی و یا عقیده ایکه به آنان مژده بهشت بدهد و یا آنانرا از عذاب دوزخ بر حذر داشته کنترول و مراقبت کند بخود بخود آنقدر

خیرخواه خواهند بود .

همه میدانند این نوید های فریبنده در مورد فکر و عمل انسانی جز توقع تشنه به نمای سراب بیش نیست . بالخصوص آنگاه که می اندیشیم این همه دگرگونیها بارز بین بردن عناصر سرمایه دار و استقرار حاکمیت کارگران یا پرولتاریا بصورت اتومات و خود بخودی بمعرض وجو می آیند .

"آنگاه که این تخیل مارکسیسم پیرامون مستقبل کاملاً مبنی بر واهیات و سخنان بیهوده می نماید پس میدانیم که تخیل تاریخی و تصور ماضی آن نیز "جهالت علمی" است و دران نیز ماهیت نفس انسانی ، مزاج و تاریخ آن یکسره نادیده گرفته شده است ."

تا جائیکه پایه های مکتب مارکس برهمچو اساس خرافی و جاهلانه قرار دارد پس نا گفته پیداست که روی آن هیچیک نظام قابل زندگی برای بشریت مستقر شده نمیتواند و شکی نیست که این تشکیلات نیز مانند طرز فکر و ایدیولوژی آفریننده و الهام بخش آن از فطرت انسانی

خیلی ها بعید بوده بکار انسان نخواهد آمد . مگر اینکه مارکسیسم دارای آنچنان و آنقدر گمراهی بوده باشد به اندازه ایکه تمایل آن به اغماض و چشم پوشی از داعیه ها و اندیشه های فطرت بشری است. اغماض از اندیشه هائیکه با مفکوره و مکتب فکر آن برخورد می کنند و متصادم اند ، و بهمین علت مارکسیسم در ساحه عمل زندگی مجبور به ترک ایدیولوژی و مفکوره های خود شده است ، مفکوره ایکه انرا درجه تقدس داده بود و در ارایه عذر و صدد جواز گفت که مارکسیسم یک مکتب قابل تغیر است و هم مدعی شد که اصول حتمی زندگی را هیچک مکتب آنچنان در خور اعتنا نشمرده است که مارکسیسم می شمارد .

اندیشه ها و داعیه‌های فطرت بشری بر اصل های فهم مارکسیسم خط بطلان کشیده و آنرا بالعیان پائمال ولگد مال کرده اند ، اکنون تنها دو چیز باقی مانده که نظام کمونیسم و مارکسیسم به پایه های آن قرار دارد یکی آن هم عبارت است از ''حکومت'' و دومی آن است اداره و سازمان دیکتاتوری پولیسی که تحت آن یک نظم

بی حس اجتماعی قرار دارد . یعنی همان چیزیکه از زمان امپراطوری مستبدانه "تزارها" مردم روسیه سالها با آن آشنا بوده و آفت جان شان است .

حکومت ، طبق مفکوره مارکسیسم باید روز به روز ضعیف تر و زوال پذیر باشد اما همه میدانند که حکومت، در نظامها و رژیمهای کمونیستی همه روزه وسیعتر ونیرومند شده میرود و هر چیز ملت را آزادانه و بی رحمانه از حلقوم خود فرو می برد . بنا بر نظریه مارکس ، باید تا اکنون که بیش از نیم قرن از انقلاب شوروی می‌گذرد اثری از حکومت در روسیه و سایر کشور های کمونیستی باقی نمانده باشد در حالیکه به همه آشکار است حکومتهای کمونیستی روز بروز بر قدرت و استیلای خویش افزوده و همه‌ی نیرو های حزب و ملت را در راه منافع خویش بکار می برد . این است تضاد شگفت انگیزیکه مارکسیسم استقرار یک نظم اجتماعی بدون حکومت را هدف نهائی خویش قرار میدهد مگر منتج به تشکیل یک حکومت مستبد و نیرومند تراز حزب که تحت آن هیچ وجود فرد ، حزب و فطرت بشری باقی نمانده است .

مارکسیسم بحیث یک مکتب فکر جز "جهالت بی نظیر" بیش نیست ، تا جائیکه بارژیم و نظام دیکتا توری آن ارتباط دارد به وسیله جورو استبداد پولیس بر مردم حکومت می کند. همان رژیمی که مردم روسیه با آن سابقه ممتدد دارند و آن همان رژیم مستبدانه و پراز وحشت دوران "تزاری" است .

این رژیم هر چند ممکن است تا چندی مورد پسند و پذیرش اقوام عقب افتاده و مجبور و ناتوان واقع شود مگر انسانهائیکه وجود انسانی خود را درک کرده ، اند کی شعور و احساس انسانیت داشته باشند آنرا تادیری هرگز تحمل کرده نمی توانند . حتی اقوامیکه هم اکنون زیر اسیا سنگ این رژیم مستبد قرار دارند و کوبیده میشوند با فطرت آنها نیز متصادم و شدیداً برخورد کننده است با آنکه این اقوام مظلوم پیشتر از رژیم مارکسیستی نیز تا عرصه ممتد زیر سلطه قیصریت ظالمانه ای قرار داشتند که در سایهٔ تورریستی پولیس حکومت می کرد . باوجود ترور وارعاب شدیدیکه امروز دران کشور حکمفرماست ، بی شک زمانی ممتد ، این سیستم غیر انسانی را تحمل

نخواهند کرد و عاقبت مشت گره کردهٔ آنان برفرق زمامدار نشان وارد خواهند کرد .

آنروز ، دیگر این حصار پولادین ایکه پیرامون ملت کشیده شده است در برابر طغیان خواسته فطری تاب مقاومت نخواهد داشت .

قدرت و تسلط غیر عادلانه حزب کمونیست برهمه نیروی ما کشور (باناچیزی نسبی افراد آن) احتکار و انحصار مواد ارتزاقی ، کشانیدن قشر جوان بوسیله سازمانهای ویژه ای اطفال و جوانان بداخل حزب . . . در اختیار گرفتن همه وسائل دانش و پرورش از قبیل مدارس دانشگاهها ، مطبوعات ، رادیو تلویزیونها ، و بکار انداختن آنها در راه اهداف و خواسته های حزبی .

انتخاب دانش آموزان و آموزگاران مدارس و دانشگاهها از افراد مؤمن بمرامنامه حزب .

اجرای عمل ضد انسانی "تصفیه" یعنی قتل و اعدام دسته جمعی نسبت کسانیکه مورد اتهام مخالفت با حزب واقع شوند .

. . . . . اینگونه پیشگیرها و دهها نمونه نظیر آن ،

هرگز نخواهد توانست در برابر فطرت انسانی مقاومت کند و تشکیلات کمونیستی را از برخورد با ناموس طبیعت و یا بعبارت صریحتر از طغیان امواج متلاطم خشم مردم و فطرت انسانی مصئون و مأمون نگهدارد . چه فطرت بشر نمی تواند این وضع غیر فطری و این نظام مخالف طبیعت را تا مدت دراز تری تحمل و برداشت کند .

بزرگترین نشانه سستی ناکامی و اضمحلال یک رژیم آنست که جز در سایه ترور نتواند بر مردم حکومت کند .

بهمین علت است که میگوئیم پیشگوئی برتراندرسل تنها مبنی بر کوتاه نظری ، علل و اسباب مادی و تجارب کاملاً سطحی بوده است . او نمیتواند از محیط محدود طرز تفکر مادی خویش بدر شود زیرا او خودش به همه حال در اسارت تمدن مادی قرار دارد .

این مسئله یی است خیلی ها جامع و عمیق . این است مسئله تمدنی که دور از نظم زندگی اعطا کرده ای خداوند و بی علاقه ازان است .

این مسئله ناشی ازان نظامهای اجتماعی ، طرز تفکرها ومذهب خود ساخته و خود بافته که از منبع صحیح و نیکو

(یعنی ذات خداوندی) سرچشمه نمی گیرد ، و ازهمین علت است که این مذاهب ساختگی تعبیر و تفسیر صحیح ، نیکو و درستی را پیرامون حقیقت و ماهیت کائنات ربط و علاقه آن با افریدگارش ، رتبه و مقام انسان و ماهیت آن در کائنات و غایه و هدف وجود بشری و منتهای آن و همچنین درباره بدست آوردن وسایل برای نیل به این هدف برای انسان فراهم نکرده اند .

تفکیک دین و دنیا چیزی است که همه نظام مروجه جهان سفید پوستان یا نژاد سفید بر پایه آن قرار داشته همه آنها درین ساحه همانندانـد و پیرامون آن روسها ، امریکائیها ، انگلیسها ، فرانسویها ، سویدنیها ، سیویسیها و پیروان آنها در شرق و غرب همه و همه دارای یک نوع طرز تفکر و نقطه نگاه اند .

در همه نظامهای مروجه جهان سفید پوستان متذکره ازین لحاظ فرق محسوس نیست که مبداء و سرچشمه همه آنها ایجاد بنده یا تخلیق و تولید انسان است و شگفت انگیز نیست که درهای عبادتگاهها به روی مردم در امریکای سرمایه دار باز هستند یا در روسیه کمونیست

مسدود اند یا در سویدن کمونیست و اشتراکی تضمین کفر و الحاد طور علانیه بعمل آمده عبادتگاهها درخور اعتنانبوده اند ، این گونه قیود ظاهری و رسمی را مورد بحث نباید شناخت ، اواینکه منبع و مبداء نظامهای اجتماعی و مکاتب فکر این کشور ها آن ایدیولوژی اعتقادی نباشد. که تعبیر و تفسیر درست و صحیح ماهیت کائنات ، ربط و علاقه آن با افریدگارش ماهیت وجود انسان و رتبه و مقام او در کائنات و غایه و هدف هستی انسان و وسائل تکامل و انتهای آنرا عرضه میکند . اینها اند آن عناصر اساسی که میتواند پایه های نظام اجتماعی و بر نامه زندگی بران استوار باشد و اسالیب فکر سالم مثبت و صحیح ناشی ازین عناصر اساسی اند که با فطرت بشری علاقه و ارتباط مستحکمی دارند آنچه همه نیازمندیهای واقعی انسان را برآورده میسازند .

اصل موضوع ازین قرار نیست که برتراند رسل انگلیس در چار چوبه محدود فکری خود پیرامون آن می اندیشد ، طرز تفکر او هرگز از همه آن مفکرین غرب مختلف نیست که در محیط ویژه ی خود شان پابند و اسیر

آن تمدن خاص خویش و تاریخ هلاکت خیز شان بوده اند که عبارت است از استبداد وجور و ظلم کلیسا ، آنها از تفکیک دین و دنیا تأثر و الهام میگیرند که در دوران تجارب تلخ و مرارت پنج قرن بوقوع پیوسته بود .

سپس چیست ؟ سپس یک خلاء . خلاییکه مسلط بر روحیه تمدن غرب بوده و همه مذاهب نظامهای آنرا احتوا میکند . خلاییکه دران نفس انسان می بر آید و دران همه ارزشها و شئون انسان و خصایص او می کاهند در حالیکه راش اشیای بی جان انبار می شود ارزش و بهای آن می افزاید و در برابر آن انسان ذی روح هیچ قدر و منزلتی ندارد . این خلائی است که تکامل و نشو و نمای انسان دران مخدوش بوده بلکه بیم آن میرود که حیات بشر با تولیدات مادی ، فتوحات و پیروزیهای علمی و پیشرفت صنعتی هدف اضمحلال و انحطاط میشود. بهمین علت است ، که انسان هنگام استقرار نظام تمدن موجوده اش فطرت خود را و نیازمندیهای واقعی خود را مد نظر نگرفته بلکه آنرا بدست فراموشی و بی اعتنائی می سپارد .

جلوه های کاذب و زرق برق ظاهری تمدن مادی ،

نباید چشم ما را چنان خیره کند وتیره روزی و سیاه بختی بشریت را در ظلمات آن از نظر ما دور بدارد . وموشکهای قاره پیما و قمر های مصنوعی پرتاب شده در فضا ما را سرگرم خود ساخته ، از پرتگاه و درهٔ هولناک ذلت که انسانیت دران سقوط کرده غافل دارند .

انسان موجود گرا میتر و مالک فضیلت و شرف در جهان است اوست . که هسته مرکزی این عالم و حاکم بر مقدرات آن است و اوست که همه ی موجودات جهان در خدمت اوو برای اویند (و یا باید چنین باشد)

این انسانیت است که مناط و ملاک کرامت و تفوق انسان است باید مقیاس ارتقا و تنزل او قرار گیرد و پیشرفت و عقب ماندگی او را نشان دهد وملاک آن است که در تمدن و تهذیبیکه او زیست می کند با فطرت او چقدر هماهنگی دارد و یا چقدر با آن متصادم است و این است مقیاس سعادت و خوشبختی روان او .

در تمدن حاضر هنگامیکه ما انسان را بررسی و پیرامون او تحقیق کردیم ازان برمی آید که :

انسان با اوصاف انسانیت اش منحط شده و رو به

انحطاط است .

او در مفکوره[۱] هایش ، طرز تفکر و اخلاق رو به سقوط و تنزل است .

انسان ، تابع و بنده ماشینسم و ابزار شده است ؛

وی در روابط جنسی ذلیل تروپست تر از حیوانات وبهایم شده .

وی وظایف و رسالتهای واقعی خود را قطعاً بی سود و بیکار شمرده آنرا عقب گذاشته است .

انسان هدف شقاوتها و تیره بختی ها و حیرت زده شده مبتلای بیماریهای عصبیت و نفسانیت ازان جمله ، خودسری ها بی تفاوتیها ، بیماریهای روانی ، جنون ، متمایل به جنایتکاریها تبه کاریها و جرایم گوناگون شده است .

می بینیم که انسان از خود و از محیط خود بیم و وحشتیکه این تمدن و نظامهای مختلف اجتماعی ، سیاسی ، اخلاقی و فکری در پیرامون او بوجود آورده ، فراری و گریزان است . وی همچنین سرگردان ، آواره شده رنج و اندوه خود را با چیز های تسکین میدهد که کوبنده

و از بین برنده روان ، جسم و اعصابش است ، از انجمله مواد مخدره ، مشروبات الکلی یا با افکار مایوس کننده و نومید کننده ،و مذاهب و مکاتب درس دهنده هلاکتش پناه می برد .

وی بالاخره کارش بجای میرسد که (بنا به خبرهای رسیده از اروپا) فرزندان خود را برای خرید یک یخچال ما شین لباس‌شوئی و حمام‌برق همچو کالائی بمعرض فروش عرضه می کند ؛ یا جگر گوشهٔ خود را زنده بگورمی کند (گولیهای سقوط جنین و کنترول اولاد میخورد) .

ما به چشم خودمی‌بینیم که انسان و انسانیت در ورطه این اوضاع زشت و پر شقاوت قرار دارد و علوم اندیشه‌هائی روانی انسان را کاملاً نادیده گرفته تسهیلاتی را که برای تمدن مادی و زندگی مادی فراهم کرده یکی ازانهام درمان این انحطاط را نخواهد توانست و سپس جلو این تبه‌کاریها را گرفته نمیتواند که آفت جان بشریت و باعث تعذیب آن شده بر آن مسلط است . هیچیک پیشرفت علمی مداوای آن شده نتوانست که انسان (با پیشرفت

و انکشاف علوم) نیازمند نظامی است که بصورت اساسی منزه و مبرا ازین عیوب باشد . عیوبیکه در زیست انسانی امکانات و موجبات فساد و تبهکاری را فراهم میکنند و سبب شده انسانرا از ثمر علم و عرفان و ترقی تمدن محروم میسازد . انسان نیاز به نظم زندگی یی دارد که برای او مطابق مشیت باری تعالی در راه حصول و تاءمین هدف هستی اش با او کمک و معاونت کند ووی در پرتو آن نظام زندگی علم ، عقل و تجارب خود را چنان روی کار آرد که با نیازمندیهای واقعی و مقتضآت فطری و سرشت انسانی او هماهنگ و موافق باشد .

در همچو اوضاع ما درین گفتنی خویش حق بجانب ایم ، بگوئیم که دوران صعود سفید پوستان یا نژاد سفید بپایان رسیده است بدون در نظر داشت اینکه آنها روسی ، امریکائی ، انگلیس ، فرانسوی ، سویسی یا سیویدنی بوده باشند دوران ارتقائی و عروج آن خاتمه یافته است . چه این جدائی شوم و بیگانگی و بیعلاقگی از دین که در اساس همه ی تشکیلات ، مذاهب ، رژیمها و سیستمهای زندگی غرب وجود داشته نژاد سفید و تمدن غرب را به کنار

پرتگاه سقوط کشانیده است .

سیستمهای زندگی و تشکیلات جهانی می باید همگی بر اساس یک مفکوره اعتقادی صحیح از حیث یک ضرورت مبرم اساسی بوجود آمده باشند که سیستم موجوده زندگی انسانی وابسته و منوط به آن است ، تفسیر و تعبیر صحیح کائنات یا سیستمهای و تشکیلات جهانی ، رتبه و مقام انسان و هدف وجود بشر و منتهای آن لاجرم و ناگزیر است ، تفسیر و تعبیر مفکوره وعقیده ایکه مطابق با حقیقت باشد ، مشروط برینکه حقیقت چنان باشد طوریکه هست نه آنچنان که مردم آنرا از ورای عینک های عقل کوتاه بین ، خواهشات نفسانی وجذبات تغیر پذیر شان به آن می نگرند .

و این ضرورت مبرم زندگی در نیازمندیهای واقعی حیات بشر دارای خیلی ها اهمیت است که در تمدن نژاد سفید در خور اعتنا واقع نشده ، و نه تنها درخور اعتنا نشده بلکه مورد عناد و خصومت این تمدن و همه ی آن تشکیلات یا نظامهای مروجه در شرق و غرب گردیده یکسان و همانند علیه آن به پیکار برآمده اند .

انسان از بدو آفرینش او انسان است ، او نیازمند عقیده یی است که آباد گر دل و اصلاح کننده ی نفس او باشد ، عقیده یی که منبع و سرچشمه الهام بخش نظریات و مفکوره های او بوده تعبیر و تفسیر حقیقت زندگی اش و کائنات جهان که دران زیست می کند به او عرضه کند و باو بشناساند و چگونگی ارتباط او وهمه کائنات جهان را با آفریدگار بزرگش مشخص سازد که ربط و علاقه او وهمه جهان با آفریدگار و پروردگارش چگونه است . همچنین این عقیده آن اهداف والا و ارفع را به انسان مبرهن سازد که از منافع مادی شخص او و نژادش خیلی ها بلند و بالا تراز وجود حاضر و زندگی محسوس او بوده انـد.

باید میان او و با مبدء عالی جهان که حکمفرمای وجود اوست ، پیوند مستحکمی برقرار سازد و در دلش خوف و رجاء هر دو را ایجاد کند تا انسان با آفریدگار و پروردگارش عشق آمیخته باتقوی و خضوع داشته بکوشد جویای رضاء و برحذر از خشم و غضب او باشد . در امور نیکو امیدوار کمک او ودر نیکوهیده از حاضر شدن

به پیشگاه او بیم شرمساری داشته باشد ، چشم امید به همه آن پاداش عادلانه او داشته معتقد باشد که همه آن محرومیتها و خسارتها را که در پیکار علیه بدیها و شرور می بردارد جبران خواهد کرد ، همه زندگی خود را با او وابسته بسازد و وابسته بداند ، اندیشه ها و برنامه های زندگی خود را بروفق رهنمونی او تنظیم کند و آنچنان جویای رهنمونی های او باشد که در روشهای عبادت خالصانه باو از او می آموزد ، و بهمین ترتیب وحدت فطری حیات بشری خود را چنان تنظیم و تشکیل کند که در گوشه های مختلف آن گنجایشی از نزاع و برخورد نباشد .

بیشک که بسا اوقات نیازمندیهای جسمی یاغرایز مادی و حیوانی یی که توجه انسانرا بسوی خود جلب می کنند مگر توجه باید داشت که این نیازمندیها همه زندگی انسان را احتوانمی کنند و اشباع آنرا تسکین همه ما یحتاج انسانی گفته نمی شود . اواینکه یکی ازین نیازمندیها و خواهشهای جسمانی انسان بر آورده شد ، بلا فاصله یکی دیگری سرمی زند و همان دیگری به صرف غذا ، نوشیدن شراب و پوشیدن لباس تکافو نمیکند . چه این احتیاج

نوعیت دیگری دارد ، خواهش زود گذرنیست که باتامین نان، لباس و مسکن براورده شود . یعنی تمنای است از ایمان ، نیروی بالاتر و با عظمت از نفس خود انسان و ماوراء از عالم ادراک ، ایمان بر زندگی وسیع تر ازین حیات موقت دنیوی ، تمنای هماهنگی وجدان و جسم انسان ، سیستم منظم تزکیه قلب و نظم همه زندگی ، هماهنگی بین عمل و کردار شخصی و سیستم حرکت کلی جهان با مسیر طبیعی او .

خلاصه اینکه نیازمندی به یک معبود یگانه و بی‌همتا و یکتا ، که برنامه قلب و روان و نظم اجتماع از و الهام بگیرد و بپاه‌ورزد .

هیچیک از سیستمهای زندگی ، تا هنگامیکه این نیازمندیهای مختلف و خواسته های گوناگون را تضمین و تامین نکنند ، نمیتواند زندگی بشر را با سعادت و خوش بختی همکنار سازد و این است آن و صفی که تمدن نژاد سفید ازان عاری و بیگانه است و بدین جهت است که دوران صعود و عروج و اقتدار آن بپایان رسیده و خاتمه یافته است .

صداهای زنگ خطر

اکنون در اعتراف همین خطر که عواقب و انجام بشریت زیر سایه شوم تمدن مادی سفید پوستان ، (نژاد سفید) این محرومان و بی بهره‌گان از حلاوت ایمان خیلی‌ها وحشتناک و خطیر است ، از هرگوشه و کنار صداهای گونا گونی بلند می شوند . بسا اوقات باشنیدن این صداها بیم آن میرود که همه بشریت در پرتگاه ذلت و خواری و سیاه روزی پرتاب خواهد شد وگاهی خطر آنکه بشریت در آغوش مار کسیسم خواهد رفت . و بهمین ترتیب ، جهت رهائی بشر و نگهداری آن از آن وضع ناهنجار و وحشتناک تجاویز گونا گونی وجود دارند . اما آن همه تپ‌وتلاشها و مساعی درجه ناکامی دارند زیرا نمی کوشند مسئله را بصورت اساسی حل‌کنند و نه به عمق ریشه‌های گسترده این مسئله به دنبال آن میروند . از آن صداهای زنگ خطر و ازین تجاویز مصؤنیت و رهائی آشکار میگردد که تعقل و ارزیابی غرب چقدر کوتاه بین و بی بهره از دید و پی‌بردن به اصل مسئله و علل آن است . می بینیم که این آشفته سران در قفس (ساینس)

یعنی علم و محسوسات پابزنجیراند ، هنگامیکه بخواهند ازین قفس بدر شوند باهمه تپ و تلاشهای نهائی خود جهش آنها در داخل همین قفس و تاجائی استکه رشته ناگسستنی محسوسات به انان اجازه میدهد . و از دید وراء آن معذوراند .

در همچو اوضاع پیشاهنگان نظام زندگی اسلامی یسا مسئولیت سنگینی بدوش دارند که ما این قفس علم محسوسات (Science and what Exist at Present) را در هم شکسته بشریت را طور واقعی ازان وارها نیم که موجودیت بشر دران با خطر متوحشی روبرو است ، و اوضاع را آزادانه ارزیابی و بررسی کرده برای حل آن مشکل برنامه جامع ارایه کنیم ، مشکلی که بشریت امروزی با آن مواجه است . و این برنامه را مدنظر داشته جهت حل این مسئله بشری گام برداریم .

نمی خواهیم از موضوع خود دوری جوئیم. ما اینک تنها دو نمونه را از ینگونه صدهای بیم و خطر عرضه میکنیم وضمناً راه حل‌ها را که زائیده ی کوتاه نظری و بی خبری یا لا علمی اند بازگو میکنیم .

یکی ازین دو نمونه از دانشمند قرن حاضر دکتور الکسیس کارل و دیگر آن هم از شخصیت برجسته سیاسی آقای دالس وزیر خارجه سابق امریکا است .

در اثر دکتور الکسیس کتابی بنام (Man the Unknown) که ترجمه عربی آن بنام (الا نسان ذالك المجهول) اشاعت یافته است گواهی ازین امر کاملاً بنظر می رسد که تمدن مادی عصر حاضر خصایص مهم انسانی را از بین برداشته است . دکتور موصوف درکتاب خود ازین خطرها که ناشی از مخالفت باسیتم یا قوانین طبیعت بوده ، بشریت را تهدید میکنند آگاهی داده است .

وی مینویسد : علوم (ساینس) از حقیقت شناسائی و ماهیت انسان حتی از حقایق آفرینش وسیع کاملاً ناخبر بوده باآن آشنائی ندارد .

ما چند اقتباسات این کتاب را طور آتی تقدیم می داریم :

"سبب تالیف این کتاب همین است که معلومات صحیح و درست علمی را پیرامون انسانان عصر حاضر خود بدسترس همگان بگذارم . کوتاهی های

تمدن غرب را ما اکنون احساس کرده ایم . اکثریت بزرگ انسانان آرزومند روگردانی و به پشت انداختن تمدن جدید و افکار و نظریات جامعه آنند. این کتاب را برای این اکثریت انسانان نوشته ام . همچنین برای آنانی نوشته ام که آنها نه تنها نیازمندی دیگر گونیهای عقلی ، سیاسی و اجتماعی را احساس میکنند بلکه آرزومند اند تمدن صنعتی را یکسره عوض کرده جهت فلاح و ارتقای بشر مفکوره و تصور نوینی را ایجاد بکنند».

(مقدمه کتاب صفحه ۱۱ ـ ۱۲)

«تمدن حاضر اکنون مراحل خیلی‌ها دشوار خود را طی میکند . این تمدن بامزاج انسان هیچگونه سازگاری ندارد ، چه ، فطرت واقعی بشر دران نادیده گرفته شده است . این تمدن اکتشافات علمی (ساینسی) را روی خواسته‌های انسانی و توهمات ، نظریات و رجحانات جبلی بشری تنظیم و ترتیب کرده است . با آنکه تمدن مذکور ثمر مساعی خود ما است و با ما سازگاری ندارد» . (صفحه ۳۸)

"در تنظیم و تشکیل زندگی صنعتی این امر بکلی نادیده گرفته شده که اثرات کارخانه‌ها بر جسم و عقل انسان از چه قراراند. صنعت جدید روی این اصل تنظیم شده است که با هزینه اندک، پیمانه محصولات و تولیدات هر چه بیشتر باشد تا آنکه فرد یا گروه بتواند تا پیمانه نهائی ثروت بیشتری را کمائی کند. بدبختانه، انسان که رکن مهم استفاده کننده از ابزار تولیداست بدون در نظر داشت فطرت و طبیعت او وسعت بیشتر و فوق العاده بماشین داده شده و اصل زندگی مصنوعی یکه ایجاد کارخانه‌ها تعین کرده اثرات آنرا بر افراد و فرزندان آن قطعاً در خود اعتنا ندانسته است".

(صفحه ٤٠)

"در تنظیم امور و ارزیابی آن مقیاس و مناط، بهبود و رستگاری بشر می باید دانست اما در دوران امروزی. بشر خود را در جهان اجنبی می یابد. وی اعمار انسانیت را مطابق به خواست و اراده اش نمیتوان کرد زیرا او با فطرت و خلقت

خود آشنائی و معرفت ندارد. گذشته ازان پیشرفت علوم جمادات از علوم حیات یک حادثه بزرگ دیگریست که انسان با آن روبرو شدنی است. عقل و دانش کوتاه اندیش ما و محیط اجتماعی مولود ایجادات دوران امروزی هرگز برای ما مناسب نیست. ما یک ملت بدشانس و تیره بختیم که از امحاط اخلاقی و فکری انحطاط پذیر میباشیم. در حالی یکه تمدن صنعتی خیلی‌ها پیشرفته است با ضعف و اضمحلال مبتلا شده اند و با خیلی‌ها سرعت شتابنده در آغوش بربریت و درندگی میروند، و حتی احساس آنرا نیز نمی کنند، علوم و فنون تا قصیکه‌گرد آنها یک محیط معادانه و پراز خصومت ایجاد کرده است. برای مصئون بودن و ایمن بودن از خسارت آن و سایلی نداشته کاملاً بی دفاع زندگی می کنند.

حقیقت امر آنست که تمدن امروزی ما، همانند تمدنهای گذشته شرائط و محیطی را ایجاد کرده است که زیست انسان دران، دشوار وغیر ممکن می نماید.

این شرائط و محیط معلول علتی است که انسان را به آن رسائی نیست. با مسائل و اضطرابیکه ساکنین شهرهای بزرگ در زمان امروزی مواجه اند آن همه مولود نظامها و سیستم ناقص سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است". (صفحه ٤٤)

"ما از افزایش اختراعات و ایجادهای تخنیکی هرگز بهره بی برداشته نتوانستم. ازین رو مناسب است که به اکتشافات طبیعیات فلکیات و شیمی نیز اهمیتی نداده باشیم. محقق است که تنها ساینس برای ما موجبات دشواریها فراهم نکرده مگر هنگامیکه انعکاس روشنی خیره‌کننده آن بصیرت ما را می برد و افکار و نظریات ما از زیبائی حسن و جمال شیئی بی جان متاثر میشوند پس آنزمان خطرناک و مضر واقع میشود .. پس بشریت باید ملتفت به خود شده معرفت خود را فراگیرد و توجه خود را با عللی مبذول سازد که موجبات و امکانات و رشکستگی فکری و افلاس او را فراهم میسازند. افزایش و سائل راحت تجمل، زیبائی و تلون تمدن در

حالیکه امکانات، استفاده ازان فراهم نمیکنند چه بکار است . این روش و طرز عمل مناسب و موزون نیست که ما طرز زندگی ایرابیاموزیم که امکانات و شرائط انحطاط و پستی اخلاق و مرگ جذبات ما را فراهم میکند" . (صفحه ٦۰)

"اثرات موروثی و محیط هر دو سیرت انسانی را تشکیل می کنند . و غلبه رجحانات زمان استقامت زاویه‌های فکری را تعین می کند . ما در صفحات گذشته این حقائق را با اندک تفصیل بیان کرده ایم که تمدن امروزی برعادات زندگی انسانی و طرز و روشهای بشر چه نوع اثرات مرتب کرده است. این حقیقت واضح اکنون بجلو چشم قراردارد که محیط اجتماعی ایرا که تکنالوژی امروزی برای ما فراهم کرده است با ما قطعاً سازگاری ندارد ، و اینکه محیط موجب ضعف و اضمحلال بشریت میشود ، تنها ساینس و تکنالوژی مسئول همین وضع اندوهگین نباید قرارداد . ما نیز دران مسئولیت داریم ، بعلت آنکه زما فرق بین ممنوع

و مباح را ترک کرده ایم ؛ سیتم و قوانین طبیعی را شکستیم و به علت ارتکاب همین جرم باید جزای لازمی بینیم . معتقدات و اخلاق صنعتی سایٔنس را حقایق زیست شناسی (بیولوژی) کاملاً لکدمال کرده است . زمانیکه حیات بشر به عبور از راه ممنوعه بکوشد مواجه با یکنوع مشکلات روبرو میشود و رو به اضمحلال و نا بسامانی می نهد .

علوم جمادات ما را از لحاظ فکری و عملی به جهانی کشانیده که جهان ما نیست ، ما ثمرات تلخ و پرمرارت این علوم را کور کورانه بدامن خود انداخته ایم و از چشیدن آن تنگ نظری و تعصب در انسان ایجاد شده است ، استعدادهای فکری آن ضعیف و ناتوان شده و از لحاظ اخلاق عاری از اخلاق شده است . اکنون توان آنرا ندارد که بصورت موثر بنگامهای ایجاد کرده خود را اداره بکند". (صفحه ۳۲۲)

"آخر از مفکوره مادی زندگی که سه قرن گذشته بردل و دماغ استیلا یافته است چه سان نجات یافته

میتواند ؟ اگر تمدن ساینس این راه خود را که
از هنگام احیای مجدد خود آنرا می پیماید ترک
کند و به حقایق زندگی ملتفت شود پس آنزمان
بلا فاصله نتایج شگفتی خواهد داد ، برتری جمادات
خاتمه خواهد یافت ، نیروهای فکر و تعقل انسان
آن مقامی را احراز خواهند کرد که امروز در
فعالیتهای دنیوی باو میسر است . آنزمان انسان
اخلاق ، ادب ، عاطفه و مذهب را با آنچنان ذوق
و شعف مورد مطالعه قرار میدهد باذوق و شعفیکه
امروز علم ریاضی ، طبیعیات و شیمی را مطالعه
می کند . روشهای جدید آموزش احمقانه بنظر
خواهند رسید و دانشگاهها ومدارس ناگزیر برنامه‌های
آموزشی خود را تغیر خواهند داد .

سپس از حکماء و متخصصین بهداشت پرسیده
خواهد شد که آخر روی کدام علت شما به تداوی
بیماریهای جسمی آنقدر بذل توجه میکنید مگر به
امراض روانی و اضطرابات عصبی توجه شائسته ای
ندارید؟ بیماریکه مبتلای مرض ساری باشد او را

از دیگران جدا میکنید مگر چرا می کوشید مریضان بیماریهای معنوی و اخلاقی از جامعه مجزا نباشند ؟ آخر چرا عوارض و اعتیاداتیکه موجب امراض جسمی میشوند آنرا خطرناک تلقی میکنید و آن همه را که موجب فساد وجنایات میشوند نزد شما موجب خطر نیستند .

ماهرین اقتصادیات هر چه زود تر پی خواهند برد که انسان دارای شعور و احساس است و بعلت آن او علاوه برغذا ، کار و استراحت نیازمندیهای دیگری نیز احساس میکند وآنرا آنقدر ضروری و ناگزیر میداند که نیازمندیهای مادی را . بعد به این ماهرین آشکار خواهد شد که بحران اقتصادی و پولی نتایج علل مادی نبوده بلکه در عقب آن عوامل غیر مادی از قبیل عقل و اخلاق نیز کارفرمائی دارند .

آخر این چه نوع دانشمندی است که مارا مجبور به زندگی ناشائسته ئی شهری ، تحمیل و برداشت بارهای سنگین کارخانه‌ها و دفاتر ساخته قربانی

شرف انسانی برمنافع اقتصادی و عقل سلیم برسیم
و زر ناگزیر میسازد ما باید این گونه ایجادات
و اکتشافات میکانیکی و صنعتی را که مانع راه
پیشروی انسانیت باشند طردکرده بدیوار خواهیم زد.

پس ازین دگرگونی فکر و نظر، غایه معیشت
انسانی "نان" نخواهد بود علت آن واضح است،
زمانیکه انسان از سلطه و استیلای مادیت رهائی یابد
انقلاب در زوایای دیگر زندگی اش نیز رونما
می‌گردد، این دگرگونی را، تمدن نوین با سرد خونی
برداشت کرده نمیتواند و آن از بسط این مفکوره
نوین جلوگیری خواهد کرد".

(صفحه ۳۲۹، ۳۳۱)

"لازمی نیست که هزیمت مادیت بصورت یک
عکس العمل روحانی رونما شود. پس از مبتلا
شدن به عواقب ناهنجار و نامطلوب تکنالوژی
و ماده پرستی خیلی‌ها ممکن است انسان مسلک مجرد
عقل پرستی را بخود بگیرد. تنها عکس العمل
روان شناسی از لحاظ نتایج تساقط فزیکس، طبیعیات

و شیمی خطرناکتر ازان است . چنانچه می بینیم خسارتی را که انسان و انسانیت از نظریات فروید برداشته است از تکنالوژی نبوده است از پرستش عقل در برابر ماده اصلاح نقطه نگاه برغلط انسان امکان پذیر نخواهد شد که از احیای مجدد آن انسان را به پرتگاه نابودی می کشاند . این امر بعید از قیاس نیست که این دگرگونی برای بشریت بیش از پیشتر موجب نابودی خواهد بود".

(صفحه ۳۳۱، ۳۳۲)

این بود فشرده صدای دردناک دکتور کارل که وی غرض هشدار به انسانیت از خطر متوحش آینده بلند کرده است . ولی سوال اینجاست که وی برای ایمن بودن و مصئونیت ازین خطر متوحش چه نوع پیشنهاد میکند و برای نجات ازین وضع اندوهگین چه نوع راه حلی و برنامه ای را ارایه میکند ، برنامه ایکه انسان بتواند روی آن خطاهای زمان تعامل دوره رنسانس یااحیای مجدد ماده پرستی خود را جبران بکند و چنان هم نباشد که ماده را یکسره نادیده گرفته موجب و امکان یک

خطای دیگر را فراهم کرده باشد ، بلکه برنامه یا نظمی
که دران حیات بشری همه جانبه در نظر گرفته باشد .
این کدام یک نظام یا برنامه ای عمل است که جز سیادت
و تفوق انسان برماده آنرا کاملاً از نظر اندازد . و نه
آنگونه که به آغوش نظریات گمراه کننده فروید
و رهبانیت عمل ناپذیر قرون وسطی پناهنده شود . او ، که
خطر بزرگ اجتناب ناپذیررا به بشریت درک می کند ،
و پس از آنکه ضرورت یک نظریه و مفکوره نوین برای
رستگاری و ارتقای بشریت و واژگون ساختن تمدن صنعتی
را اعلام می کند ، برای تغیردادن این وضع اندوهگین
چه راه حلی را پیشنهاد می کند ؟

وقتی باز بگفتار او گوش فرامیدهیم ، در شگفتی
زیادی فرو می رویم . دکتور موصوف (دکتور کارل)
چنین میگوید :

"امروز که انسان هدف مشقتی است همانست که
علوم متعلق به جمادات از علوم معرفت دهنده ذیروح
(زیست شناسی یا بیولوژی) کسب سبقت کرده اند .
(۵) این وضع اندوهناک را چنان واژگون و عوض

باید کرد که ما بکوشیم نسبت به اشیای مادی پیرامون حقایق خویش شناسائی حاصل کنیم یعنی به حقیقت وجود آدمی عمیقتر پی ببریم ، ازین معرفت و آگاهی از حقایق خویش بما آشکار خواهد شد که زندگی مادی زمان امروزی چگونه اثراتی را برشعور و وجدان ما وارد آورده است و ما چگونه میتوانیم با محیط خود سازگار باشیم و اگر تغیر و دگرگونی ناگزیر باشد پس این محیط را چگونه میتوانیم تغیر بدهیم ، در راه شناسائی بافطرت و تخلیق آدمی و استفاده و بهره برداری سالم از استعدادهای خویش با کوتاهی‌های انحطاط اخلاقی آشنا خواهیم شد، ما وسیله دیگری برای ادراک تپ و تلاش‌های جسمی و روانی خویش و تمیز بین حلال و حرام و برای آنکه بفهیم در تغیردادن بخود و محیط خود ناتوان هستیم نداریم، تا جاییکه تمدن نوین امروزی اوضاع و شرائط طبیعی بقا را با نابودی کشانیده است بنابران علم انسان شناسی ناگزیر تر از همه علوم است" . (صفحه ٤٤ ، ٤٥)

این است همان راه حل واپسین که یک عالم نامور غرب جهت رهائی بخشیدن ازین وضع هولناک آنرا پیشنهاد می کند ، ارایه اینگو نه پیشنهاد یک شخص وآنرا راه حل یگانه شمردن جهت بقای بشریت و نگهداری انسانیت از وحشت و بر بریت ، و همچنین ادراک یک شخص تاحد آنکه مطالعه مزید علوم انسانی (شناخت انسان) میتواند به این اوضاع اندوهگین و هولناک خاتمه و بشریت را از شر آن رهائی بخشد ، دال است بر انکه این تمدن چگونه اثراتی را بر افکار عقاید و تصورات قبول کنندگان خویش وارد آورده است ، این تمدن است که آنها را در قفس آهنین "سائینس و حاضر و موجود". اسیر ساخته است و رهائی ازان از توان آنها پوره نیست . مگر اوضاع امروزی مقتضی آنست که در تحلیل سالم و درست مسایل و دریافتن راه حل صحیح آن تا اوانی پیروزی میسر نیست که جهت رهائی تصورات و طرز تفکر ازین قفس آهنین غور و تعمق بعمل بیاید .

پیشرفت چشمگیر علوم جمادات و در برابر غفلت

و لاپرواهی جنایتکارانه بشر از علوم شناسائی بشریت که بعقیده دکتور کارل بنیه و اصل تبه کاری و نابسامانی است بصورت خود بخودی ایجاد نشده بلکه تمدن امروزی غرب است که پیرامون شئون و ارزشهای واقعی انسان مفکوره و نظریات باطل و خرافی می گنجاند این اوضاع اندوهگین و هولناک را ایجاد کرده است . در حقیقت این است ثمر انحراف از عقائد و مفکوره اعتقادی سالم و صحیح که موجب کرامت و شرف انسان است و روی آن وی خلیفه خداوند تعالی در سیستم جهانی یا کائنات شمرده میشود .

همچنین آن همه آفات که دکتور کارل ضمن بحث پیرامون نظم اقتصادی ازان یاد آور شده ناشی از نظامهای اقتصادی اند که از تصورات متصادم با مفکوره های اعتقادی و دینی سرچشمه می گیرند، و طبق آن شمول دین و اخلاق در یکی از نظامهای اقتصادی جز مضحک بیش نیست . در سیستمها و نظامهای اقتصادی هیچگونه احترام و کرامت به انسان و یا احترام به خصائص روحانی و نیازمندیهای واقعی او گذاشته نشده است .

مفکرین غرب اگر پیرامون انسان و فطرت واقعی و حقیقی او با اند کترین معلومات یا بقول دکتور کارل بر اساس بی خبری یا جهل مطلق به تنظیم مجدد سیاست، اقتصادیات، آموزش و پرورش اتخاذ تصمیم بی مورد کرده باشند آن جسارت و یا جرأت بدون علتی نبوده بلکه نتیجه طبیعی است از عناد و کینه دوزی یکه آنها با وحی الهی و نظام الهی دارند، با نظامیکه به انسان معرفت حقیقی و شناسائی واقعی بشریت را فراهم میکند و این مذهب بیزاری که بنیه و پایه های تمدن انگلیس است مولود آویزش تعلیمات کلیسا و معلومات ساینسی بوده که موجب شد اوضاع زشت و نا پسند را ایجاد کند.

ازین اشارات بر می آید که مسئله از آنچه این دانشمند نامور غرب میداند خیلی ها عمیق تر و پژوهش پذیر است، وی نتوانسته است در عمق معامله فروتر برود زیرا خودش نیز پروردهٔ تمدن غرب و اسیر طرز تفکر و زاویه فکر آن است.

طوریکه دکتور کارل احساس می کند که انسان و همه شئون انسانیت را خطر تمدن مادی و صنعتی امروزی

تهدید می کند همانطور مستردالس یکی از وزرای اسبق امریکا نیز احساس خطر کرده است که امریکا و سایر جهان غرب که سیستم اجتماعی آن استوار بر پایه های مادیت و تعبیر تاریخ اقتصادی است از خطرات متوحش کمونیسم مصئون نیست . وی در تصنیف اش بنام جنگ یا صلح (War or Peace) علیه این خطر فریاد زده برای از بین بردن آن دعوت نیز داده است . ولی پیشنهادات وی انقدر سطحی اند که در عمق موضوع فرو نرفته میکوشند کلیسایان را مسئول آن قرار دهند که آنها نه تنها از عهده آن بدر شده نمیتوانند بلکه این خطرات از ارتقای بر غلط کلیسا مزاج اهالیان کلیسا گردیده و آنرا دیده قبول این مسئولیت خیلی ها شگفتنی بنظر میرسد .

مستر دالس در کتاب مذکور تحت عنوان "نیازمندیهای روحانی ما" میگوید :

"مکروب یک بیماری متوحشی در بدن ملت ما نفوذ کرده اند ورنه امبتلا به این مشقت و تکلیف روانی مبتلا نمی شد ، موقف دفاعی گرفتن در زندگی

و همواره مبتلا بودن در خوف و هراس برای ما
نامناسب است . این اوضاع در تاریخ ما کاملاً نو
و شگفت آور است» .

"کمبود وسایل مادی در نا بسامانی احوال ما مورد
بحث نیست . در کثرت و سرعت تولیدات نظیر
و رقیبی در جهان نداریم ، قلت ما در حقیقت از
اصل ایمان است که بعلت فقدان آن همه وسایل
نا بکار شده و ازین جهت است که این نابسامانی
ما را قابلیت اهل علم ، نیروی بمها ، ذهانت
سیاستمداران و تدبر مد یران ما برداشته نمیتواند» .

"هنگامیکه یک تخیل راسخ در ذهن انسان یکمرتبه
جاگزین شود وسایل مادی در زندگی اتکای هر چه
مستحکم است و سپس اینگونه نتایج تلخ که ناشی
از تمدن غرب اند ناگزیر میشوند» .

"آن کشش روحانی در بنگاههای ما باقی نمانده
است که ما تحت اثر آن برای مصئونیت خویش
سرگرم و فعال باشیم ، اذهان ما هدف انتشار
شده اند که احساسات روحانی ما را در درون ما

میان تهی میسازند ، و از همین علت است که عقاید معاندانه و مهلک در از هان ما چنان نفوذ می کنند که پولیس خفیه در جنایتکاران در آمده رازهای آنان را تجسس می کنند . دسته های پولیس از فعالیتهای دشمنان خارجی ما را محافظت کرده میتوانند اما هیچ پولیس از دشمنان جهان داخلی ما ، محافظت ما را نمیتوان کرد ، ملت اکنون در آزمایش شدید قراردارد ، آزمایشیکه انسان از کثرت ثروت و پول با آن روبرو میشود» .

حضرت عیسی می فرمایند :

«مردمیکه خواهان پادشاهی آسمانی و سلامت بوده اند آنها از ثروت و متاع دنیوی نیز سرفراز میشوند مگر این وسایل مادی برای آنها ازمایش سخت است و بمثابه موریانه روان آنها را از درون میخورند» .

چنان بنظر می رسد که اتازونی یگانه راه ترق و تنزل در پیش دارد. یکعده مردم از فرط علاقه و محبت باری تعالی سرشار شده با احساس و تجانب و فرایض بو

انسان جهت خوشنودی و رضای او تعالی در تپ و تلاش اند. این ثروت سرشار ایمان و ایقان به آنها ، قوت نیکی ، پرهیز گاری و حکمت و دانشمندی می بخشد. چنانچه آنها نه تنها برای منافع عجولانه بلکه نتایج و ثمرات آینده را مد نظر داشته به اعمار زندگی می پردازند و در زندگی تنها منافع و رفاه خود را جستجو نمی کنند بلکه طرز و طرق زنده بودن برای رفاه و رستگاری بشریت می آموزند ، جامعه ایکه عبارت از مجموعه این افراد باشد و مفکوره های حیات آفرین دران کارفرمائی دارد آنجا دست سخاوت فطرت ایجاد اوضاع مرفه میکند. مال و ثروتیکه بصورت فراوان در نتیجه اطاعت خداوندی بدست این جامعه می آید بالاخر هدف زندگی را تشکیل میکند. سپس افراد این جامعه از ثمرات اعمال خویش اغماض کرده در صدد حصول اشیای مادی می برایند و مساعی خویش را متوجه آن میسازند.

تغیر این مفکوره و نقطه نگاه خطرات زیادیرا بار می آورد امریکائیها تنها در صورتی ایمن بوده میتوانند که جهت نیل به این هدف بزرگ تصمیم قاطعانه بگیرند

نعمت سلامتی در همین راه خود بخود بدست آنها خواهد رسید ، اصل تیره روزی ما همین است که ما مساعی در راه حصول اهداف والا را ترک کرده ایم و سلامتی را سر منزل زندگی فردی و اجتماعی خویش قرارداده مستقیماً به مساعی پرداخته ایم مگر سر منزل سلامتی برای ما تنها دور نمائی سراب بیش نیست . یقین کامل داریم که ما پیرامون اصل هدف و سر منزل زندگی دیگر گونی یی را در خود ایجاد نکردیم، پس رؤیای سلامتی ، خواب احلام بیش نخواهد بود و هرگز تعبیر درست نخواهد داد . امن و سلامتی کالای بازار نیست که آنرا در عوض سکون خریده بتوانیم هزاران ملیارد مسکوکات در راه بدست آوردن سلامتی و صلح پول خیلی ها نا چیز است. آنعده مردم که امن و سلامتی را کالای بیع و شری میدانند در مشقت اند . شهنشاه روم در زمان انحطاط خود هدف این سوء تفاهم شده برای خرید سلامتی کوشید مگر دیری نگذشته بود که کوتاه نظری خویش را احساس کرد ، چه ، درین سودا هر قدریکه جلوتر می رفت بهمان نسبت حرص آزمندان اقتدار سریعتر می شد ، و آنها در

پی نابودی او بر آمدند .

اثر و نفود ما در جهان روز بروز کمتر شده میرود خطر امن ما نزدیکتر میشود ، دایره اثر و نفود شوروی در برابر ما وسیعتر می شود و روز به روز از خطرات ایمن و مصئون میگردد ، انکشور اکنون آنقدر مستحکم تر شده است که اکنون در پرتو تجارب کمونیستی نظریات و ایدیولوژی خود را میتواند بر همه جهان تحمیل بکند و چنانکه مردم با تجربه بزرگ امریکا در قرن نزده بر دل و دماغ جهانیان استیلا داشتند اکنون همانگونه روسیه مرکز توجه عامه شده است .

چه کسی نمیداند که مفکوره کمونیسم و تخیل آن کاملاً خرافی است و بهمین علت است که روس به احدی اجازه نمیدهد در کشور آنها رفته تجربه کمونیسم را مشاهده کند . ما کاملاً به این حقیقت پی برده ایم که کسانیکه در طلسم کمونیسم گرفتار میشوند و پرده از حقایق به جلو چشم شان بر داشته میشود آنگاه در شگفتی و تحیر می افتند . عنکبوت لانه خود را با چه ها قشنگی می بافد و سپس مگس را به آن دعوت می کند که بلا فاصله به

داخل شدن گیر آمده اسیر دام تزویر می شود . کمونیسم نیز جز لانه عنکبوت "بیت العنکبوت" بیش نیست که دران یکمرتبه مردم در دام فریب آن گرفتار می شوند پس جبر و استبداد خون آنها را می مکد مگر چاره‌ی این چیست که با این همه‌کرد نیهای خود کمونیسم بازهم همه روزه گامهای خود را در اسیا امریکای جنوبی ، افریقا و حتی در اروپا جلوتر می بر دارد .

سیتالین در یک مقام می نویسد :

"نیرو و توانائی مکتب مارکسسیم لیننیسم ازان پدیدار است که این مفکرین نیازمندیهای کدام یکی از جامعه های مترقی را مد نظر گذاشته فعالیت و رخ مبارزه خود را به آن سو تعین میکنند".

"بیشتر کشور های غیر کمونیست که جهان مسیحیت نیز شامل آن است ارتقای روحانی فرد را نادیده گرفته بر ترقی و انکشاف مادی جامعه فشار می اندازند ، چنانچه کمونیستان در صداقت ادعای شان ارایهٔ دلیل می کنند که مفکوره آنها آنقدر درست است که دشمنان کمونیسم نیز به قبول آن مجبورند

وآنها عملاً اساس زندگی اجتماعی خویش را بر پایه‌های اصول کمونیسم استوار ساخته اند . مفکرین غیر کمونیست غرب جرأت انکار ازین حقیقت را کرده نمیتوانند . همین است راز حقیقی محبوبیت و انکشاف روز افزون کمونیسم" .

اصل مصیبت همین جا است که ما تا اکنون نتوانسته ایم پیرامون دین و ایمان و ارتباط آن با زندگی عملی خود موقف واضحی را اتخاذ کنیم ، ما با خیلی ها فصاحت و بلاغت از آزادی ، حریت و حقوق اساسی انسان و کرامت بشری یاد آوری میکنیم لکن ما به این حقیقت نیز پی نبرده ایم که کلمات ما متعلق به زمانی اند که آن وقت انسان انفرادیت پسند بود . اما اکنون که مسلک انفرادیت پسندی کاملاً فرتوت گشته است پس این کلمات معنویت و ارزش خود را از دست داده اند . از کمالات خویش یعنی کثرت تولید کالا از قبیل اتو موبیل ها ، ماشین ها ، رادیو و تلویزیون توصیف کرده تصرف انسانرا به آن یاد آور میشویم ، تمایل بیشتر ما به جوانب مادی زندگی دال برانست که ما از حیث روحانیت مفلس

و قلاش استیم . در نتیجه این اوضاع است مردمیکه راحت مادی ما را با جذبات مشترک رشک و حسد می بینند آنها طرز کار کمونیسم را با شوق شعف قبول میکنند تا بتوانند برای راحت جامعه بصورت دسته جمعی کار و فعالیت کنند .

ما در جلوگیری تهاجم روز افزون ، ظلم و استبداد و دسیه های آن به عقب مانده ایم ، اگر کدام امید پیروزی ما درین امر بنظر رسیده میتواند پس یک شکل آن ازین قرار است که ما نور ایمان و ایقان در دل خود بیفروزیم که نور و حرارت آن روحانیت خوابیده مارا بیدار سازد و ما را به اندازه ای سرگرم عمل سازد که ما از مرگ روحانی و از محیط پرفتن تذلیل بشریت رستگاری یافته بتوانیم .

مصیبت و مشقت بزرگی که بر ما افتاده این است که ما نمی توانیم جز تصور الحاد و مادیت پیرامون کدام عدالت اجتماعی بیاندیشیم. این امر منوط به کسی است که وی با رضا ومیل خود درین معامله بشریت از مسئولیتهای اجتماعی خویش آرزوی بدر شدن را داشته می باشد.

ملت ما از حیث یک ملت اعتقاد خود را بر جامعه آزاد و مستقل از دست داده است. ملت ما گرچه مسلک الحاد را بصورت اجتماعی قبول نکرده است اما بین دین و ایمان ما و زندگی عملی ما خیلی ها بعد و بیگانگی ایجاد شده است. خلیج بزرگی بین عقاید مذهبی ما و زندگی عملی ما واقع شده است. ما میدانیم که مذهب ما یادگار مقدس باستانی است که با اوضاع امروزی هیچ سروکاری ندارد. هنگامیکه رشته ی بین ایمان و عمل منقطع شود آنوقت اینگونه نیروی انقلاب انگیز و حیات آفرین از کجا میشود که بشریت را از ثروت سرشار روحانیت بهره ور سازد.

ما باید جهان افکار و نظریات خود را تغیر بدهیم. با شدت کامل این ادعای مارکس را که "در سیستم جهانی اشیای مادی و نیازمندی حق اولیت دارد و روحانیت چیز ثانوی است" ردکنیم و منکر آن باشیم. بردگی و استبداد اگر ناگزیرهم باشند مظاهر حق و صداقت شده نمیتوانند. ما باید بدون هیچگونه خوف و هراس بلا تأمل اعتقاد متزلزل خود را در باره‌ی حریت و آزادی بشریت از

سرگرفته استوار سازیم و این حقیقت را در قلوب و اذهان خود راسخ کنیم که انسان را خالق و مالک حقیقی او تنها برای صنعتگری اشیای مادی خلق نکرده است و هدف او درین جهان تنها تحفظ جسمی نیست . ما باید این سخن را در دل خود بگنجانیم هر جائیکه انسان در چنگال استبداد فکری ، روحانی ، اقتصادی و سیاسی گرفتار است او را باید رهائی بخشیم . این رهائی و آزادی راه و وسیله‌ی واقعی و درست رفاه و بهبود مادی او شده میتواند .

مگر ضمناً ذهن نشین باید کرد که آزادی جامعه هرگز بمفهوم آن نیست که هرکس اوباشانه آزاد بوده در پیروی از نفس خود هر آنچه بخواهد انجام دهد و هر جائیکه بخواهد ولگردی کند هیچکس کنترول او را نخواهد کرد این عکس خیلی ها زشت آزادیست . مقصد از جامعهٔ آزاد همین است که افراد پابند به نظم و ضبط باشند مگر این نظم و ضبط از بندشهای قانونی ایجاد نشده بلکه ناشی از ایمان بر ربوبیت رب العالمین و محبت با بشریت بوده و انسان را با رشته های لطیف و نازک

اخوت بین همدیگر بپیوندد که هر یکی از انها دمساز و فدا کار همدیگر باشد .

مستردالس در آخر مینویسد :

"افزائش و بلند کردن «زیر زار ها و غریوهای امریکا» تا زمانی بیهوده به نظر می رسند اوانیکه ما پیغامی به جهان نداشته باشیم ، ما باید درک کرده باشیم که بخش پیغام نوین ما مسئولیت رهنمایان و رهبران روحانی و اخلاقی ما است . اگر آنها این مسئولیت را با خون سردی بعهده بگیرند پس آنگاه میتوانیم روس کمونیست را از اکمالات و تکمیل خواسته های مذبوحانه و تصامیم شومش باز داریم .

عدهٔی بیشتر واعظمین و معلمین اخلاق تأسف میخورند که انکشاف ساینس درهای نوین ایذا رسانی را باز کرده است . افق های جدید علوم و انکشاف آن بذات خود آنقدر مذموم و خسارتگر نیست اما نیروی مادی زیر لوای فعالیت مادیگری یا ماتریالیسم صورت انتهای متوحش و خطیری را بخود گرفته است ، اگر آن زیر سایه روحانیت آورده شود پس درانصورت

خطری ازان متصور نخواهد بود . علوم ساینس ، نیروی مادی را امروز به علت آن عذاب متوحش و انمود کرده است که زعامت روحانی جهان بدست کسانی افتاده است که آنها در استحکام روابط بین عمل و ایمان خیلی ها ناکام اند ؛ چنانچه رستگاری بشریت منوط به آن نیست که انکشاف علوم و فنون و ارتقای ساینس متوقف ساخته شود ، بلکه منحصر به آن است که روحانیت با شتاب هر چه بیشتر به جاو گام برداشته زمام آن را بدست بگیرد و آنرا در رهنمونی خود به استقامت درست سوق بدهد".

ولسن رئیس جمهور اسبق امریکا چندی پیشتر از در گذشت خود ضمن تبصره پیرامون عقاید انقلابی کمونیسم و خواسته های آن گفته بود :

"اگر تمدن ما از اعتبار روحانی پیشرفت نکند ، تنها وسایل مادی متضمن بقای آن شده نمیتوانند".

"این است یک چیلنج وقت که به کلیسا های ما ، ساز ما نهای سیاسی ما سرمایه داران و هرآن شخص ما داده که میشود که خوف از خدا و مهر ، محبت با میهن دارد".

این زیر زار و غریو خطر مستردالس نیز همانند فریاد دوکتور کارل با آنقدر آسانی موثر بر دلها واقع شده نمیتواند و نه این چیلنج مداوای مشقت و اندوه بشریت شده می تواند چیلنجیکه مستردالس به کلیسا ها ، ساز ما نهای سیاسی سرمایه داران و هر آن شخص داده است که داش دارای تقوی و محبت بامیهن باشد . مسئله رهائی بخش بشریت از مشقت و فلاکتهای امروزی خیلی ها عمیقتر است . چه از زمانیکه پولوس ، قسطنطین ، کلیسا ، شوری‌های مذهبی و کشیشان مسیحیت شکل مسیحیت را دیگرگون ساخته مسیحیتی در کلیسا باقی نمانده است که بتواند زیر بنای جامع سیستم زندگی بشریت را تشکیل و عرضه کند .

تذکریکه مستردالس پیرامون آثار و عقاید پس مانده از نصرانیت برده است آنرا تمدن امروزی امریکا تحمل کرده نمیتواند ، تمدنیکه در ابتداء بر اساس انفرادیت لگام گسیخته یا سیستم ننگین "اصالت فرد" بنا یافته بود ونمونه کامل یک نظام سرما یه داری متکی بر ربا و احتکار بوده است .

باور نمی کنم مستردالس که فریاد خطرات از تمدن امروزی می زند ، گاهی درباره ی دادن جنبه تطبیقی به اعتقادات و آثار پس مانده نصرانیت با نظام اجتماعی امریکا اندیشیده باشد . زیرا نصرانیت مسخ شده امروزی نیز اولتر از همه مقتضی ی آنست که سیستم سرمایه داری وربا خواری که پایه های تمدن امروزی را تشکیل میدهد کاملا از میان برداشته شود ، سیستمی که به تیره بختی ها و سیاه روزی های بشریت و تمدن مادیکه به تبه کاری بشر هرچه بیشتر افزایش دادد است و آنرا نصرانیت نیز چنان حرام قرار داده است که مذاهب دیگر آسمانی حرام قرار میدهند .

چنان احساس میشود که آقای دالس یک جنبه غیر واضح نصرانیت را میخواهد بمیان آورد که در سیستم اقتصادی آنها مداخله نداشته باشد و آنها ازان ضمن بکار بردن وسیله ای علیه رنج و بلای کمونسیم در اهداف و اغراض دیگری کار بگیرند .

اگر غربیها خواسته باشند شعب مختلف زندگی بشری را فی الحقیقت با مقتضا آت دینی توافق بدهند خیلی ها

موانع دیگری بسر راه شان وجود دارند . خلیج وسیعی که بین تعلیمات مسیحی زندگی عملی اروپایان ایجاد شده ، نمیتوانند آنرا با آسانی از میان بردارند زیرا در عقب آن اختلافات ، داستان پر مرارت آویزش پنج قرن نیز کارفرمائی میکند .

آقای دالس مسئولیتی را در راه احیای روحانیت بردوش اهالیان کلیسا یا کشیشان و رهنمایان روحانی انداخته است که آنها هیچگاه نمیتوانند آنرا بدوش بکشند ، آنها امروز رهنمایان دینی اند که مسیحیت صحیح نبوده بلکه شکل تخریب شده‌ی آنست که لابلای آن مرارتهای اختلافات ذات البینی کشیشان و اهل جهان وجود دارند و تاریخ آن پراز رویداد های عبرت انگیزی است که روی آن غربیها باروشن خیلی ها جنایتکارانه ، مسیحیت را دور از نظر انداخته بنای زندگی خود را یعنی افکار ، شعور ، جذبات و احساسات خود را براساسات الحاد پایه گذاری کرده اند .

من باوثوق و باور کامل گفته میتوانم که آقای دالس که کشیشان یا اهالیان کلیسا را مسئول این امر دانسته اند

قاطعانه ازین مسئولیت بدر شده نمیتوانند ، وی ازانها مطالبه دارد که سیستم و نظام زندگی ابرا ازان دین مسخ شده اخذ کنند که بین ایمان و عمل ، بین منافع فردی و اجتماعی ، بین خواسته های جسمانی و روانی ، بین ارسای ساینس و حاکمیت روحانی برین ارتقا ایجاد هماهنگی کرده بتواند و همچنین حاکمیت ایمان و ایقان را بر تکامل زندگی اجتماعی مستقر سازند . خلاصه اینکه در نظم زندگی تصور و مفکوره جامع مذهب را عرضه و ارایه کنند که دران شگافی بین عقائد خود انسان و عمل و کردارش وجود نداشته باشد و بازهم با اعتماد کامل ادعا کنند که این همه تخیلات پرورده درون آن عده مردم عامه که میدانند گویا عدالت اجتماعی جز الحاد و ما دیگری ممکن شده نمیتواند، یا ، اشیاء مادی در جهان حق اولیت دارند ، یا کثرت تولید به وسیله جبر ، استبداد و بردگی ممکن است ، یا جز سلب آزادی عقلی ، روحانی و اقتصادی کثرت تولید امکان ندارد نظریات خرافی و توهمات نیکوهیده اند . سپس اینکه مطابق با مفکوره جامع ، دین ، مذهب ، را مانع در راه ارتقای علوم نباید ساخت ، انسان فی الحقیقت

نیازمند مفکوره همه جانبه و حیات آفرین دین است که دران مفهوم "عبادت" آنقدر جامع بوده است که "کار" نیز صورت عبادت را بخود می گیرد .

این تظم و سیستم جامع زندگی در مسیحیت مسخ شده امروزی و در خرابه های تاریخ آن کجا بدست آمده می تواند در حالیکه بین مسیحیت و حیات بشری بصورت عموم و بین مسیحیت و تمدن مادی امروزی با الخصوص یک خلیج عبور ناپذیر بوجود آمده است ، تقدیم کنندگان همچو یک نظام انقلاب انگیز مردم دیگرند . و دینی که دران این مفکوره زندگی بصورت کامل و مکمل وجود دارد . این همان دین نیست که غرب آنرا امروز دین خود میدانند .

مستر دالس برای جلوگیری تهاجمات روز افزون کمونیسم آرزومند استعمال نیروی دینی بنظرمی رسد اما در آویزش باهمی بین کمونیسم و نظامهای امروزی غرب ، دین مسیحیت هیچ نقشی ایفا کرده نمیتواند ، زیرا کمونیسم و نظامهای دیگر غرب همه وهمه نظامهای مادی اند و در همچو اوضاع مسیحیت نمیتواند کاری اندکتری را انجام

بدهد ، آن از خطرات مختلف بشریت چگونه دفاع کرده میتواند در حالیکه انسان خود آنرا بعوض در آوردن یک نیرو و قوت زعامت و رهبری ، یکسره و کاملاً از صحنه عمل زندگی خویش بیرون رانده و به دور انداخته است .

"دین الله" هیچگاه و هرگز قبول و گوارا نمیکند که حلقه بردگی را بگوش آویخته به در "آقایان" دست بسته ایستاده باشد و آنها آنرا مطابق میل خود ها استعمال کنند، آنرا از دربار خویش بیرون رانند، پس زمین بوسی کرده برآید، و همانند یک غلام یا برده ی ناتوان در عقب دروازه قرار گرفته منتظر امر و اشاره مالک باشد و زمانیکه مالک آنرا بخدمت فرا خواند باز زمین بوس شده به پیشگاه او حاضر و خم شده عرض کند

"حاضرم آقا! چه میفرمائید ، نوکر خدمت ام" .

آن با صطلاح دینداران و دینداران نام نهاد (یعنی کشیشان) و اهالیان کلیسا با دین خدا چنین رویه را درپیش گرفته بودند .

"دین الله" جز، این چیز دیگری را قبول نمیکند که آن آقا ، نگهدار ، نیرومند ، متصرف کامل در زندگی بشر ،

غالب و ارجمند بوده باشد . حاکم باشد ، نه محکوم ، دارای زعامت باشد ، نه تابع مهمل . این دین از مردم آنگاه در برابر کمونیسم و غیر کمونیسم دفاع کرده میتواند که همه زندگی آنها زیر اطاعت آن باشد و همه امور زندگی خویش را مطابق با مقررات و قانون دین تنظیم کنند و آنرا در همه معاملات خورد و بزرگ زندگی به میل و رغبت خود میانجی بدانند :

فلا و ربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا فى انفسهم حرجا مما قضيت و يسلموا تسليما . (النساء : ٦٥)

ترجمه : نه خیر ای محمد ﷺ قسم به پروردگار شما اینها هرگز مومن شده نمیتوانند تا آنکه در اختلافات ذات البینی خود شما را قضاوت کننده بپذیرند و بعد هرانچه شما قضاوت کنید به آن در دلهای خود احساس تنگی نکنند بلکه آنرا همه جانبه قبول بکنند . (٤ : ٦٥)

روزیکه دین الله حاکم پذیرفته شود ، همانروز ، آن نقش یک آقای با تدبیر ایفا خواهد کرد . نه نقش یک

برده ی ذلیل . و همانروز است که شکاف عمیق میان دین و زندگی هموار می شود و همانروز "نجات بخش" با همه آن صفاتش پدیدارمی آید که در بخش ابتدای کتاب به آن اشاره شده است .

آن رهائی بخش یکه همه مردم در انتظار آن اند ، دین است ، دین "اسلام" است .

* * *

در جستجوی رهائی بخش

از دلهای مضطرب و لب های مضمحل همه وقت و در همه جا فریاد بلند میشود ، ازان آشکار است که آنها در جستجوی راه نجات و رهای بخشی فریاد می کشند. درین زیرزارها و فریادها تخیلی از علامات و صفات نجات دهنده نیز دیده میشود . این علامات و اوصاف بر دین یعنی اسلام صادق می آیند .

این حقائق در ابتدای این کتاب نیز بیان گردیده و بیشتر ازین فصل در فصل تحت عنوان "صدا های زنگ خطر" نیز در پر تو اقوال دکتور کارل و مستر دالس ، پیرامون این حقائق روشنی انداخته شده است . مگریکی ازان هر دو دانشمندان غرب هم یاد آوری پی ازین رهائی بخش بصورت واضح نکرده که مصداق آن علامات و اوصاف باشد .

دکتور کارل خواستار "دین صنعتی" و سیستم حیات جز تکنالوژی است . او آرزومند نظم یا سیستم زندگی است که دران تنهارستگاری و بهبود انسان ملاک هرچیز قرار گیرد و انسانرا در جهان خوهش اجنبی

بسازد و آنرا ناگزیر بآن نسازد که همه خصائص وشئون خود را نادیده بگیرد .

او خواستار نظامی است که دران هنگام تشکیل و تنظیم زندگی صنعتی این امر از نظر انداخته نشود که از بنگاهها بر وضع جسمی و فکری کارگران چه اثراتی وارد میگردند ولائحه آن با این اصل ترتیب نشود که با کمترین دست مزد ، محصولات بیشتر بدست آیند حتی که یک فرد یا گروه ثروت هرچه بیشتری را بدست آورده بتواند . او خواهشمند سیستمی است که ازان محیطی ایجاد نشود که با موجودیت و اقامت ما ناسازگار باشد و ما را از حیث عقلی و اخلاقی منحط ساخته ذوق طبیعی ، جمالی و دینی ما را مقید سازد و آنرا با رکود مواجه کند و از طرف دیگر هم اشخاص تنگ ذهن را بمیان آورد .

هدف نهائی او از نظامی است که دران "اصالت فردی" انسان قبول شود مگر فراموش نشود که فرد نیازمند به زندگی اجتماعی نیز است و دران پرورش ماچنان نشود که ما همانند رمه‌های بزوگوسفند زیست بکنیم . سیستمی که دران حیثیت مردان و زنان بصورت جداگانه

شناخته شود زیرا نادیده گرفتن تفاوت میان هر دو جنس خیلی ها خطرناک است . نظامی باشد که زندگی انسانرا یکسره غیر مقید نگذاشته باشد طوریکه خواسته های نظریات و تمایل شخصی مارکس ، لینن ، فروید و برخی دیگران میخواهند او را تخریب کرده بتوانند .

نظامیکه از عرصهٔ قوانین فطرت پا دراز نکند وحوصله افزائی انسان را باین کرده نتواند که او به مقاماتی گام بردارد که آنجا اخلاقش باتبه کاری روبرو شوند . این نظام بشری با واقعیتهای حیاتی و طبیعی انسان نباید برخورد کند..

سیستمیکه انسان دران ناکامی در مادیت را بهانه نگرفته متمائل بسوی "سلب روحانت" نگردد بمثابه ییکه اروپا به آغوش رهبانیت رفته بود و نه بسوی روان شناسی گمراه کننده فروید رجعت کند.

سگر دکتور کارل خواستار برنامه یی است که در "انسان شناسی" موصوف به این همه اوصاف باشد لکن در انسان شناسی یا علم الانسان نیز این امر ثابت شده است که عقل بشر فطرتاً از شناخت انسان و واقعیتهای

خلقت بشری قاصر است . بیائید اکنون ببنیم که مستر دالس آرزومند چه نوع برنامه زندگی یا نظام حیات است؟

مستر دالس برنامهٔ یی را آرزو می کند که زندگی روحانی ی جامعه را حیثیت دومی داده انکشاف و ارتقای دیگری آنرا حیثیت دو مین ندهد ، و نه ایمان در حیات بشر حیثیت ثانوی را دا را باشد.

نظامیکه پیرامون علاقه میان ایمان و فعالیت عملی انسان دارای موقف پیچیده و مغلق نباشد .

برنامه یی که بمشابه تجربه امریکائی مبنی بر "اصالت فرد" نهضت آزادی فردی لگام گسیخته نباشد . زیرا اینگونه "اصالت فرد" سر بخود یا لگام گسیخته مترادف مرگ نابهنگام زندگی اجتماعیست .

او سیستمی را میخواهد که درین امر تا حد قابل تأسف ناکام نباشد که بدون پسندیدن الحاد و ما دیگری نیز حصول عدالت اجتماعی ممکن است .

به خواسته او برنامه ی باشد که قائل به تفاوت میان دین و صورت عملی دین نباشد و رشته ایمان و عمل را قطع نکند و ازین زعم باطل مبرا باشد که دین نمیتواند

با خواسته های نوین عصر تطابق داشته باشد .

به عقیدهٔ او برنامه یی باشد که اشیای مادی را حق اولیت و روح را حق ثانوی هرگز گوارا نکند. دران بردگی و استبداد ، ولو در احوال استثنائی هم باشد برای ابد به نگاه نفرت دیده شود . نظامیکه دران حیثیت انسان همانند ابزار محض تولید ثروت و محصولات نباشد و دران آزادی روحانیت انسان و آزادی فکری او سلب نشده تنها در آسایش اقتصادی او نیاندیشند .

دالس نظامی را میخواهد که زیر سایه او افراد جامعه باهم برادر باشند و با رشته اخوتی منسلک باشند که آنها را از "اصالت فرد" لگام گسیخته و اجتماعیت جابر و مستبد محفوظ و ایمن داشته می باشند .

سیستم زندگی ایکه دران روحیه ایمانی نگهبان و حراست کننده انکشافات و اکتشافات علمی و ارتقای سائینس بوده ، انکشاف سائنس وارتقای علمی را به علت آن متوقف نسازد که برای مذهب و ایمان خطری دارد .

سیستمیکه دران علاقه ی بین عقیده و عمل واضح شده باشد و تصور همه جانبه ی عبادت را دا را باشد

که همه جوانب زندگی بشر را در بر گرفته باشد.

آقای دالس از کشیشان امریکائی، از پیشوایان روحانی میهن خود نظامی را مطالبه میکند در حالیکه آنها از تاریخ کلیساها در غرب، مذهب غربیها و تفکیک در زندگی اجتماعی و نتایج پر مرارت آن بخوبی واقف اند.

لکن آشکارا است که هیچ "علم الانسان" یا انسان شناسی به فریادها و زیر زارهای خوف و خطر دکتور کارل جواب مثبت گفته نمیتواند و نه هیچکدام کلیسا وپیشوای مذهبی به فریاد های و ناله های اقای دلس پاسخ گفته میتواند.

علامات و اوصافیکه در گفتنی هر دو مفکرین غرب مطالبه شده تنها و تنها در دین اسلام جستجو و سراغ شده میتوانند و از سیستمها و نظامهاییکه آنها یاد آور شده آن تنها و تنها نزد اسلام وجود دارد. هیچکدام مذهب و مکتب مفکوره که از ابتداء تا حال بشریت با آن آشنائی دارد اینگونه نظام و سیستم زندگی را عرضه و ارایه کرده نمیتواند.

دکتور کارل با عالی نظری و وسعت دانشمندی

خویش بسوی این رهائی بخش و نجات دهنده ملتفت شده نمیتواند ، زیرا او خودش سفید پوست و از نژاد سفید است و سفید پوستان تنها برتری و عز و شرف سفید پوستان و نژاد سفید را مرکز توجه خویش قرار میدهند . دکتور موصوف کتاب خود را جهت تحفظ نژاد خویش از نابودی تالیف کرده است .

طوریکه اسلام تخلیق شخصی مربوط به ژناد سفید نیست بنا بران آنرا این دانشمند غربی در خور اعتنا نمیداند .

همچنین آقای دلس نیز این نظام رهائی بخش و نجات دهنده را مورد التفات نمی شمارد زیرا او تاحدی جلوتر از سفید پوستان است . او ازین دین حق هراس و خوف بسزای دارد . او شخصی است که درین دوران عصرجدید در جبهه ی عایه اسلام سهم دارد . و همه وقت میکوشد که ریشه دین حق از جهان بر کنده شده بجای آن سلطه تخیلات و شئون خود ساخته و خود بافته انسان بکرسی بنشاند .

اما این امر آفتابی است که دینی میتواند اضطراب

و هیجان امروزی جهان را با سکون و ثبات مبدل سازد آن تنها و تنها عبارت است از "دین اسلام" و این نسخه یی است که شفا بخش همه بیماریها و همه دردِ های بشریت شده میتواند .

اروپایها و سایر جهانیان که پیشتر از تفکیک مذهب و زندگی اجتماعی و بعد با شکلی از مذهب آشنا شده اند اسلام یک نظام نوین زندگی دارای نوعیت جداگانه بوده است . این نظام برپایه های مستحکم و شکست ناپذیر استوار است . این نظام نه تنها یک نظام متوازن زندگی امروزی و اوضاع است بلکه یگانه نظام حیات درست صالح وصحیح برای معتقدات ، تصورات و مفکوره های انسان است این است یک روش سالم برای اعمال و کردار بشر ، و از همین علت است که میتواند عهدِ مسئولیت اعمار نوین و تعمیر جدید بشریت را بدوش کشد .

جامعه بشری از مسیر صحیح خویش منحرف شده است . نه از روزیکه بشر توجه خود را هرچه تمامتر طرف علوم جمادات مبذول داشته . علوم بشری یا انسان شناسی را کاملاً پس پشت انداخته بود . نه از وقتیکه

انسان محکوم ما شین آلات شده بود حاکیمتی که کاملاً خلاف فطرت انسان بود . و نه آن روزیکه انسان سیستمها و نظامهای سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی خود را بدسترس استفاده جویان منفعت پرستانی گذاشته بود که آنها این نظامهارا براهی انداختند که دران اصل رستگاری و بهبود انسان و نیازمندی های واقعی بشر کاملاً نادیده گرفته اند. بعقیده دکتور کارل این همه لغزشها و کوتاهیها براستی عبرت انگیزاند ، مگر انحراف از مذهب از روی تاریخ مراحل بعدی آن بوده اند .

جامعه بشری از ان روز راه خود را گم کرده است که اوضاع نا مطلوب و پر فلاکت ناشی از تفکیک میان مذهب و زندگی اجتماعی و احیای علوم ، روشن فکری و دوره های مختلف انکشاف صنعتی آنرانه تنها از معتقدات هدایت شده‌ی کلیسا بلکه از نظام زندگی اعطاء کرده خداوند (ج) به اعراض و رو گردانی مجبور ساخت . و در پایان امر تفکیک بین مفکوره اعتقادی خداوندی و زندگی اجتماعی کاملاً بعرصه وجود پا گذاشت .

آ ر دکتور کارل کاملاً برخطاست که میگوید

"علوم صنعتی و علوم انسانی را باهم پیوند کرده راه نوینی را برای رستگاری بشر میتوان متعین ساخت"

زیرا زندگی بشر بیشتر نیازمند "ساینس" نبوده بلکه نیازمند تر ازان به ایقان عمیق و ایمان درباره ی خالق سیستم جهان یا کائنات بوده است . انسان بحیث انسان هرگز از تقاضا و خواسته اساسی ایمان بی نیاز شده نمیتواند .

ما را عقیده برانی بود که دکتور کارل که از دگرگونی تمدن صنعتی وبرای ارتقای بشر از نیازمندی یک نظام و سیستم نوین با خیلی طمطراق یاد آور میشود ، بایک جهش از قفس آهنین ساینس بدر خواهد شد مگر وی جهش بزرگی کرده نتوانست ، از درون قفس دم از خطراتی میزند که آن انسانیت بیچاره ، این راه رو ، به سر منزل نابودی را از هر سو محاصره کرده است .

برای زندگی بشر که از هر سو خطرات متوحش آنرا تهدید میکنند ناگزیراست که بایک جهش باند به سوی طبعیت خود مراجعت کند . به فطرتیکه الله جل شانه ، ویرا خلق کرده است . و نا ممکن است که وی با آنکه

همه آن اصول نظریات و وسائلی را که ناشی از تصور تمدنی اند که همه ی آن خطرات و تهدید ها دران نهفته اند و از بدو ایام خلاف اصول فطرت است ، پسندیده ، به فطرت واقعی خود مراجعت و بازگشت کرده بتواند.
امروز یک مفکوره حیات انقلاب آفرین و حیات بخش نوینی ناگزیر شده است که اساس و شالوده زندگی اجتماعی بشر را دگرگون سازد و آنرا به پایه های استوار کند که با فطرت تکوینی انسان و واقعیتهای سیستم جهانی یا کائنات هماهنگ باشد.

فطرت و واقعیتهای سیستم جهان یا کائنات را به نظر واقعیت ببیند نه بنظر تمدن غرب که از عدسه های رنگین ساخته بنگاههای خود شان می نگرند.

تعقل محدود و علم اندک ما ، طوریکه دکتور کارل میگوید بما اجازه نمیدهد که طرح اساسی نظم زندگی انسانی در دست ما باشد و اگر درباره این نظام کوچک، (یعنی جسم انسانی با وجود بشر) چهار اطراف یا حدود اربعه علم یا جهالت همین باشد پس مالک این نظام بما اجازه ترمیم و اصلاح دران نمیدهد چه جاییکه در ترکیب

و تشکیل آن مداخله کنیم . مگر با آن همه جهالت و لاعلمی نظمی را برای انسان وضع کرده ایم ، انسانیکه درین گیتی موجود خیلی ها با ارزش است و ازین امر کاملاً غافل که نظام خود ساخته خودش او را با چه ها مشقتها و دشواریها مواجه خواهد کرد .

ما پیرامون تعقل انسانی هدف اشتباه بزرگی شده ایم و مشاهده میکنیم که عقل انسانی درین جهان مادی چیزهای را ایجاد کرده است که خیلی ها حیرت انگیزاند . ما درین توهم افتاده ایم که عقیکه طیاره و موشک قاره پیمارا ایجاد کرده است ، ذره را تجزیه کرده ازان بم ذروی یا اتوم را بمیان آورده است و درباره قوانین طبیعی کسب معرفت کرده ، همان عقل سزاوار آن است که ما مسئولیت وضع کردن نظام حیات بشر نیز بدوش آن بگذاریم تا مفکوره ، تصورات ، قواعد اعتقادات و اساسات اخلاق و کردار را وضع کند . مگر هنگام سپردن این مسئولیتها به عقل ، فراموش میکنیم که در جهان ما دیگری بی کار میکند که درک و احساس آن برایش ممکن شده میتواند زیرا آن همین قوانین را میتواند درک بکند ، مگر زمانیکه

در "جهان بشری" دست بکار میشود آن وقت از ظن و تخمین کار میگیرد ، چه ، از ادراک واقعیتهای و حقائق مغلق این جهان عاری بوده است .

شگفت است کسیکه این واقعیت را قبول میکند که عقل انسانی خیلی کوتاه رس است او همین مفکر غرب است که بوسیله "انسان شناسی" خواستار رستگاری و فلاح بشر بوده است .

توهم بزرگتر دیگری در برابر همین وهم این است که عده یی را عقیده بران است که مقصد از حاکمیت ایمان و ایقان بر زندگی انسانی همین است که علوم ما دیگری و نتایج ثمر بخش آن را نا دیده باید گرفت . این و هم نه تنها توهم بزرگی است بلکه خیلی‌ها مضحک است مگر تأسف است که تاریخ کامل تمدن غرب آنرا تایید میکند . حتی کتاب آقای دالس "نبرد یا صلح" در یک فصل طویل خود که برخی از اقتباسات آنرا ما در صفحات گذشته ارایه کرده ایم نیز ازین توهم مضحک تایید میکند .

در نظام زندگی صحیح خداوندی معامله حاکمیت ایمان و ایقان چنین نیست . دین الله نمیخواهد جای ساینس

و تمدن را بگیرد ، و نه با علوم و تمدن مخالفتی دارد .
این نظام زندگی خودش برای علم و تمدن حیثیت یک
چوکات و یک محور دارد ، و نظام علمی تمدنی یی است
که در داخل چار چوب و گرد محورش سرگرم عمل بوده
همه امور زندگی را اداره و احتوا می کند .

اسلام بذات خود اعلام همین امر است که عقل
بشر کاملاً آزاد است تا پیرامون سیستم مادی کائنات ،
قوانین آن ، نیروهای مختلف پوشیده آن و خزینه‌های
دفینه آن تفحص و جستجو کند . نیز این اعلامیه دعوت
عمومی است برای آنکه عقل امور نمایانی را در قلمرو
وسیع و عریض خدا (ج) انجام بدهد . حقایقیکه در
مفکوره زندگی اسلامی پیرامون علاقه میان خالق و مخلوق،
مقام و رتبه انسان در کاینات و سیستم جهانی و حدود
افکار و اعمال وجود دارند این یکی از آنهاست . ازنیرو،
تمدنیکه با ارزشهای تخلیقی و ابتکاری خویش زیر سایه
اسلام نشو و نما میکند ، امکانات وسیع استفاده از وسایل
ایجاد و اختراعات برای آن فراهم میسازد . ازین وسایل
تغیر و تبدل می شود مگر اسلام با فراهم ساختن فرصتهائی

نشو و نما به این ارزشهای تحقیقی و ابتکاری این امر را کاملاً مدنظر دارد که این انکشاف مادی بافطرت انسانی و بخصوصیتهای با ارزش آن بر خورد نکند و نه آنرا بنابودی بکشاند و نه موجب تهدید و تحت فشار آوردن آن را فراهم کند. طوریکه بقول دکتور کارل تمدن امروزی غرب چنین میکند.

اسلام دین یگانه یی است که اساس یک اسلوب زندگی تجربوی را مبنی بر حقایق، پایه گذاری کرده است، اسلوبیکه از اسپانه به دانشگاههای اروپا انتقال داده شد و آنرا روجر بیکن و فرانس بیکن بخود گرفت و آنها موجدین این اسلوب زندگی تجربوی تلقی شدند، را برت بریفالت وعده یی دیگر از مصنفین غرب با این امر اعتراف کامل کرده اند.

(ب) اسلام طرح ابتدائی و اساسی حیات بشری را به "علمی" می سپارد که از هر لحاظ کامل و جامع است و از جهالت، نقص و خواهشات نفسانی مبرا و منزه بوده است یعنی آنرا به علم خدا (ج) تفویض کرده است، چه، خدا (ج) است که او تعالی این جهان و هرچه دران

هست خلق کرده است، قوانین سیستم جهانی را وضع کرده است ، انسان را خلق کرده است و باو استعدادهای کار و فعالیت در کاینات مادی وسیع و عریض بخشوده است تنها او (تعالی) حقایق و واقعیتهای مختلف وجود بشر و فطرت کاینات را خوبتر میداند . تنها او (تعالی) قدرت آنرا دارد که برای انسان نظام زندگی ی ترتیب دهد که زندگی فردی و اجتماعي او بلکه گذشته ازان همه ی شعب زندگی اورا در کون و مکان احتوا کرده باشد . درین نظام زندگی ساخته ی خدا (ج) عقل انسان ، طبق نظر کشیشان یا اهل کلیسا راکد و متوقف قرارداده نشده است . عقل برای انسان یک عطیه با ارزش باری تعالی است که از آن کار گرفته سرگرم عمل و فعالیت بوده ایجاد ابتکارات و اختراعات میکند . با این همه ، اسلام گرد اگرد عقل انسانی یک احاطه خوف خدا (ج) ساخته است که آنرا از خواهشات نفسانی، عجله ، انحراف و انحطاط مصئون میدارد . و برای عقل انسانی راهی را متعین کرده است که کاملاً راست و محفوظ از ضلالت و گمراهی و محافظ آزادی اوست . [illegible]

خالق و مالک انسان و کاینات مقرره ایرا برای حیات انسانی تجویز فرموده است که در آن جمادات تابع انسان ذیروح گردانیده شده اند . روی این مقرره انسان درین کاینات سزاوار عزت و احترام است بشرط آنکه او بندگی خالق خود را احساس کند و ضمناً محسوس کند او درین قلمرو پهناور خداوند(ج) خلیفه و نائب اوست.

از واقعیتهای یاد شده بر می آید که برای نظام زندگی یکه مستردالس فریاد می کشد آن است "همین "اسلام" مگر با تأسف باید گفت که او بجهت تعصب برتری نژاد سفید آنرا در خور اعتنا نمی داند . اسلام نظام زندگی یی است که برای تحفظ بشریت به گفته یی دکتور کارل ، از تمدن بربریت و گفته مستردالس از دام تزویر کمونیسم ، میتواند گام فراتر نهاده پیش آید و ما بحیث علمبرداران و پیشاهنگان نظام اسلامی ، این نظام را برای رستگاری ، بهبود و پیروزی بشر همانند یک نسخه مجرب عرضه میکنیم و از عهده مسئولیت آن بوجه احسن بدر شده میتوانیم .

تمدن صنعتی امروزی در زمانه حاضر بر بشریت

سلطه داشته با ارزشها و شئون عالی و ارفع حیات بشری برسر پیکار است و ارزشهای عالی و نوامیس با ارزش بشریت را به آتش کشیده مبدل به خاکستر کرده است. قبول میکنیم که اکتشافات و ایجادات صنعتی سهولتهای انگشت شماری را در زندگی انسانی بوجود آورده است اما اینگونه سهولتها طوریکه دکتور کارل در کتاب خود "انسان مجهول" (Man the Unknown) معترف است خود برای وجود مادی انسان نیز خسارتبار و زیان آوراند.

مفکوره یی را که اسلام در مورد کاینات و در آن حقیقت انسان و نقش او، و همچنین در مورد فطرت و مزاج نظام حیات تجرباتی خود عرضه و ارایه میکند، مطابق آن این بنگاهها و کارخانه‌های صنعتی را هرگز از بین نمی برد و نه سهولتهای آنرا نا مشروع قرار خواهد داد که انکشاف صنعتی امروزی برای انسان ایجاد کرده است، بلکه آن در نقطه نگاه اساسی تمدن امروزی و ارزشهای آن دگرگونی خواهد آورد، و ارزش صحیح کمالات آنرا تعین خواهد کرد. همچنین روح انسانی را با ثروت ایمان سرفراز فرموده انکشاف ساینس و صنعت

را تابع آن خواهد ساخت. نه اینکه انکشاف ساینس و صنعت را بر افکار، نظریات نظامها و احوال انسان مسلط گرداند .

اسلام در دل و دماغ انسان احساس عزت و شرف انسانی ایجاد خواهد کرد ، او را با ارزشهای عالی و بزرگتر زندگی آشنا خواهد ساخت، و او را از انحطاط ، ذلت و رسوائی نجات خواهد داد که مفکوره‌ها و نظریات باطل و خرافی داروین و کارل مارکس وغیره بر او مسلط کرده اند . سپس انسان احساس خواهدکرد که او اشرف المخلوقات است و ابزار و وسایل مادی و تولیدات باید تابع وزیر فرمان او باشند .

او اینکه روح انسانی از نعمت ایمان سرفراز بوده تصرف اشیای مادی بدست بیاورد آنگاه در داخل مرزهای ایمان و عقیده، از آزادی و صلاحیت خویش استفاده خواهد کرد . این صلاحیت چیز بسامهمی است که امروز روح انسان از آن بی بهره بوده است و ما شین‌ها ، دوران تخنیکی و مفکوره‌های خرافی آن او را از هر طرف محاصره و برده ساخته اند .

از آزادی و استقلال اراده و صلاحیت روح مومن

نیروی بسا قویتری بدست خواهد آورد که تمدن امروزی را بوسیله آن از ایذا رسانی و خسارت رسانی‌های عناصر مضر پاک ساخته موجب نشو و نمای عناصر صالحی خواهد شد که هماهنگ با نیازمندیهای واقعی وجود بشر بوده باشند. همچنین حاکمیت روح مومن، انسان را از اوضاع ضد کرامت بشری و وسایل و روشهای تولید ثروت وزحمت کشیهائیکه در آن ارزشها و شئون انسانی روبه انحطاط میباشند نجات خواهد داد.

طرق و رسائل مختلف تولید و زحمت کار مقررات مقدسی نیستند. در آن کرامت بشری و ارزشها و شئون انسانی یکسره نا دیده گرفته شده و تنها وسایل و طرق استثماری افزایش تولید مادی اند. آنگاه این امرطی خواهد شد که "انسان" بالاتر و گرامی تر از اشیای مادی است، وسایل و طرق افزایش تولید و کار چنان تغیر خواهند یافت که هماهنگی میان افزایش تولید و کرامت بشری و ارزشهای عالی آن ایجاد گردد.

آزادی و استقلالیکه در نتیجه مفکوره‌های نوین ناشی از منبع نظام حیات اسلامی و انکشاف ارزشهای آن و بعد

حاکمیت روح انسانی منور با نور ایمان ، بر تمدن صنعتی و طرق و روشهای مختلف آن بدست مرد مومن بیاید آنگاه مطالعه مزید علوم بشری حایز ارزش و قدر و منزلت شده میتواند . و بهمین ترتیب پاسخ به فریادی از آقای دالس فراهم شده میتواند که او برای ایجاد اینگونه یک نظام آنرا بلند کرده و یژگیهای آنرا بیان می‌کند مگر آن وجود ندارد و کشیشان و پیشوایان روحانی کلیسا آنرا ایجاد کرده نمیتوانند . از تصادف نیکوست که فطرت انسانی طوریکه آنرا الله تعالی خلق کرده است با فطرت کاینات خیلی‌ها هماهنگی دارد ، و در فطرت کاینات نیز همانند عناصر فطرت انسانی حرکت تخلیق و پذیرش نمو و انکشاف وجود دارد ، ازین رو با جرأت و وثوق گفته میتوانیم که فطرت انسانی بخش بیشتر تمدن امروزی را هماهنگ با نیازمندیهای واقعی و مترقی خواهد یافت و آن قسمت از عناصر با آن متصادم خواهند بود که برای وجود بشر دارای خسارتها بوده و رهائی از آن ضروری پنداشته میشود، این بار مسئولیتها را نظام حیات اعطاء کرده الله‌تعالی یعنی "دین اسلام" این دین رهائی بخش بشریت بدوش می کشد. غربیها خواستار این نجات دهنده اند مگر از قبول آن انکار میورزند .

زمام امور مستقبل تنها در دست دین الله هست

این یک واقعیت خیلی مبرم و آفتابیست که اسلام میتواند به انسان از خطرات متوحش و تبه‌کاری‌ها رهائی بخشد، تبه‌کاریهاییکه آنرا تمدن فریبنده با خود داشته بسوی او پیش می آید. همین اسلام است که میتواند نظام حیاتی یی را به انسان و بشریت بدهد که هماهنگ و موافق با فطرت و نیازمندیهای واقعی آن بوده باشد. همین نظام حیات است که میتواند، انکشاف در تولید مادی و ارتقای روحانی و اخلاق را با هم هماهنگ سازد، و بالاخره اسلام عبارت است از دینی که میتواند نظام واقعی یی از زندگی را مستقر سازد که هماهنگی یی را بین انکشاف مادی و ارتقای روحانی ایجادکندکه نظیر آن جز در نظام اسلامی، در تاریخ بشریت بنظر رسیده نمیتواند.

پس از پی بردن باین حقایق واقعی پرده از جنایات ننگینی برداشته میشود که مسئول ارتکاب آن علیه بشریت کسانی اند که در هر زمان و هرجا غرض وارد کردن خسارت به پیشاهنگان نهضت اسلامی ضرباتی را وارد

میکنند . از جمله این گونه کسان مستردالس از همه پیشقدم است که برای همانگونه یک نظام نو تجربه دادو فغان می کشد و کسانی مرتکبین این جنایت اند که همه نیروها و مساعی خود را در راه از بین بردن آثار و نقشهای نظام اسلامی و در راه پوشانیدن اسلام را از انظار جویای بشریت و دور ساختن بشریت سراپا انتظار روی بهانه‌ها و دسیسه‌های گونا گون از اسلام ، فعال و متمرکز می سازند .

*

همین است یک جرم و جنایت بس ننگینی و ظلم بس بزرگیکه که علیه همه بشریت روا داشته است . علیه انسانیت مظلومیکه از تمدن خلاف طبیعت و تمدن مادیگری غرب به ستوه آمده و خسته شده است . بگفته دکتور کارل که زیر ضربات سلطه فلسفه ما دیگری می تپد و بگفته مستر دالس در زنجیرهای پرشکنجه تمدن فریبنده به پرتگاه نابودی و تباهی کشانیده میشود . و هر لحظه به دره پی متوحش نابودی نزدیکتر میشود که راه نجات آن جز دره دین اسلام سراغ نمیشود . مگر دشمنان اسلام در اکناف روی زمین با توسل بدسیسه های مختلف علیه اسلام

در پیکارند .

اما طوفانیرا که دشمنان بشریت برپا ساخته است هرگز تصمیم تغیر ناپذیر ما را بتزلزل آورده نمیتواند زیرا زمام امور مستقبل در دست اسلام قراردارد .

اسلام در طول همه زندگی خود بیشتر ازین ضربات متوحش در برابر مشقتها و شکنجه‌ها قیام کرده است که امروز پیشاهنگان نهضت اسلامی به هر قدم با آن روبرو میشوند . همین نهضت اسلامی است که روی نیروی خلل ناپذیر خویش مبارزه کرده و به هرگام پیروز هم شده است . آن خودش قیام می‌کند و موجودیت ملل وکشورها را نیز مستحکم نگهداشته است که از آن دفاع میکند . در حالیکه مجهز به سلاح نبود .

همین تنها اسلام بود که توانسته است کشورهای اسلامی شرق را از یورشهای تاتاریها و صلیبی‌ها مصئون بدارند . اگر صلیبی‌ها بمثابه اسلام پیروز می شدند طوریکه در اسپانیه شده بودند و طوریکه یهودیان در فلسطین پیروز شده بودند در آن صورت امروز نه ملیت عرب زنده می ماند و نه عرب‌ها وجود می داشتند بلکه همه‌کشورهای

عربی از صفحه هستی نابود می شدند . اسپانه در ماضی
و فلسطین در حاضر شاهد همین حقیقت اند که اواینکه
از کدام منطقه گیتی ریشه اسلام برکنده شده آنجانه زبان
باقی بحال خود مانده و نه ملیت . انانیکه سرزمین اعراب
را از تعرضات و یورشهای تاتاریها نگهداری کرده اند ،
عرب نبودند بلکه تاتاری بودند مگر آنها سرشار از جذبه
حمعیت از اسلام علیه تاتاریهای متعرض همنژاد شان قیام
کردند ، چه ، آنها مسلمان بودند و منبع نیرو و قوت آنها
عقیده اسلامی بود و زیر قیادت روحانی یک مسلمان ، امام
ربانی ابن تیمیه می رزمیدند و در صفوف جلو تر
قشون اسلام به جهاد پرداخته بودند .

صلاح الدین ایوبی سرزمین اعراب را از نابودی
ملیت عرب و زبان عربی مردانه وار نجات داد، درحالیکه
او کرد نژاد بود عرب نبود مگر وی نه تنها اسلام را بلکه
ملیت عرب و زبان عربی را از یورشهای صلیبی‌ها مصئون
نگهداشت وی حق پاسبانی اسلام و ملیت و زبان عرب را
ادا نمود، تنها اسلام بود که در دلش بحیث قوة محرکه
در آمده با صلیبی‌ها نبرد ازماشد . همچنین ظاهر بیبرس ،

مظفر قطر و ملک ناصر قلبهای مملو از اسلام داشتند که علیه تاتاریها به پیکار پرداختند.

تنها و تنها اسلام بود که در الجزایر مدت قرن و نیم علیه کفر برزمید و آنجا درفش عربیت را به اهتزاز درآورد. حتی در حالیکه در آن کشور زبان و کلتور عربی کاملاً از میان برداشته شده بود و فرانسویها زبان عربی را زبان خارجی قرارداده تحریر و تقریر آنرا در الجزایر ممنوع قرارداده بودند، پس آنجا در دل الجزایریها شعور اسلامی عرض اندام کرد و با مخالفین پنجه نرم کرده غالب شد و پیشگاه آنان سر خود را خم نکرد، چه، دشمن آن صلیب بود. بعلت همین اسلام بود که روحیه جهاد در الجزایریها زنده باقی ماند ازینکه عبدالحمید بن بادیس نهضت اسلامی را بپا ایستاده کرد و پرتو آنرا روشنتر ساخت. این واقعیتی است که عده ای از مسلمانان منحرف و نادان میکوشند آنرا از میان بردارند، این حقایق و واقعیتها را فرانسویها و صیلبی‌ها خوبتر میدانند زیرا آنها صیلبی اند: آنها یقین دارندکه تنها اسلام است که در الجزایر مانع برآوردن خواسته‌های شوم شان است

ازنیرو، آنها نه تنها مخالف عربها یا الجزایریها اند بلکه علیه "ملت مسلمه" اعلام پیکار میکنند.

و اسلام بود که در بغاوتی نقش قوه محرک را ایفا کرده بود که آنرا مهدی سودانی ابتداء در مصر و سپس در سودان علیه حاکمیت بریتانیا سر و صورت داده براه انداخته بود مطالعه اعلامیه‌های مهدی سودانی و نامه‌های عثمان دقنه کی‌کچز، عنوانی کرومر و توفیق به موثریت محرک اصلی یعنی اسلام گواهی میدهند.

و همین اسلام بود که در برقه و طرابلس علیه کفر به پیکار پرداخت و از برکت آن در مراکز نهضت سنوسی هسته جهاد بوجود آمد و ازین نور خداوندی جذبه جهاد عمر مختار منور گردید.

نهضت رهائی بخشیکه در مراکش بپا برخاست منبع آن همین اسلام بود. هنگامیکه حکمروایان فرانسه در سال ۱۹۳۱ میلادی بنام "الظهیر البربری" کوشیدند قانونی را نافذ کنند که قبایل بربری را از اسلام برگردانیده به پرستش بت‌ها مجبور سازند مگر همین اسلام بود که مردم مراکش را علیه فرانسوی‌ها به پا ایستاده کرده بود.

اسلام علیه کفر مبارزه نمایانی را انجام داده است در حالیکه آنوقت سلاح نداشت و بدست تهی مبارزه و قیام میکرد. در اصل سلاح منبع نیرو نبوده است بلکه نیرو وقوه اسلام در ساده گی ، اجتماعیت و هماهنگی کامل آن با فطرت بشری و بر آورده ساختن نیازمندیهای واقعی بشر و استعداد های همه آن مضمر است و از همین امر نیروی اسلام سرچشمه میگیرد که آن ، به مردم از پرستش انسانان هم جنس آنها رهائی بخشیده به عبادت الله پروردگار جهانیان و جهان ها سرفراز میگرداند و درباره رهنمونی همه جانبه حیات بشری از همه جهان گذشته بآن ذات بی همتا و یکتا رجوع می کند. همچنین نیروی اصیل اسلام در همین امر پوشیده است که در اوضاع پیش آمده "مثلاً در صورت هزیمت از نیروهای غیر مسلم" اقبول کنندگان خود را بلند تر و بالا تر نگهمیدارد بدین جهت است که سلطه و اقتدار هیچیک از نیرو های خارجی و بیگانه قلب و وجدان مسلمان را زیر حاکمیت خود آورده نتوانسته محکوم ساخته نمیتواند واو، فشار اقتدار آنها هر چه شدید تر باشد. و بدین گونه قلب و وجدان

مسلمان معمور و پراز اسلام میباشدگرچه در برخی از اوقات مسلمان بصورت ظاهری شکست میخورد مگر بصورت روحانی هیچگاه احساس هزیمت نمیکند .

از همین خصایص اسلام است که دشمنان آن پیوسته علیه آن بر سر پیکار اند زیرا اسلام مانع مسیر آن گشته و تا مین خواسته های استعماری و استثماری آن ها را متوقف میسازد . اسلام است که در روی زمین سرکشی های جباران را متوقف ساخته وخداوندی دروغین آنها را مبتذل میگرداند .

همین مشخصات اسلام اند که موجب شده دشمنان اسلام برای از بین بردن آن به حیله ها و دسیسه های مختلف توسل می ورزند مثلاً تعلیمات مثمر و عالی اسلام را به صبغه نا درست ارایه کرده و به وسیله های گوناگون تذویر و فریب ، به منحرف ساختن مسلمانان می کوشند . آنها را مورد حمله قرار میدهند و مفکوره های اساسی وشئون و ارزشهای مفکورة عالی آنها را میخواهند تغیر دهند تا آنرا به مفکوره های وارونه که اسلام با آن شدیداً مخالف است یا هیچ ارتباطی با آن ندارد عوض

کنند ؛ تا از صیهونیت جهانی عیسائیت و استعماریت عقب بماند .

این مشخصات اسلام اند که غیظ و غضب دشمنان علیه آن مشتعل میشوند و همین دشمنان اسلام عرصه حیات را به عالم اسلام تنگ میسازند و معرکه پیکار که میان کفر و اسلام بمیان آمده اصُل نوعیت و علت آن از همین است . حالات و اوضاع گرچه برای اسلام سازگار نبوده مگر با اینهمه مستقبل بشریت بدون ریب و شک در دست دین الله خواهد بود . همنگامیکه ما پیرامون نظام حیات عرضه کرده این دین و مزاج آنرا و هم چنین این امر را که انسانیت چه نیازی به این نظام حیات دارد بررسی می کنیم پس متیقن می شویم که مستقبل بشریت بدست همین دین است و اینکه همین دین استکه به همه حال برای رستگاری بشر در روی زمین جهت انجام یک نقش فعال دعوت خواهد داد ولو دشمنان آن بخواهند یا نخواهند . ما با خیلی ها جرأت و توثق گفته میتوانیم که همه بشریت تا مدت متمادی بی نیاز از این دین الله زندگی کرده نمیتواند . نمیخواهیم بر این نکته

پافشاری زیادی کنیم. البته اینجابه ارایه یک مثال از تاریخ اسلام اکتفا می کنیم و شاید مثالی مناسب تری باین مقام باشد.

رسول خدا ﷺ و رفیق جان نثار شان حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه اوانیکه پوشیده از انظار قریش بسوی مدینه هجرت می کردند و سراقه بن مالک قریش که به حوص انعام و جایزه در تعقیب آنها بود، هنگامیکه به این دو هستی های بزرگ نزدیک می شد پای آسپ او در زمین فرومی رفت، در حالیکه وی خود را در مقابل قهر الهی نا توان یافت و با نبی اکرم ﷺ تعهد بیعت کرده مراجعت می کرد آنوقت نبی کریم ﷺ او را مخاطب قرار داده فرمود: "ای سراقه! معامله تو با دستواره کسری چه خواهد بود" ؟ (رسول الله ﷺ از پوشیدن دستوازه کسری شهنشهاه فارس به سراقه مژده میداد).

خدا خوب میداند که همان وقت در دل و دماغ سراقه پیرامون این مژده و هدیه عجیب وغریب چه تخیلاتی تلاطم میکرد که از همینگونه انسان روزگار زده چنین

مژده می شنود ، روزگار زده ییکه در عقب خود جز یگانه رفیق کسی دیگری نداشت و او هم بر ایش کفایت نمیکرد که بطور مخفیانه مجبور به پناهندگی بوده و همه قوم در تعقیب و دستگیری شان بود .

مگر رسول خدا ﷺ باین نیروی حق عقیده و یقین داشتند . به نیروی ییکه با آن در دنیا فرستاده شده بود و از باطل نیز آگاهی داشتند که بموجب آن همان وقت همه جهان در جهالت فرو رفته بود و او شان یقین کامل داشت که حق در برابر باطل غالب خواهد بود و ممکن نیست که حق و باطل در پهلوی همدیگر زندگی کنند ، ریشه های باطل آنقدر بوسیده شده بودند که هیچگونه آبیاری آن را تازگی بخشیده نمی توانست و هسته مقدس وپاکیزه در دست آنحضرت ﷺ بود که تخم ریزی آن در دل بشریت صورت گرفته بعد از نشو و نما بشکل یک درخت بس تنومندی در می آمد و درباره مثمر شدن آن پیامبر خدا ﷺ یقین کامل داشت .

ما نیز امروز همین گونه اوضاع و مراحل رامی پیماییم گرد ما را نیز همینگونه جاهلیت فرا گرفته است و بدین

جهت باید ما نیز یقین کامل داشته باشیم که حق غالب شدنی است . از اوضاع بر می آید که درین فضای بظاهر مایوس کننده حق غلبه خواهد یافت .

بشریت امروزی باین نظام حیات خیلی ها نیازمندی دارد. انحطاط اوضاع بشریت کمتر از انحطاط زمان طلوع آفتاب نبوت نیست . اسلام امروز نیز در برابر همه ادیان تفوق وبرتری دارد، در عظمت و از اهمیت آن هیچگونه کاهش رخ نداده است .

ما باید درین مورد مبتلای شک و اشتباه نباشیم بلکه باور داشته باشیم که اوضاعیکه یکبار بوقوع پیوسته است لازماً بار دیگر نیز رخ داده میتواند یعنی غلبه حق و هزیمت باطل ، و امروز نیز پیشا هنگان نهضت اسلامی زیر ضربات وحشیانه نیرو های مختلف باطل قرار دارند وما می بینیم که تمدن مادی به پایه های بس مستحکمی قرار داده شده است . ما باید روی همین سخنان درباره غلبه حق کاملاً مبتلای اشتباه نشده باشیم . در جبهه پیکار خیر و شر بزرگی باطل و ضربات وحشیانه نقش فیصل ندارد بلکه اصل نقش قاطع نیروی حق بوده و قیام در مقابل

ضربات متوحش باطل اهمیت بسزایی دارد .

ما پیشاهنگان حق تنها نیستیم، فطرت کاینات وفطرت بشریت نیروهای ما اند. همین نیروها علیه فطرت تمدن مادی که خلاف طبیعت است در وارد آوردن فشار می کوشند وهنگامیکه تمدن و طبیعت باهم دست و یخن باشند پس دران صورت پیروزی طبیعت از طرف خداوند خالق مقدر میشود . بدون در نظر داشت اینکه کشاکش طبیعت وتمدن برای مدت زیادی ادامه یا بدیا در عرصه کوتاهی خاتمه می پذیرد .

در اوضاع فعلی ، ما نیازمند در نظر داشت یک سخن میباشیم و آن هم اینکه ما یک مرحله خیلی ها صبر آزما در پیش داریم میخواهیم فطرت بشری را از زنجیر های تمدن امروزی رها ساخته آنرا بر تمدن امروزی حاکمیت بخشیم . همین است یک مبارزه شدیدیکه ما را به آمادگی هر چه بیشتری نیازمند می سازد . پس بر ماست که خود را با مناط های این دین موافق سازیم تا ایمان بالله ما و شناخت الهی ما با ملاک های این دین توافق داشته باشد زیرا تا اوانیکه ما معرفت کامل خالق این

سیستم جهانی یا کاینات را نداشته باشیم با مقتضاآت صحیح ایمان سر نخواهیم خورد .

بر ماست که در عبادات خود آن معیار دینی را ملحوظ و زیر نظر داشته باشیم زیرا تا هنگامیکه ما عبادت خداوند عالمین را به نحو درست انجام ندهیم از معرفت او تعالی بهره یاب نخواهیم شد .

بدین جهت برای ما ناگزیر است که ما با شناخت محیط و شناخت خواسته های زمان خود با معیار و ملاک دین حق برابر باشیم . الله تعالی باران رحمت خود برآن شخص می کند که او مقتضا آت زمان خود را بدرستی شناخت و براه راست ثابت قدم ماند .

ما باید شناخت تمدن و کلتور زمان خود و ملاک‌ها و معیار های دین اسلام را همواره ملحوظ داشته باشیم ، زیرا تا هنگامیکه ما با سلاح دانش و تجربه مجهز بوده این تمدن و کلتور را تابع خود نسازیم در مورد این امر حکم و فیصله حتم را صادر نخواهیم توانست که ما چه چیز ها را بخود بگیریم و چه ها را ترک کنیم ، همین دانش و تجربه است که به ما استعداد و صلاحیت

تمیز بین نیکو و زشت میدهد .

باید در شناخت حیات بشری و نیازمندیهای واقعی آن معیار دین را در نظر داشته باشیم . آنچه را که در تمدن امروزی ترک می کنیم آن زندگی و تمدن را روی محک دانش و تجربه شناخته ترک کنیم و ارزشهاییکه بقای آن در این تمدن بخواهیم آنرا نیز به محک دانش و تجربه آزمایش کرده بخواهیم .

این است یک معرکه خیلی ها سخت و صبر آزما مگر تجزیه کننده‌ی حق و باطل .

"الله معنا . والله غالب علی امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون" .

"خداوند با ماست . الله بر امر خود (یعنی غلبه حق و هزیمت باطل) تواناست اما اکثر مردم نمیدانند .

International Islamic Federation
of Student Organizations

P. O. BOX 8631
SALIMIAH - KUWAIT